

حماسه حسینی

اثر استاد شهید: مرتضی مطهری

جلد سوم

ریشه های تاریخی حادثه کربلا
کربلا، نمایشگاه معنا و روحانیت
سه مرحله شهادت امام حسین (ع)
علت شهادت امام حسین (ع) و علت ترغیب ائمه (ع) به
اقامه عزای حسینی
دو چهره حادثه کربلا
فضائل آل علی و دشمنی بنی امیه با آنان

ماهیت قیام حسینی

مقدمه
عامل بیعت
عامل امر به معروف و نهی از منکر
عامل دعوت مردم کوفه

تحریفات در واقعه تاریخی عاشورا نقدی بر کتاب ((حسین وارث آدم))

بخش اول : ریشه های تاریخی حادثه کربلا **چگونه امت پیغمبر فرزند پیغمبر را کشتند ؟**

حادثه شهادت امام حسین علیه السلام نه تنها فجیع بود و نه تنها مظهر يك فداکاری عظیم و بی نظیر است , حادثه بسیار عجیبی است از نظر توجیه علل روحی قضیه . این قضیه پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر اکرم واقع شده به دست مسلمانان و پیروان رسول اکرم و مردمی که معروف به تشیع و دوستی آل علی بودند و واقعا هم علاقه به آل علی داشتند در زیر پرچم کسانی که تا سه چهار سال قبل از وفات پیغمبر با او جنگیدند و عاقبت که مردم دیگر مسلمان شدند آنها هم اجبارا و ظاهرا مسلمان شدند . (به قول عمار یاسر : استسلموا و لم یسلموا) (۱) . ابوسفیان در حدود ۲۰ سال با پیغمبر جنگید که در حدود پنج شش سال آخر , قائد اعظم تحریک علیه اسلام بود و حزب او یعنی امویها اعدی عدو والد الخصام پیغمبر بودند . بعد از ده سال از وفات پیغمبر معاویه که همیشه دوش بدوش و پا بپای پدرش با اسلام می جنگید , والی شام و سوریه شد و سی سال بعد از وفات پیغمبر خلیفه و امیرالمؤمنین شد ! و پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر پسرش یزید خلیفه شد و با آن وضع فجیع فرزند پیغمبر را کشت به دست مسلمانانی که شهادتین می گفتند و نماز می خواندند و حج می کردند و به آئین اسلام ازدواج می کردند و به آئین اسلام مرده های خود را دفن می کردند . نه این مردم منکر اسلام شده بودند - و اگر منکر اسلام شده بودند معمائی در کار نبودند - و نه انکار حرمت امام حسین را داشتند و معتقد بودند که امام حسین نعوذ بالله از اسلام خارج شده بلکه عقیده آنها به طور قطع بر تفضیل امام حسین بر یزید بود . حالا چگونه شد که اولاً حزب ابوسفیان زمام حکومت را در دست گرفتند و ثانیاً مردم مسلمان و بلکه شیعه قاتل امام حسین (ع) شدند در عین اینکه او را مستحق قتل نمی دانستند

بلکه احترام خون او از خون هر کسی در نظر آنها بیشتر بود .
اما اینکه چرا حزب ابوسفیان زمام را در دست گرفت برای این بود که یکنفر از همین امویها که او سابقه سوئی در میان مسلمین نداشت و از مسلمین اولین بود به خلافت رسید . این کار سبب شد که امویها جای پائی در دستگاه حکومت اسلامی پیدا کنند , جای پای خوبی به طوری که خلافت اسلامی را ملك خود بنامند , (همان طوری که مروان به انقلابیون همین را گفت) هر چند جای پا در زمان عمر پیدا شد که معاویه والی سرزمین زرخیز شام و سوریه شد خصوصا با در نظر گرفتن این معما که عمر جمیع حکام را عزل و نصب می کرد و تغییر و تبدیل می داد به استثناء معاویه .

امویها سبب فساد در دستگاه عثمان شدند و مردم هم علیه عثمان انقلاب کردند و او را کشتند و معاویه که همیشه خیال خلافت را در دماغ می پروراند از کشته شدن عثمان استفاده تبلیغاتی کرد و نام خلیفه مظلوم , خلیفه شهید به عثمان داد و پیراهن خون آلود عثمان را بلند کرد و وجهه مظلومیت خلیفه پیغمبر را تقویت کرد و به مردم هم گفت : رأس و رئیس کشتندگان عثمان , علی (ع) است که بعد از عثمان خلیفه شده و انقلابیون را هم پناه داده و چه گریه ها و اشکها که از مردم نگرفت ! تمام مردم شام یعنی قبائلی از عرب که بعد از فتح اسلام در شام سکنی کرده بودند یکدل و یکزبان گفتند که در مقام انتقام و خونخواهی خلیفه مظلوم تا قطره آخر خون خود حاضریم و هر چه تو فرمان دهی ما اطاعت می کنیم . به این وسیله معاویه نیروی اسلام را علیه خود اسلام تجهیز کرد .

حوادث معماوش صدر اسلام و اینکه چطور شد امت پیغمبر به قتل فرزند پیغمبر اقدام کردند ؟ در تاریخ , حوادث بی نظیر و حیرت آوری پیدا شده که در مقام توجیه علل و مجاری آنها ممکن است بعضی دچار اشکال شوند . از آنجمله است موضوع پیشرفت سریع اسلام و زیر نفوذ قرار دادن آراء و معتقدات زمان , لیظهره علی الدین کله . و از آنجمله است حادثه حرکت و قیام امام حسین (ع) .

امام حسین (ع) را قریب و بعید و خویش و بیگانه منع می کردند و راه بیان خودشان را ذکر می کردند (بی وفائی و عذر مردم کوفه) . عجیب اینست که امام منطق آنها را رد نمی کرد ولی از کلمات جوابیه و مخصوصا خطابه های مکه و کربلا و بین راه معلوم می شود که امام حسین (ع) منطقی داشته وسیعتر از آن منطقهای محدود . آن منطقها بر محور حفظ جان و فرزندان و سلامت دور می زد و منطق امام بر حفظ دین و ایمان و عقیده . امام در جواب نصیحت مروان فرمود : و علی الاسلام السلام از قد بلیت الامة براع مثل یزید

روی کار آمدن معاویه و یزید و تجهیز آنها نیروی اسلام را علیه علی بن ابی طالب (ع) و حسین بن علی (ع) با آنکه آن مردم از دین برنگشته بودند ، یکی از حوادث معماوش صدر اسلام است .

در اینجا دو مطلب را باید مورد بحث قرار دهیم تا بتوانیم به ماهیت و هدف و علت حادثه قیام حسینی پی ببریم . یکی علت مبارزه شدید امویان که در رأس آنها ابوسفیان بود با اسلام و قرآن ، و دیگر ، علت موفقیت آنها برای در دست گرفتن حکومت اسلامی .

اما [مطلب] اول ، دو علت داشت یکی رقابت نژادی که در سه نسل متوالی متراکم شده بود . دوم تباین قوانین اسلامی با نظام زندگی اجتماعی رؤسای قریش مخصوصا امویها که اسلام برهم زننده آن زندگانی بود و قرآن این را اصلی کلی می داند . در سوره سبأ می فرماید : و ما ارسلنا فی قریة من نذیر الا قال مترفوها . . . در سوره های زخرف ، واقعه ، مؤمنون و هود نیز همین مطلب هست . گذشته از همه اینها مزاج و طینت آنها طینتی منفعت پرست و مادی بود ، و در اینگونه مزاجهای روحی ، تعلیمات الهی و ربانی اثر ندارد و این ربطی به باهوشی و بیهوشی آنها ندارد . کسی به تعلیمات الهی اذعان پیدا می کند که در وجود خودش پرتوی از شرافت و علو نفس و بزرگواری موجود باشد ، نوری و حیاتی و هدایتی در خمیره خودش موجود باشد . لتتذرن من كان حيا انما تتذرن من اتبع الذکر و تنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین لیمیز الله الخبیث من الطیب . این مطلب خود يك اصل بزرگی است . داستان ابوسفیان و عباس و گفتن لقد صار ملك ابن اخيك عظیما ، ایضا قصه : بالله غلبتک یا اباسفیان ! ، ایضا قصه : تلقوها تلقف الكرة ، همگی دلیل کور باطنی ابوسفیان است .

اما اینکه چگونه شد که حزب اموی که در [دوره] اسلام به صورت حزبی فعال و مدیر درآمدند ، بر حکومت اسلامی مسلط شدند ؟ مقدمه این مطلب را باید بگوئیم که يك جامعه نوساز و نوبنیاد نمی تواند یکدست و یکنواخت باشد هر اندازه عامل وحدت آنها قوی باشد . (۱) جامعه نوبنیاد و تازه ساز اسلامی هر چند در زیر لواء توحید و پرچم لا اله الا الله وحدت نیرومندی پیدا کرده بود و اختلاف رنگها و شکلها را به صورت معجزآسائی از بین برده بود ، در عین حال طبیعی است که مردم مختلفی که از نژادهای مختلف و عناصر مختلف و با طبایع و عادات و اخلاق و آداب و عقائد گوناگونی پرورش پیدا کرده بودند ، همه افراد در استعداد قبول مسائل دینی و پذیرش تربیت دینی یکسان نیستند ، یکی قوی الایمان است و یکی ضعیف الایمان ، و یکی در شك و

کفر و الحاد باطنی بسر می برد ، و به همین دلیل اداره همچو جمعیتی بر اساس اسلامی تا سالها بلکه قرن‌ها ، و آنها را تحت يك رژيم معين قرار دادن کارآسانی نیست . (۱) خود قرآن به وجود منافقین که پارازیت می دادند و می گفتند : غر هؤلاء دينهم و می گفتند : انؤمن كما آمن السفهاء اعتراف دارد . و از اهتمام زیاد قرآن به منعکس کردن قضایای منافقین معلوم می شود قرآن می خواهد مسلمین را از خطر مهمی پرهیز دهد . (۲) عبدالله بن سلول ، رأس و رئیس منافقین مدینه بود . قرآن از مؤلفه قلوبهم نام می برد ، کسانی که خواه ناخواه جزء اجتماع اسلامی شده اند و باید از آنها نگاهداری کرد و مقداری از بودجه عمومی زکوات و صدقات را به آنها داد تا تدریجا ایمان در آنها قوت بگیرد و یا لااقل در نسلهای بعدی اسلام واقعی پیدا شود ولی نباید آنها را در کارهای حساس دخالت داد .

پیغمبر (ص) خلق کریم خود را از احدی دریغ نمی داشت حتی از منافقین و مؤلفه قلوبهم ، ولی روش محتاطانه خود را از دست نمی داد . تا پیغمبر زنده بود امویهای ضعفاء الایمان و مؤلفه القلوب و یا منافق جای پائی پیدا نکردند ولی مع الاسف بعد از پیغمبر تدریجا پستهای حساس را اشغال کردند ، مخصوصا در زمان عثمان . مروان و پدرش که طرید (۳) رسول الله بودند در زمان عثمان عودت داده شدند و حال آنکه دو خلیفه پیشین شفاعت عثمان را برای برگرداندن آنها به مدینه قبول نکردند ، و همان مروان سبب اصلی فتنه ها و قتل عثمان شد .

امویها بعد از حکومت عثمان بر بیت المال و مناصب دست یافتند . دو عامل ثروت و مناصب را در دست گرفتند ، فقط يك عامل قوی و نیرومند را کسر داشتند که دیانت بود . بعد از قتل عثمان ، معاویه با يك طراری و زبردستی عجیبی بر این عامل هم دست یافت و آن را هم استخدام کرد و اینجا بود که توانست سپاهی به نام دین و با نیروی دین علیه شخصی مانند علی بن ابی طالب علیه السلام تجهیز کند . معاویه بعدها در زمان خلافتش با اجیر کردن روحانیون امثال ابوهریره کاملا عامل روحانیت را علاوه بر عامل دیانت استخدام کرد و به این اعتبار چهار عامل شد : عامل سیاست و پستهای سیاسی ، عامل ثروت ، عامل دیانت ، عامل روحانیت و طبقه روحانین . حیف و میل کردن بیت المال و دست بدست کردن مناصب به وسیله امویها در عهد عثمان موجب نارضایتی عمومی شد چه آنها که اهل دنیا بودند و چه آنها که اهل دین بودند . اهل دنیا بر دنیای خود نگران بودند و نمی توانستند ببینند که می خورند حریفان و آنها نظاره کنند ، و اهل دین هم که می دیدند اصول اجتماعی اسلام دارد از بین می رود . اینست که می بینیم مثلا هم عمر و عاص و زبیر

مخالف بودند و هم ابوذر و عمار . عمر و عاص گفت : بر هیچ چوپانی نگذشتم مگر آنکه او را بر قتل عثمان تحریک کردم , و وقتی که خبر قتل عثمان را شنید گفت : انا ابو عبدالله ما حککت قرحة الا ادميتها . (۱) علی (ع) به زبیر در [(جمل)] فرمود : لعن الله اولانا بقتل عثمان . (۲) علی (ع) همانطور که با سایر خلفا رفتار می کرد با عثمان رفتار می کرد , از نصیحت و خیرخواهی عموم دریغ نمی کرد , در وقتی که عثمان محصور بود هم راه صلاح را به او نشان داد و هم به او آب و آذوقه رساند . ولی معاویه با نیروی عظیم خودش در شام بود و از فتنه و مقدمات و نتایج فتنه هم آگاه بود و عثمان هم از او استمداد کرد و او قادر بود انقلابیون را تار و مار کند (۳) ولی فکر کرد از کشته عثمان بیش از زنده عثمان می تواند بهره برداری کند , نشست تا خبر قتل عثمان رسید , آنوقت فریاد او عثماناناه را بلند کرد , پیراهن عثمان را بر چوب کرد و بر منبر گریه کرد و اشکها از مردم گرفت و این آیه قرآن را شعار قرار داد : و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا . صدها هزار نفر دعوت او را برای خونخواهی خلیفه مظلوم اجابت کردند . اینجا بود که توانست عامل دیانت را هم به عامل ثروت و منصب اضافه کند (۴) و تمام قوا را در قسمت مهمی از کشور اسلامی در دست بگیرد . این بود سر تسلط معاویه بر دستگاه خلافت و روحانیت اسلامی که در این امر چند چیز دخالت داشت : اول ذکاء و فطانت خود آنها , دوم سوء سیاست و تدبیر خلفا که به اینها راه دادند , سوم جهالت و نادانی و بساطت مردم . (۱) معاویه و امویها برای محو دو اصل از اصول اسلام کوشش بسیار کردند یکی امتیاز نژادی که عرب را بر عجم [ترجیح دادند] و دیگر ایجاد فاصله طبقاتی که بعضی مانند عبدالرحمن بن عوف و زبیر صاحب آلف الوف شدند و بعضی فقیر و صعلوک باقی ماندند . بیجهت نیست که علی (ع) می فرماید : . . ان لا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم و یا می فرماید : الا و ان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیه (۱) .

نیروی اجتماعی علی (ع) و برنامه مبارزه معاویه با آن علی (ع) از دنیا رفت و معاویه خلیفه شد . برخلاف انتظار معاویه , علی (ع) به صورت نیروئی باقی ماند و معاویه آنطوری که اعمال بیرون از تعادل و متانتش نشان می دهد از این موضوع خیلی ناراحت بود لهذا تجهیز ستون تبلیغاتی علیه علی (ع) کرد . در منابر و خطبه ها دستور داد علی (ع) را سب و لعن کنند . طرفداران خیلی جدی علی را بی پروا می کشت و دستور داده بود به تهمت هم شده بگیرند و مانع نشر فضیلت علی (ع) بشوند . با پول , احادیث علیه علی (ع) , له امویها جعل کردند . این سه کار را برای مبارزه با فکر علی (ع)

که در دلها و سینه ها جاداشت می کردند . حجر بن عدی و عمرو بن حمق را برای همین جهت کشت . میثم و رشید را که عبید الله در کوفه کشت روی همان برنامه معاویه بود . بالاخره يك نیروی غیر متشکل به نام تشیع علیه حکومت اموی همیشه در فعالیت بود .

برای ما تحقیق در امر حادثه حکومت اموی تنها جنبه تعجب آمیز ندارد . این يك امر سطحی نبوده که فقط مربوط به سیزده قرن پیش باشد که بگوئیم آمد و رفت . این ، خطری بود برای اسلام از آن روز تا روزی که خدا می داند . حتما اگر ما بخواهیم به تاریخ روحیه خودمان رسیدگی کنیم باید به تاریخ اموی رسیدگی [کنیم] . فکر اموی در زیر پرده و لفافه با فکر اسلامی مبارزه می کرد . عنصر فکر اموی داخل عناصر فکر اسلامی شد . ای بسا که در فکر همانهایی که هر صبح و شام بنی امیه را لعنت می کنند ، عنصری از فکر اموی موجود باشد و خودشان خیال کنند فکر اسلامی است و قطعا اینطور است (۱) . مثل موضوع رعایت شؤونات در مصرف زکات و خمس و در استطاعت حج و در نفقه زوجه و امثال اینها .

علی علیه السلام به خطر سلطه اموی زیاد اهمیت می داد و اعلام خطر می کرد ولی کمتر کسی متوجه می شد و خودش هم می فرمود بعدها متوجه می شوید : و عند ذلك تود قریش - بالدنیا و ما فیها - لو یرؤنی مقاما واحدا و لو قدر جزر جزور لا قبل منهم ما اطلب منهم الیوم بعضه و لا یعطونی (۲) (نهج البلاغه ، جلد ۲ ص ۵) .

از جمله راجع به فتنه اموی فرمود : ان الفتن اذا اقبلت شبهت ، و اذا ادبرت نهبت (۳) . . . (جلد ۲ ص ۴) ایضا : ایها الناس سیأتی علیکم زمان یکفأ الاسلام کما یکفأ الاناء بما فیہ (۱) . . . (ص ۲۱) و ایضا : فما احولت لکم الدنیا فی لذتها (۲) (ص ۲۴) و ایضا : مالی اراکم اشباحا بلا ارواح (۳) .

(ص ۳۲ - ۳۴) .

چند موضوع را علی (ع) پیش بینی کرد :

۱ - ظلم و استبداد و استیثار بنی امیه و اینکه دیگر از این عدل و مساوات امروز خبری نخواهد بود و از لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله و از اینکه لن تقدس امة حتی یؤخذ للضعیف حقه خبری نخواهد بود که فرمود : لا یکون انتصار احدکم منهم الا کانتصار العبد من ربه (ص ۴) . مسلم بن عقبه در وقعه مدینه از مردم بیعت بر عبودیت و غلامی یزید گرفت . اینطور پیش بینی مولا محقق شد .

۲ - اینکه نخبه ها و نیکان و فهمیدگان و روشنفکران شما را خواهند کشت و

هر سری که در آن سر ، مغزی و در آن مغز ، برقی از روشنی موجود باشد روی تن باقی نخواهند گذاشت ، که فرمود : عمت خطتها و خصت بلیتها و اصاب البلاء من ابصر فیها و اخطأ من عمی عنها (۵) (ص ۴) .

۳ - حرمت احکام اسلام عملاً از بین می رود ، حرامی باقی نمی ماند . مگر آنکه حلال می شود : والله لا یزالون حتی لا یدعوا الله محرماً الا استحلوه ، و لا عقدا الا حلوه ، و حتی لا یبقی بیت مدر و لا وبر الا دخله ظلمهم و نبابه سوء رعیم . (۱) (ص ۱۲) . عبدالله بن حنظله گفت : ما از پیش کسی می‌آیم که ینکح الامهات و الاخوات . (۲) ۴ - اینکه اسلام مورد تحریف و پشت رو کردن قرار می گیرد ، عناصر غیر اسلامی وارد افکار مردم می شود : یکفأ الاسلام کما یکفأ الاناء (ص ۲۱) . و لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا . (۳) (ص ۳۵) . همه اینها که علی مثل اینکه در آینه ببیند دیده ، واقع شد ، و یک سر محبت زائد الوصف عده ای نسبت به علی (ع) گذشته از سیرت و عدل و خلقت ، وقوع این پیش بینی ها بود .

معاویه مرد و علاوه بر حیف و میل اموال و غصب مناصب که از زمان عثمان شایع شده بود چند سنت سوء هم باقی گذاشت :

الف - لعن و سب علی (ع) .

ب - پول خرج کردن و وادار کردن به جعل حدیث علیه علی (ع) ، و به عبارت دیگر استخدام عامل روحانیت به وسیله علماء سوء علاوه بر استخدام عامل دیانت از راه قتل عثمان . (قصه سمره بن جندب و آیه : و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله) .

ج - کشتن بیگناهان بدون تقصیر که در اسلام سابقه نداشت و از بین بردن احترام نفوس و بریدن دست و پا و به نیزه کردن سر مثل سر عمرو بن حمق خزاعی .

د - مسموم کردن و عمل ناجوانمردانه مسموم کردن را معمول کردن که عملی است که با مروت و انسانیت هم سازگار نیست و بعد خلفاء دیگر هم از او پیروی کردند . معاویه امام حسن (ع) و مالک اشتر و سعد وقاص و عبدالرحمن بن خالد بن ولید را که بهترین نصیر او بود مسموم کرد .

ه - اینکه خلافت را در خاندان خود موروثی کرد (۱) و یزیدی را که هیچگونه لیاقت نداشت ولی عهد کرد .

و - دامن زدن به آتش امتیاز نژادی و فضیلت عرب بر عجم و قریش بر غیر قریش .

از این کارها لعن و سب علی و حتی جعل حدیث و ولایت عهد یزید سوء تدبیر معاویه شمرده می شود .

یزید مردی جاهل و سبکسر بود . خلیفه زادگانی که مرشح برای خلافت بودند می بایستی مدتی تعلیم و تربیت شوند که لااقل برای زعامت آماده شوند (همانطوری که عباسیین می کردند) . یزید در بادیه نشو و نما یافته و بی خبر از دنیا و آخرت هیچگونه لیاقتی نداشت .

اگر در زمان عثمان اموال و مناصب غصب شد و اگر در زمان معاویه لعن و سب علی (ع) و جعل حدیث و دروغ بستن به پیغمبر و کشتن بیگناهان و مسموم کردن و خلافت را موروثی کردن و امتیاز نژادی به وجود آوردن معمول شد ، عهد یزید عهد رسوائی اسلام و مسلمین بود . نمایندگان کشورهای دیگر می آمدند و از همه جا بی خبر بجای پیغمبر مردی را می دیدند که در دستش شراب و در کنارش بوزینه ای با جامه های دیبا نشسته . دیگر چه آبرویی برای اسلام باقی می ماند ؟ ! یزید ، مست غرور ، مست جوانی ، مست حکومت ، مست شراب بود . در این صورت معنای کلام سید الشهداء واضح می شود که : و علی الاسلام السلام از قد بلیت الامة براع مثل یزید . یزید متظاهر به فسق و متظاهر به کفر ورده گفتن بود (و به عبارت دیگر یزید پرده ها را همه دریده بود و قطعا در همچو موردی باید قیام کرد) دیگر چه آبرویی برای اسلام و مسلمین باقی می ماند ؟ ! بنابر این ، سؤال اینکه چرا امام حسین قیام کرد درست مثل اینست که بگوئیم چرا پیغمبر اکرم در مکه قیام کرد و با قریش سازش نکرد ؟ و یا چرا علی مرتضی اینقدر رنج حمایت پیغمبر را در بدر و حنین واحد و احزاب و لیلۃ المبیت متحمل شد ؟ و یا چرا ابراهیم یک تنه در مقابل قدرت عظیم نمرود قیام کرد ؟ چرا موسی ۳۱ در حالی که جز برادرش هارون کسی نداشت به دربار فرعون رفت ؟ معنای این چرا اینست که امام حسین وقتی قیامش موجه بود که جندی و سپاهی برابر با یزید داشته باشد و حال آنکه اگر امام حسین سپاهی برابر با یزید می داشت و در اجتماعی قیام می کرد که مردم دو دسته بودند و دو صف عظیم را تشکیل می دادند و امام حسین در جلوی یک صف بود ، قیام حسینی یک قیام مقدس و جاویدان نبود . این چراها در همه قیامهای مقدس و تاریخی هست . قیامهای مقدس بشری دارای دو تشخص است : یکی از نظر هدف قیام ، یعنی این قیامها برای مقامات عالی انسانیت است ، برای توحید است ، برای عدل است ، برای آزادی است ، برای رفع ظلم و استبداد است ، نه به خاطر کسب جاه و مقام یا تحصیل ثروت و به قول حنظله باد غیسی کسب مهتری و یا حتی برای تعصب وطنی ، قبیله ای ، نژادی . دیگر اینکه این قیامها برقی است که در ظلمتهای سخت پدید می آید ، شعله ای است که در میان ظلمها و استبدادها و استیثارها و زور گوییها می درخشد ، ستاره ای است که در تاریکی شب در آسمان سعادت بشر طلوع می

کند ، نهضتی است که مورد تصویب [(عقلای قوم !)] قرار نمی گیرد .
 یکی از افتخارات نهضت حسینی همین است که عقلای قوم ! آنرا تصویب نمی کردند ولی از آن جهت که فوق نظر عقلا بود نه دون نظر آنها . عرفا که از آن جنبه عرفانی ، جنبه فوق عقل آن را در نظر گرفته اند ، به آن نام مکتب عشق داده اند و همچنین است منطق شعرای مرثیه سرای ما ، و خیلی جنبه ایده آلیستی به آن داده اند . درست است که مکتب عشق الهی است ، علی (ع) هم فرمود : مناخ رکاب و مصارع عشاق ، ولی چرا این عشق و سلوک در صحنه ای مثل صحنه کربلا ظهور کرد ؟ برای خداوند ، برای این معشوق که فرقی نمی کند . آری ، رضای خدا در فداکاری در راه دین ، در راه سعادت بشر ، در راه قیام بالقسط است که هدف پیغمبران است . چرا عرفای ما اگر عاشق صادق هستند عشقبازیهای خود را فقط در مجالس سماع به ثبوت رساندند ؟ !
 عشق حسین البته عشق الهی است و عشق صادق و راستین است ، تنها در مجالس سماع اظهار نشده است . پس افتخار قیام حسینی اینست که کسانی مانند ابن عباس [آن را] تصویب نمی کردند . مطلق قیامهای مقدس بشر که در میان تاریکیها مانند شعله ای ظاهر می شود مورد تصویب دیگران نیست . در زمان خود ما اگر کسی مثلا به قدرتهای روحانی ما که در غیره راه خدا مصرف می شود اعتراض کند و بالاخره در مطلق مواردی که قوای اهریمنی تسلط کامل پیدا کرده [اگر] کسی اعتراض کند و ایراد بگیرد و قیام کند ، عقلا به او ایراد می گیرند ، او را کج سلیقه می خوانند ! این سلیقه چیست و مقیاس استقامت و اعوجاجش چیست ؟ چه خوب تعبیری دارد امیر المؤمنین درباره پیغمبر اکرم که می فرماید : ارسله علی حین فتره من الرسل (۱) . . . و الدنيا کاسفه النور (۲) . . . قرآن درباره قیام ابراهیم (ع) می فرماید : و لقد آتینا ابراهیم ر شده (از کلمه [(رشد)] معلوم می شود که ابراهیم چیزی را احساس می کرد که دیگران احساس نمی کردند) تا آنجا که می گوید : قالوا حرقوه و انصروا آلهتکم . در مورد موسی می فرماید : ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعا (۱) . . . علی علیه السلام درباره فتنه بنی امیه فرمود : انها فتنه عمیاء مظلمة (۲) . پس احتیاج به يك شعله حقانی نورانی هست . ایضا فرمود : لتجدن بنی امیه لکم ارباب سوء (۳) ، و فرمود : حتی لا یکون انتصار احدکم منهم الا کانتصار العبد من ربه . .

امام حسین (ع) و سایر مصلحین بزرگ که قیام کردند

تمام کسانی که به بشریت خدمت کرده اند حقی بر بشریت دارند ، از راه علم ، یا صنعت و هنر ، یا اکتشاف و اختراع و یا حکمت و فلسفه ، یا ادب و اخلاق ،

و از هر راهی ، ولی هیچکس به اندازه شهداء راه حق بر بشریت حق ندارد و از همین جهت هم عکس العمل بشریت و ابراز عواطف بشر درباره آنها بیش از دیگران است زیرا عدل و آزادی برای محیط اجتماعی بشر و برای روح بشر به منزله هوا است برای تنفس ریه ، بدون آن ادامه حیات ممکن نیست . پیغمبر (ص) فرمود : الملك يبقی مع الكفر و لا يبقی مع الظلم . عالم در علم خود ، و مکتشف در اکتشاف خود ، و مربی و معلم اخلاق در تعلیمات خود ، و حکیم و فیلسوف در حکمت و فلسفه خود مدیون و مرهون شهدا هستند و شهدا در کار خود مدیون کسی نیستند زیرا شهدا بودند که محیط آزاد به دیگران دادند تا آنها توانستند نبوغ خود را ظاهر کنند .

شهدا شمع محفل بشریتند ، سوختند و محفل بشریت را روشن کردند . (۱) [(شاهدی گفت به شمعی کامشب { در و دیوار مزین کردم } . . .) یا ایها النبی (۱) انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا .

. . و سراجا منیرا ، تعبیر به [(سراج)] مبین محیط ظهور پیغمبر است . اگر مردم رشدی داشته باشند ، محیط تاریک نیست و احتیاج به چراغ نیست . در همچو وضعی یزید روی کار آمد . یزید به والی مدینه نوشت که خذ حسینا . . . بالبیعه اخذا شدیدا . بنابر این جز با بیعت به چیزی راضی نمی شد . اما امام حسین یکی از سه کار را باید بکند : یا بیعت کند و تسلیم شود ، یا آنطوری که بعضی پیشنهاد کردند بیعت نکند و اگر لازم شد - و البته لازم هم می شد - خودش را به کناری بکشد ، به دره ای یا دامنه کوهی پناه ببرد ، مثل یاغیها که مخلوطی از ترس و شجاعت است زندگی کند ، و یا ایستادگی کند تا کشته شود . اول را اعوان و انصار امویها پیشنهاد می کردند مثل مروان . دوم را ابن حنفیه و ابن عباس پیشنهاد کردند (روح پیشنهاد این دو نفر همین می شد بالنتیجه) . و سوم راهی بود که خودش انتخاب کرد .

اما اول معنایش این بود که حسین (ع) دین و آخرت خودش را به دنیای یزید بفروشد و کاری به کار مسلمین نداشته باشد ، هر چه می شود بشود و با یزید سازش کند و از ترس بیعت کند برای حفظ جان خود ، و آن همان بود که فرمود : یأبی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهت و انوف حمیه و نفوس ابیه . این کار را نه خدا اجازه می دارد و نه دین خدا و نه ایمان اقتضا می کرد و نه پستانی که از آن پستان شیر خورده بود و نه روح عالی که در میان سینه داشت .

اما راه دوم ، درست است که بیعت نکرده بود ولی موضوع تنها جنبه منفی نداشت که بیعت نکند . او یک تکلیف مثبت برای خود قائل بود که می فرمود : ایها الناس من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله . . .

علاوه بر همه اینها روح بلند حسینی کجا و فرار در دشت و کوهها! او حاضر نشد در وقتی که از مدینه به سوی مکه حرکت می کرد شاهراه را بگذارد و از بیراهه برود. در جواب پیشنهاد بعضی همراهان فرمود: لا والله لا افارقه حتی یقضی الله ما هو قاض. (۱) او می فرمود: لا اعطیکم بیدی اعطاء الدلیل و لا اقر اقرار العبید. پدرش می گفت: والله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها و لو امكنت الفرض من رقابها لسارعت الیها. (۲) و اما راه سوم همان بود که خودش انتخاب کرد.

ارزش شهادت و شهید در اجتماع

قبلا گفتیم که هر شهادت نورانیتی در اجتماع به وجود می آورد و تشبیه کردیم آن را به نورانیتی که برخی اعمال خیر و از خود گذشتگی ها در قلب فرد ایجاد می کند. قلب که صفا و جلا پیدا کرد و هدایت یافت تاریکیها زایل می شود، راه نمودارتر می گردد. این مطلب سوژه ای عالی است برای بحث درباره ارزش شهادت و شهدا، و مخصوصا از نظر آثار قیام حسینی در جهان اسلام و از نظر اینکه امام اگر به قصد شهادت هم حرکت کرده باشد منطقی صحیح دارد. جمله: ان الله شاء ان یراک قتیلا اگر سند صحیح داشته باشد، از لحاظ مطلب و معنی سخن درستی است.

منطق منفعت و منطق حقیقت

منطق منفعت پرستی يك منطق است و منطق حق پرستی و اصلاح، منطق دیگری است. (۱) عقلاء قوم مانع ابی عبدالله می شدند از حرکت، و نصایح آنها همه بر محور مصلحت شخصی حسین (ع) و زندگی دنیوی او و سلامت تن و حفظ فرزندان دور می زد. می گویند جامع ترین بیانها همان است که ابن عباس گفت. اگر جای تعجب باشد باید از منطق ابن عباس تعجب کرد. چیزی که در این منطق ابن عباس یافت نمی شود، فکر اسلام و منطق ایثار و گذشت است و آنچه در منطق است حسین (ع) هرگز دیده نمی شود منافع و مصالح شخص خودش است. (۲)

منطق حسین همان است که فرمود: خط الموت علی ولد آدم. . . همان است که در جواب حر ریاحی فرمود: اقبال الموت تخوفنی. . . و بعد اشعار معروف را خواند: سأمضی و ما بالموت عار علی الفتی. . .

هدف مقدس و حس تعالی و تقدس

کلمه شهید و شهادت از کلمات رائج معمولی است که فقط در مورد بعضی

افراد استعمال می کنیم . هر کشته یا مرده ای شهید نیست . روزی صدها نفر کشته می شوند و هزارها نفر می میرند و به آنها شهید نمی گوئیم . اطراف کلمه شهید را هاله ای از قدس و تعالی احاطه کرده است . به کسی شهید گفته می شود که در يك راه مقدس و برای هدفی مقدس جان خود را از دست بدهد . شهید سه خصوصیت دارد : یکی اینکه در راه هدف مقدس کشته می شود ، دیگر اینکه جاودانگی می یابد ، سوم آن چیزی که قبلا گفتیم که آنها محیط پاک می دهند . گفتیم مقدس و نگفتم بزرگ . ممکن است مقصد ، بزرگ ، و با اهمیت باشد ولی مقدس نباشد . اسکندر که آرزوی جهانگیری را تعقیب می کرد هدف به اصطلاح بزرگ داشت ولی مقدس نبود و بلکه عالی هم نبود . کسی که در این راه کشته بشود در چشم بشر احترام و تقدس ندارد . (۱) او دائره خودپرستی خود را توسعه داده بود . همچو شخصی اگر همه کرات آسمانی را هم تسخیر کند عملش جنبه تقدس و احترام پیدا نمی کند . عمل آنوقت مقدس است که هدفی بیرون از خود پرستی داشته باشد ، (۱) فقط به خاطر تکلیف و وظیفه انجام شود ، خصوصا تکالیفی که بشر در برابر نوع و اجتماع دارد] . (المقتول دون عیاله و ماله) [شهید است چون به خاطر وظیفه و شرافت و تکلیف وجدان و دیانت انجام می گیرد نه به خاطر جلب منفعت مادی . حالا اگر انسان ، المقتول دون العدل و الحریه ، دون التوحید و الایمان باشد قداست و قدیسیتش به درجاتی بالاتر است .

حس تعالی و تقدس حسی است اصیل در بشر و از صمیم روح بشر سرچشمه می گیرد مثل حس حقیقت خواهی (علم) ، نیکی خواهی (اخلاق) ، زیبایی خواهی (جمال) و این خود یکی از معماهای وجود بشر است که در برابر اموری ماوراء منافع محسوس و ملموس خود يك نوع تعظیم و تکریمی دارد و سر تعظیم فرود می آورد ، البته هر میل و طلبی از وجود يك احتیاج عینی حکایت می کند منتهای امر مبدأ این احتیاج عینی جهازات بدن نیست ، همان مرتبه مستقل روح انسان است .

سر سلسله مقدسات بشر ذات احدیت است . خداوند ، قدوس است ، منزله از جمیع نقصانات است علی الاطلاق . هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس . . . و لهذا مقدس ترین اعمال بشر مبارزه با شرك و بت پرستی است .

قیامهای مقدس قیامهای مقدس و نهضت‌های مقدس از انبیاء عظام شروع شده . در قرآن کریم در سوره الشعراء جهاد مقدس انبیاء را خلاصه کرده است ، داستان موسی و ابراهیم و نوح و هود و لوط و صالح و شعیب و خاتم الانبیاء را ذکر می کند که در راه مبارزه با بت پرستی و ظلم و بیدادگری و جهل و تعصب و تقلید و اسراف و تبذیر و افساد در ارض و فحشاء و امتیازات موهوم

اجتماعی مبارزه کرده اند . مقدسات بشر هم از اینها تجاوز نمی کند .
امام حسین همان راهی را رفت که آن انبیاء رفتند و البته برای امام حسین
وضعی پیش آمد که برای دیگران پیش نیامد . اعتراض به اینکه چرا امام
حسین فداکاری کرد و تسلیم نشد و حفظ جان نکرد , اعتراض به همه انبیاء و
اولیاء است . اساسا دین برای گذشت و فداکاری است , منطق دین ایثار است :
و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة . و یطعمون الطعام علی حبه
مسکینا و یتیما و اسیرا . من اصبیح و لم یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم .
علاقه به جان و به پدر و فرزند و همسر و خویش و تبار و سرمایه و شغل و
حرفه و مسکن , طبیعی هر انسان است و بسیاری از اینها طبیعی هر حیوانی
است . دین آمده است برای اینکه انسان را علاقمند و شیفته اموری عالیترا کند
و درسی عالیترا بیاموزد : قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و
عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب
الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیلہ فتربصوا حتی یأتی الله بامرہ و الله لا
یهدی القوم الفاسقین . (۱)

[وجود يك درك قوی در نهضت حسینی]

می توان گفت علت و مناط اینکه يك نهضت , مقدس و محترم و متعالی می
شود و سیادت روحانی برافکار و عقول مردم پیدا می کند چند چیز است . در
درجه اول پاکی و طهارت و قداست هدف و مقصد است , آلوده به اغراض
شخصی و منافع مادی و مطامع و حرصها و آرها و جاه طلبی ها و
شهوترانیها و خودخواهی ها و خودپرستی ها و تعصبها و قومیتها و حمیتها
نیست , به خاطر خدا و امر خدا و توحید و عدل و قیام به قسط و حریت و
حمایت مظلوم و دفاع از ضعیف است : ان فرعون علا فی الارض و جعل
اهلها شیعا یتضعف طائفة منهم . . . به خاطر ارتعاش و سوزشی است که در
وجدان و ضمیر انسانی پیدا می شود , به خاطر انسانیت و جامعه انسانیت است
, به خاطر اصول مقدس اجتماع بشری است , و به عبارت دیگر جنبه اصولی
دارد نه جنبه فردی (۱) , آنها اصول عالی انسانیت که قوام زندگی انسانی به
آنها است و روح زندگی انسانی آنها است , به خاطر روح زندگی است که
بالا تر از ابزار زندگی است . اگر ابزار موجود نباشد بشر می تواند با ابزار
دیگر زندگی [کند] اما اگر کلمات مقدس عدالت و حق و حریت از قاموس
بشریت محو بشود , مثل اینست که از این فضا هوا را محو کنند . فرق است
بین اینکه در این فضا چراغ نباشد , فرش نباشد , بلندگو نباشد , چادر نباشد ,
بادبزن نباشد , با آنکه هوا نباشد .

علت دوم مقدس و متعالی و محترم بودن این نهضتها اینست که در ظلمتهای متراکم و در میان یأسها و نا امیدیهای مطلق ، در مواقعی که ستاره ای در آسمان بشریت دیده نمی شود مانند برقی می درخشد و مانند شعله ای حقانی فرا راه آدمیان ظاهر می شود ، حرکتی است در میان سکونها و ندائی است در سکوت مرگبار و خاموشی مرگبار ، برقی است در تاریکی و قلیلی است در برابر کثیر ، کم من فئه قليلة غلبت فئه کثیرة باذن الله ، و لهذا مورد تصویب عقلای خودپرست واقع نمی گردد . مانند] (ابری است در بیابان بر تشنه ای بیارد] (مانند محبوبی است که بدون وعده قبلی و در حال نزار عاشق ، خود را به محب خود برساند .

و برید یأتی بوصل حبیب } و حبیب یأتی بلا میعاد (۱) علت سوم تقدس این نهضتها اینست که همراه است با يك درك قوی و يك بصیرت نافذ که پشت پرده ظواهر را می بیند و به عبارت معروف] : (درخشت خام می بیند چیزی را که دیگران در آینه نمی بینند) . همانطوری که آن دو قسمت ، از آیات قرآن استنباط می شود مثل آیه] (من انصاری الی الله] (و آیه] (سراج منیر] (و آیه] (يستضعف طائفه] (، این قسمت که در این نهضتهای مقدس بصیرتی و احساسی قوی موجود است و آنها چیزی را حس می کنند که دیگران حس نمی کنند ، چیزی را می بینند که دیگران نمی بینند نیز از قرآن استنباط می شود ، مثل آیه : و لقد آتینا ابراهیم رشده و آیه : نحن نقص عليك نبأهم بالحق انهم فتية آمنوا بربهم و زدناهم هدی . (۱) (کلمه رشد در عربی به معنای نمو نیست که در فارسی استعمال می شود بلکه همان معنایی است که در فقه می گویند] (عاقل بالغ رشید] (. کلمه زدناهم هدی نیز همان معنای رشد را می فهماند .) نهضت سید جمال از آن جهت مقدس است که بیش از عصر خود بصیرت داشت . از نامه هایی که به علما نوشته پیدا است . (البته جنبه های دیگر هم هست از قبیل عدم تعادل قوا و تجهیزات ظاهری و مادی که موسی و ابراهیم و محمد (ص) يك تنه قیام کردند و همچنین امام حسین (ع) . (این جنبه ها به علت دوم برمی گردد .) حالا در نهضت امام حسین يك درك قوی وجود داشت و آن جریان پشت پرده ضد اسلامی امویان را که مردم ظاهرین نمی دیدند] می دید] . ابوسفیان در خانه عثمان گفت : یا بنی امیه ! تلقفوها تلقف الكرة ، اما والذي یحلف به ابوسفیان لا جنة و لا نار ، و ما زلت ارجوها لكم و لتصیرن الی ابنائکم وراثة .

ابوسفیان گفت : ملك است و سلطنت ، حق و معنا و بهشت و جهنم همه دروغ است . این توپ را نگذارید از تیپ شما خارج بشود ، به یکدیگر پاس بدهید و نگذارید از میان شما خارج شود ، آن را موروئی کنید . موضوع ولایت عهد

یزید و بیعت گرفتن از مردم و در مقدم همه امام حسین ، جامه عمل پوشاندن به تفکر خطرناک ابوسفیانی یعنی به تفکر حزبی بود که آن هم به نوبه خود اصولی بود .

ولی مردم ظاهر بین و گول تظاهر خور و حمل به ظاهر کن هیچگونه توجهی به این امور نداشتند (و اینکه امام حسین فرمود : و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید حقیقتی بود که حسین درک می کرد و دیگران درک نمی کردند . امام حسین می دید که با خلافت یزید اصل ابوسفیانی : و لتصبرن الی صبیانکم وراثه دارد عملی می شود و ممکن است در اثر سکوت ، این مطلب سنتی بشود و احادیثی هم جعل شود که خلافت باید در خاندان ابوسفیان بماند) . امام حسین به دست یهود و نصاری و مجوس و یا مشرکین عرب یا اهل رده کشته نشد ، به دست مسلمانان و بلکه دوستان پدرش کشته شد و حتی به دست شامیان کشته نشد ، به دست کوفیان کشته شد . البته کوفیان مرعوب بودند و عامه پیرو رؤسا بودند و رؤسا از رشوه آبستن بودند : اما رؤساؤهم فقد اعظمت رشوتهم و ملئت غرائرهم آنها جوالهانشان پر شده بود ، حواله های کلان بانکی دریافت کرده بودند ، لیره و دلار سیل بود برای آنها ، ولی عمده درک ضعیف عامه و فراموش کاری عامه بود چنانکه [در قسمت] بعد خواهیم گفت .

گفتیم که یکی از علل و یا مهمترین علت شهادت امام حسین و یا مهمترین علت گرویدن مردم به امویان جهالت مردم بود . از طرفی هم می دانیم امام حسین با یزید مبارزه نمی کرد ، او بالاتر از این بود که هدفش شخص و فرد باشد ، هدف او اصولی و کلی بود . در حقیقت امام حسین با ظلم مبارزه می کرد و با جهل ، چنانکه در زیارت به ما تلقین و تعلیم کرده اند که هدف این مبارزه از بین بردن جهل و گمراهی است چنانکه در زیارت اربعین است : و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حیره الضلالة . (۱) اکنون توضیح می دهم که مقصود از جهالت مردم این نبود که چون مردم بی سواد بودند و درس نخوانده بودند مرتکب چنین عملی شدند و اگر درس خوانده و تحصیل کرده می بودند نمی کردند . نه ، در اصطلاح دین جهالت ، بیشتر در مقابل عقل گفته می شود و مقصود آن تنبه عقلی است که مردم باید داشته باشند . (و به عبارت دیگر قوه تجزیه و تحلیل قضایای مشهود و تطبیق کلیات بر جزئیات است و این چندان ربطی به سواد و بی سواد بودن ندارد . علم ، حفظ و ضبط کلیات است و عقل قوه تحلیل است) . به عبارت دیگر امام حسین شهید فراموشکاری مردم شد زیرا مردم اگر در تاریخ پنجاه شصت ساله خودشان فکر می کردند و قوه تنبه و استنتاج و عبرت گیری در آنها می بود و به تعبیر

سید الشهداء که فرمود : ارجعوا الی عقولکم اگر به عقل و تجربه پنجاه شصت ساله خود رجوع می کردند و جنایتهای ابوسفیان و معاویه و زیاد در کوفه و خاندان اموی را اصولاً فراموش نمی کردند و گول ظاهر فعلی معاویه را که دم زدن از دین به خاطر منافع شخصی است نمی خوردند و عمیق فکر می کردند و حساب می کردند آیا حسین (ع) برای دین و دنیای آنها بهتر بود یا یزید و معاویه و عبیدالله ، هرگز چنین جنایتی واقع نمی شد . پس در حقیقت علت عمده اینکه مردمی نسبتاً معتقد به اسلام اینطور با خاندان پیغمبر رفتار کردند در صورتی که همانها حاضر بودند قربه الی الله در جنگ کفار شرکت کنند فقط و فقط فراموشکاری مردم و گول ظاهر خوردن آنها بود یعنی نتوانستند پشت پرده نفاق را ببینند . ظواهر شعائر اسلامی را محفوظ می دیدند و توجه به اصول و معانی از بین رفته نداشتند . البته در این حادثه چنانکه قبلاً گفتیم رعب و ترس و استسباع از يك طرف ، و فساد اخلاق رؤسا و رشوه خواری آنها و طمع آنها و اطاعت کور کورانه - به حسب خوی قبیلی عربی - کوچکترها از رؤسای قبائل از طرف دیگر نیز از عوامل مهم وقوع این حادثه بود .

این حادثه صد در صد يك حادثه اسلامی است . امام حسین به قول آن مرد معاند ، به سیف جدش کشته شد ، اما به علت جهالت و ظاهر بینی و گول حفظ ظواهر و شعائر خوردن مردم .

از جمله عواملی که در این حادثه زیاد دخالت داشت این بود که به حسب تصادف ، کارگردانان این حادثه یکعده مردمی بودند که جانی بالفطره بودند و به قول [(عقاد)] : المسخاء المشوهین اولئک الذین تمتلی صدورهم بالحدق علی ابناء آدم و لا سیما من کان منهم علی سواء الخلق و حسن الاحدوثة ، فاذا بهم یفرغون حقدهم لعدائهم و ان لم ینتفعوا بأجر أو غنیمه . . . (۱)] . خلاصه ای از عوامل دخیل در شهادت امام از اینجا است که می توان مطلب را از نظر بحث تاریخی اینطور عنوان کرد که امام حسین را کی ها و چی ها شهید کردند ؟ و همچنین کی ها و چی ها او را یاری کردند ؟ اما اینکه کی ها شهید کردند یا کی ها یاری کردند معلوم است ولی اینکه چی ها شهید کردند یا یاری ، باید گفت امام حسین را طمع ملک ری و طمع پول (که) [(خولی)] گفت : جنتک بغنا الدهر) و رشوه رؤسا اما رؤساؤهم فقد اعظمت رشوتهم و ملئت غرائزهم) و جبن و مرعوبیت عامه و میل به جبران محبت یزید که ابن زیاد می خواست کدورت یزید را از پدرش که در ولایت عهد یزید تعلل کرد جبران کند و خبث ذاتی امثال شمر و مستی و غرور و بدبختی و سبکسری شخص یزید و از همه بالاتر فراموشی کاری عامه مردم که مسلمانان بودند و

معتقد و سیری به تاریخ شصت ساله خود نمی کردند و سابقه ها را فراموش کردند و گول ظاهر را می خوردند [شهادت کرد].
اینکه چی ها امام را یاری کردند ، ایمان و توجه به تاریخ شصت ساله که از کلمات امثال زهیر پیدا است و حس فتوت و مردانگی و ایمان به غیب و امثال اینها بود .

[علل تقدس يك نهضت] عطف به مطالب گذشته درباره اینکه چه چیزی سبب می شود که قیامی مقدس و پاک و عظیم و مورد احترام می شود تا آنجا که ملاک و معیار حرکت های دیگر و سکوت و سکون ها می شود [. (مقدس می شود) یعنی مردم به چشمی به آن نگاه می کنند که به امور مافوق مادی و مافوق طبیعی نگاه می کنند ، عظیم و محترم می شود در حدی که هیچ نهضتی با او قابل قیاس نیست ، حداکثر قابل تشبیه و پیروی است .
این قداست و اهمیت خارق العاده بعد از حدود چهارده قرن معلول سه جهت است :

۱ - قداست (۱) و تعالی و عظمت هدف که آنچه هدف است حقیقت است نه منفعت خود ، و لهذا مستلزم فداکاری و قربان کردن منفعت است برای حقیقت ، برای خدا . بدیهی است اگر کسی قیام کند برای اینکه به آب و نانی برسد ، جاه و مقامی کسب کند ، پول و ثروت و قدرتی تحصیل کند و به قول حنظله بادغیسی برای کسب مهتری و یا به قول ناسیونالیست ها برای تعصبات ملی و وطنی قیام کند ، چنین قیامی مقدس نیست بلکه از آن نظر که مستلزم وسیله قرار دادن دیگران است محکوم است ، خواه موفق شود و خواه شکست بخورد .
چنین قیامی معامله و تجارت است که گاهی سود دارد و گاهی زیان ، نه سود بردنش اهمیتی دارد و نه زیان بردنش . اینگونه قیامها مبارزه شخص با شخص است به خاطر منافع ، و به همین دلیل بی ارزش است . اینکه امام به تبعیت از پدر بزرگوارش می فرمود : اللهم انك تعلم انه لم یکن ما کان منا منافسة فی سلطان .

. ناظر به اینست که درد ما و آرزوی ما چه بوده است .
ولی اگر قیام و مبارزه ، مبارزه شخص با شخص نبود ، مبارزه به خاطر منافع نبود ، بلکه مبارزه با نوعی عقیده و نوعی رژیم مبتنی بر ظلم و فساد و شرک و بت پرستی و برای رهایی بشریت از بردگیهای اجتماعی و خطرناکتر اعتقادی ، و بالاخره برای نجات بشریت از چنگال عفریت جهل و ضلالت و هیولای ظلم و استبداد و استثمار بود (و بذل مهجته فیک لیستتقد عبادک من الجهالة و حیرة الضلالة) و به انگیزه امر خدا و تحصیل رضای حق بود که ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین ، بر اساس از خود

گذشتگی و فداکاری بود ، و خلاصه اگر خالصا لوجه الله بود و هیچ منفعتی نداشت بلکه منافع را به خاطر حقیقت به خطر انداخت ، چنین مبارزه ای چون جلوه ای از روح حقیقت پرستی بشر است و بر ضد خودپرستی بشر است و چون مصداق انی اعلم ما لا تعلمون است طبعاً تقدس و تعالی و عظمت پیدا می کند . چنین مبارزه ای مصداق هجرت الی الله و الی الرسول است که در حدیث آمده است . به عبارت دیگر يك بعد قداست مربوط است به اینکه درد صاحب نهضت چه نوع دردی است و آرزویش چه نوع آرزویی است .

قیام امام حسین این عنصر را در حد اعلی و اجد بود . منافعش کاملاً تأمین می شد ولی او حاضر شد برای نجات جهان اسلام و برای نجات مسلمین از چنگال ظلم ، جان و مال و تمام هستی خود را به خطر بیندازد . از این جهت آن حضرت صد در صد يك شهید و يك پاکبخته است بلکه سید الشهداء و سالار پاکبختگان است .

عامل دومی که به يك نهضت قداست و تعالی و جنبه جاودانی می دهد شرایط خاص محیط است . (۱) چراغ در روز روشن هیچ ارزشی ندارد و در شب مهتاب و هوای صاف و آسمان پرستاره ارزش کمی دارد ولی در تاریکی مطلق که چشم چشم را نمی بیند ارزش زیادی دارد ، مانند آبی است که در بیابان بر تشنه ای بیبارد ، یا بارانی است که در شدت بی آبی و خشکی و عطش محصول از ابر فرو ریزد . و به عبارت دیگر عامل دوم نوع قدرتی است که با آن درگیر شده اند ، در مقابل فرعونها ، نمرودها ، انا ربکم الاعلی ها ، مغرورها ، مستبدها ، خونخوارها که از شمشیرشان خون می چکد .

پیغمبر اکرم فرمود : افضل الاعمال (یا : افضل الجهاد) کلمه عدل عند امام جائر (۱) در شرائطی که آزادی وجود دارد دم از آزادی زدن هنر نیست ولی در شرائطی که استبداد و جور در نهایت قدرت ، و حکومت می کند ، نفسها در سینه ها حبس شده است ، زبان را از پشت گردن بیرون می آورند ، دستها و پاها بریده می شود ، سرها بر نیزه ها بلند می شود ، یأس مطلق حکمفرما است و به تعبیر امیر المؤمنین : یظن الظان الدنيا معقولة علی بنی امیه [آری ، در چنین شرایطی دم از آزادی زدن هنر است] .

می فرماید (خطبه ۹۱) : الا و ان اخوف الفتن عندی علیکم فتنة بنی امیه ، فانها فتنة عمیاء مظلمة : عمت خطتها ، و خصت بلینتها ، و اصاب البلاء من ابصر فیها ، و اخطأ البلاء من عمی عنها . و ایم الله لتجدن بنی امیه لکم ارباب سوء بعدی کالنا ب الضروس : تعذب بفیها ، و تخبط بیدها ، و تزیّن برجلها ، و تمنع درها ، لا یزالون بکم حتی لا یترکوا منکم الا نافعاً لهم او غیر ضائر بهم ، و لا یزال بلاؤهم عنکم حتی لا یکون انتصاراً احدکم منهم الا کانتصار العبد من

ربه (۱) .

از این نظر ارزش قیام از جنبه شهامت و حقیر شمردن دژخیمان و ستمگران و فرعونها و نمرودها است . چنانکه می دانیم قیام ابراهیم و موسی و عیسی و رسول اکرم در برابر این قدرتهای حاکم اهریمنی بود ، و همین که شرائط نامساوی بود و يك تنه قیام می کردند و مصداق کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله بود ، ارزش می دهد به این قیامها .

عجیب است که برخی - مثل نویسنده [(شهید جاوید) - برای اینکه قیام امام حسین را موجه جلوه دهند سعی می کنند به نحوی ثابت کنند که مردم کوفه واقعا قدرتی بودند و قابل اعتماد بودند ، در صورتی که عظمت قیام حسینی در اینست که [امام] يك تنه قیام کرد ولی اثر روحی و روانیش در حدی بود که جهان آنروز را تکان داد و اثرش هنوز باقی است .

عامل سوم مربوط است به درجه روشن بینی ، به درجه آگاهی اجتماعی و به درجه جهت شناسی و به درجه خبرویت مانند يك پزشك آگاه که هم بیماری را می شناسد و هم راه علاج را ، هم به نوع خواب ملت آگاه است و هم به کیفیت بیدار کردن . اینست که این نهضت توأم است با يك بینش و درك قوی و يك بصیرت خارق العاده و نافذ و يك دور بینی زیاد که طبق مثل معروف [: (درخشت می بیند آن چیزی را که دیگران در آئینه نمی بینند) . به اصطلاح قیام پیش رس (نه زودرس) ، اعلام خطری است قبل از آنکه دیگران خطر را احساس کنند .

عمده مطلب این بود که يك جریان پشت پرده ای آن روز امویان داشتند که امام حسین آنرا رو کرد و به روی پرده آورد . حتی شرابخواری یزید هم از نظر وسائل آنروز يك جریان پشت پرده بود که بعدها به روی پرده آمد . ابوسفیان طرح يك سیاستی را در خانه عثمان [ریخت] که فوق العاده خطرناک بود . گفت : یا بنی امیه تلقفوها تلقف الكرة و لتصیرن الی اولادکم وراثة (ظاهرا نظرش این بود که با پشتوانه دینی و جعل احادیث این امر را موروثی کنند) اما والذی یحلف به ابوسفیان . . . جمله امام حسین : و علی الاسلام السلام از قد بلیت الامة براع مثل یزید شاید ناظر است به عملی شدن فکر ابوسفیان .

اینکه امام حسین به اثر کارش ایمان داشت و مکرر می گفت : بعد از من اینها سرنگون خواهند شد ، دلیل دیگری بر درك قوی آن حضرت بود .

لقب سید الشهداء

قبلا لقب سید الشهداء از آن حمزه عموی رسول اکرم بود و بعد به ابا عبدالله

اختصاص داده شد . شهادت اباعبدالله فراموشاند آنها را . وضع اصحاب اباعبدالله هم طوری بود که بر همه شهداء پیشین سبقت گرفت و خود اباعبدالله فرمود : انی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت اوصل و لا افضل من اهل بیته . اصحاب ابا عبدالله ، هم از طرف دوست آزاد بودند هم از طرف دشمن . خود اباعبدالله فرمود آنها به غیر من کاری ندارند و خودش هم شخصا اجازه رفتن به آنها داد و فرمود از تاریکی شب استفاده کنید . سر را هم پائین انداخت که تلاقی نگاهها موجب حیاء آنها نشود . بنابر این آنها نه در تنگنای دشمن واقع شده بودند مثل اصحاب طارق بن زیاد که طارق کشتیها و خوراکیها را (مگر به مقدار یک روز) سوزانید ، و نه دوست از آنها خواهش و التماسی کرده بود و آنها را در رودر بایستی گذاشته بود ، حتی از اینکه نگاهش در آنها تأثیر کند اجتناب کرد . (۱)

اصحاب حسین (ع) و اهل بدر و اهل صفین

بنابر این اصحاب حسین (ع) بر بدریون پیغمبر (ص) و صفینیون علی (ع) ترجیح داشتند ، همانطوری که اصحاب عمر سعد هم بر بدریون ابوسفیان و صفینیون معاویه در شقاوت مزیت داشتند ، چون اینها مثل بدریون ابوسفیان طبق عقیده و عادت جنگ نمی کردند و مانند صفینیون معاویه هم مسئله ای مثل قتل عثمان اسباب اشتباهشان نشده بود . اینها در حالی جنایت می کردند که ندای دل و فریاد وجدانشان برخلاف بود . (قلوبهم معك و سیوفهم علیك) . اینها گریه می کردند و فرمان قتل می دادند ، اشک می ریختند و گوشواره از گوش فرزندان حسین (ع) می کشیدند ، می لرزیدند و آهنگ بریدن سر حسین داشتند .

مبارزه با جهل و ظلم در زمان ما مبارزه با مرض ، مبارزه با فقر ، مبارزه با جهل اصطلاح شده و اعمال مقدسی نامیده می شود ولی البته هیچکدام اینها بپای مبارزه با جهل مردم و با ظلم نیست که فدا دادن لازم است . در قرآن کریم شهدا در ردیف انبیاء و صدیقین ذکر شده : و من یطع الله و الرسول فأولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئك رفیقا (۱) .

شهید غسل و کفن ندارد . خون شهیدان را ز آب اولیتر است . . . چرا کوفیان به جنگ حسین (ع) رفتند ؟ علت اینکه کوفیان در عین علاقه به حسین (ع) می جنگیدند یکی رعب و ترس بود که از زمان زیاد و معاویه ترسیده بودند و خود عبیدالله هم با کشتن میثم و رشید و مسلم و هانی آنها را مرعوب کرده بود ، و به عبارت دیگر مردم از زن و مرد مستسبح و اراده

باخته شده بودند ، نمی توانستند مطابق عقل خودشان تصمیم بگیرند . در ایام کربلا هم يك جندی را که کندی می کرد گردن زد ، دیگران کار خود را فهمیدند . دیگری حرص و طمع به مال و جاه دنیا بود مثل خود عمر سعد که او گرفتار عذاب وجدان بود و می گفت : فوالله ما ادری و انی لحائر افکر فی امری (۱) . . . عبیدالله زیاد بن محض ورود به کوفه عرفا را خواست و گفت اگر مخالفی در یکی از عرافه ها موجود باشد او را از عطا اسقاط می کنم

عامر بن مجمع عبیدی (یا مجمع بن عامر) گفت : اما رؤساؤهم فقد اعظمت رشوتهم و ملئت غرائرهم . (۱)

دو چیزی که مایه روشنی چشم اباعبدالله بود

در ایام کربلا و آن ابتلاء عجیب چند چیز بود که موجب از دیاد مصیبت‌های اباعبدالله می شد . از همه بالاتر بعضی دنائتها و سخنان ناروا و بی ادبی ها و وحشی گری هائی بود که از کوفیان می دید . ولی دو چیز بود که چشم اباعبدالله را روشن و دلش را خرم می داشت . آندو ، اصحاب و اهل بیتش بودند . وفاداریها و جان نثاری ها و بی مضایقه خدمت کردن ها و به عبارت دیگر صفات ها و وفاها و همگامیها و هماهنگی نشان دادن های آنها دل حضرت را شاد و خرم می داشت (برای مرد عقیده و ایمان و مسلک ، مایه خوشدلی بالاتر از دیدن همگام و هماهنگ یافت نمی شود) و مکرر در مواقعی از ته دل به آنها دعا کرد . علاوه همان شهادت به اینکه : انی لا اعلم اصحابا ابر و لا اهل بیت اوصل و لا اوفی من اصحابی حاکی از کمال اعتماد اباعبدالله و دلخوشیش به آنها است .

مسلم تذکر ابوثمامه صائدی برای نماز که آخرین نماز را در خدمتت بخوانیم دل حسین را ارشاد کرد که درباره اش دعا کرد . و از آن بالاتر آن فداکاری عجیب سعید بن عبدالله حنفی و گفتن ۶۲ جمله : اوفیت ؟ اباعبدالله درباره عده ای دعا کرد . جانسوزتر از همه دعایی است که درباره جوانش کرد . درباره جوانش دعا کرد که امیدوارم هر چه زودتر ! از دست جدت سیراب بشوی . جوابهای قاسم در شب عاشورا دل حسین (ع) را شاد و روشن کرد که درباره مرگ گفت : اطلی من العسل .

دعاهای حسین (ع) در ایام کربلا درباره اشخاص ابا عبدالله در روز عاشورا درباره عده ای دعا کرد : ۱ - ابوثمامه صائدی ۲ - علی اکبر ۳ - درباره عموم در شب عاشورا بعد از آنکه گفتند ما از تو جدا نمی شویم ، فرمود : جزاکم الله خیرا (نفس المهموم ص ۱۲۲) .

بیان قرآن در فلسفه قیام مصلحین الهی در سوره مبارکه هود آیه ۱۱۶ و ۱۱۷ می فرماید : فلو لا كان من القرون من قبلكم اولوا بقية ينهون عن الفساد في الارض الا قليلا ممن انجينا منهم و اتبع الذين ظلموا ما اترفوا فيه و كانوا مجرمين . و ما كان ربك ليهلك القرى بظلم و اهلها مصلحون . (۱)

از قرآن کریم استفاده می شود که هیچ پیغمبری نیامده مگر آنکه قومی با او مخالف بوده اند یعنی مگر اینکه او به مخالفت قومی برخاسته . اینطور نبوده که پیغمبران سخنی را از آسمان و غیر مربوط به نظام زندگی مردم بگویند ، و یکعه هم فقط برای آنکه با هر حرفی مخالفت می شود و مرض مخالفت دارند ، با پیغمبران مخالفت می کرده اند . خیر اینطور نیست (هر چند ما عموماً اینطور مطلب را بیان می کنیم و هر کس که می خواهد بگوید فلانی بی جهت یعنی بدون علت و موجب - نه بدون حق و عدالت - با من مخالفت می کند ، می گوید مردم با پیغمبران هم مخالفت می کرده اند) .

پیغمبران به مخالفت و مبارزه با مردم برمی خاستند . در قرآن کریم علت مخالفت مردم را و منطقی که بعد به باعث همان علت مخالفت درست می کردند و اینکه سوق دهندگان مخالفت با پیغمبران و علمداران نهضت علیه پیغمبران عده خاصی بودند و آنها بودند که منطقی برای مشوش ساختن ذهن عموم که به آن درد گرفتار نبودند درست می کردند ، همه اینها را ذکر می کند

قرآن می گوید درد اصلی مخالفت ، ترف مترفین است و به عبارت دیگر نظام ظالمانه موجود زندگی است . در سوره سبا آیه ۳۴ می فرماید : و ما ارسلنا في قرية من نذير الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به كافرون . و در سوره زخرف آیه ۲۳ می فرماید : و كذلك ما ارسلنا من قبلك في قرية من نذير الا قال مترفوها انا وجدنا آباءنا على امة و انا على آثارهم مقتدون . قال : اولو جنتكم با هدى مما وجدتم عليه آباءكم ، قالوا انا بما ارسلتم به كافرون .

(۱) در این آیه اخیر اشاره شده است به ابتلاء خاتم الانبیاء و اینکه این ابتلاء عمومیت داشته و اینکه درد آنها ترف و اسراف و تنعم از وضع ظالمانه موجود بوده و اینکه این منطق را که پدران ما چنین بوده اند آنها برای خود و برای حمایت از ترف خود تراشیده اند که غیر مترفین و بیچاره های ضعیف را که دعوت جدید برای نجات آنها آمده در ناحیه فکر گمراه کنند که سنن ماضی لازم الاحترام است و اگر نه خود آنها به آن سنن کوچکترین علاقه ای نداشتند .

قریش یعنی اکابر قریش به پیغمبر ایراد می گرفتند که چرا غذا می خورد و راه می رود و چرا گنجی از طلا و باغی پر از میوه ندارد . آیا واقعا امثال ابوسفیان و ابوجهل گرفتار شبهه و شك بودند و برای اظهار شك خود این

سخنان را می گفتند و یا برای القاء شك در دیگران می گفتند ؟ آنها که ابراهیم را پیغمبر می دانستند و آیا معتقد بودند که ابراهیم طعام نمی خورد و در میان مردم راه نمی رفت و گنجی از طلا و باغی پرمیوه داشت ؟ ! همه اینها بهانه و برای فریب مستضعفین بود .

به هر حال قرآن هدف پیغمبران را قیام به قسط معرفی می کند : لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط . (۱) قهرا چون انبیاء چنین هدفی دارند کسانی که بر هم زننده عدل اجتماعی هستند و کفه آنها از ترازوی اجتماع چربیده مخالفتی می کرده اند و این بود سر بزرگ مخالفت امثال ابوسفیان با پیغمبر که تا پای فدای نفرات هم آمدند . پس مخالفت سران قریش با پیغمبر روی همان اصلی است که فرعون با موسی ، و نمرود با ابراهیم ، و هر قوم پیغمبری با آن پیغمبر مخالفت می کردند .

و اما آیه : فلو لا كان من القرون من قبلکم . . . از این آیه چند مطلب استفاده می شود : الف - وجوب نهی از فساد در روی زمین و مبارزه با فساد .

ب - اینکه بودن عدد قلیلی کافی نیست .

ج - علت العلل فساد ترف است .

د - حافظ بقاء يك ملت عدل است و ملك با كفر باقی می ماند و با بهم خوردن تعادل باقی نمی ماند .

بیضاوی معنای [(اولوا بقية)] را اولوا بقية من الرأى والعقل یا اولوا الفضل و یا اولوا الابقاء یعنی کسانی که بر نفوس خودشان ابقاء می کنند [می داند] و می گوید در آیه بعدی [: (و ما كان ربك ليهلك القرى بظلم) . . . بظلم یعنی بشرک ، مقصود از ظلم شرک است و معنای آیه این می شود که پروردگار به شرک قریه ها را هلاک نمی کند اگر اهل اصلاح و رعایت عدالت باشند .

کلام شهرستانی در اینکه هسته همه حوادث در قرن اول ریخته شد : در صفحه [۵ (سموالمعنى)] از شهرستانی در [(ملل و نحل)] نقل می کند که گفته [: (كل التبلیلات التي مرت بالتاریخ الاسلامی سواء فی العقیده أو السیاسة یمكننا أن نجد لها مرتجعا و مردا فی حوادث صدر التاریخ)] (۱) .

مرد بزرگ یعنی چه ؟ مردان بزرگ تاریخ ، عظمت و بزرگی : مقیاس عظمت و بزرگی افراد ، شخصیت روحی آنها است . البته واضح است که مقیاس عظمت افراد مشخصات بدنی یا نژادی آنها نیست . ما در تاریخ به افراد و اشخاصی بر می خوریم که آنها افراد برجسته تاریخ به شمار می روند و در صفحات تاریخ مانند قله های کوه بر روی صفحه زمین برجستگی دارند و نمایان می باشند برخلاف سایر افراد که در حکم سنگریزه ها بر روی صفحه تاریخ به شمار می روند که انسان در همان نقطه بالخصوص اگر بایستد و

مطالعه کند آنها را می بیند و بعضیها هم اینقدر ریز و کوچکند که اصلاً دیده نمی شوند .

مثلاً اسکندر و ناپلئون و نادر و شاه اسماعیل و امثال اینها افراد بزرگ و برجسته تاریخند همانطوری که انبیاء بزرگ و اولیاء بزرگ الهی نیز مانند ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و محمد (ص) و علی (ع) از برجستگان تاریخ و بزرگان بشریتند . حالا می خواهیم ببینیم بزرگی دسته اول و دسته دوم با هم قابل مقایسه هستند یا نه ؟ البته نه . زیرا درست است که آن افراد از آنجهت که همت بزرگ و اراده قوی داشته اند و شعاع دائره خواستشان طولانی بوده و به کم و کوچک قناعت نداشته اند ، و قهراً انسان وقتی که همت و دلاوری برخی از آنها را می خواند در مقابل عظمت آنها خیره و مبهوت می شود و احیاناً سر تعظیم فرود می آورد و در قلب خود يك نوع محبتی نسبت به آنها احساس می کند (اثری که از شاهنامه فردوسی در نفوس پیدا می شود از این نوع است) ولی بزرگی دسته دوم يك نوع دیگر و يك جنس دیگر است ، از آن نوع بزرگی است که مقام تقدس پیدا می کند تا آنجا که نام آنها مقدس می شود همانطوری که می بینیم نام محمد (ص) و علی (ع) و امام حسین (ع) و همچنین ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام را هاله ای از قدس احاطه کرده است . چرا ؟ برای اینکه درست است که دسته اول بزرگ و عظیمند ولی عظمت آنها و درشتی آنها از نوع عظمت و درشتی خودخواهی است . هر يك از آنها سبع بزرگی و حیوان بزرگی هستند . فرق نمی کند : انسان در برابر کسی هم که خیلی پرخور است . و برابر ده نفر می خورد اعجاب و احیاناً تحسین دارد . یکی خورنده ریز است و دیگری خورنده درشت ، یکی جاه طلب ریز است و یکی جاه طلب درشت ، مثلاً يك كدخدای ده ده خانواری که همه همت و آرزویش كدخدائی این ده است يك جاه طلب خرده پا است و آنکه دنبال كدخدائی قصبه هزار خانواری می رود از نوع اولی است ولی درشتتر ، و آنکه دنبال حكومت يك شهرستان یا يك استان و یا يك کشور می رود به همین نسبت درشتتر است و آنکه سودای جهانگیری و جهانداری در سردارد يك جاه طلب درشتتر است . شخصیت اینها عظیم است و شخصیت خودخواهی شأن عظیم است ، سبع عظیم و جاه طلب عظیم و استثمارگر عظیم هستند . اینها وسعت روح و سعه شخصیت پیدا کرده اند ولی تمام آن توسعه و وسعت در ناحیه حوائج شخصی خودشان است ، می خواهند تمام دنیا را در هاضمه بزرگ خود بریزند . اینها پرخورهای روزگارند ، می خواهند همه دنیا را جزء خود بکنند ، همه شخصیتها را فانی بکنند مگر شخصیت خودشان را و شخصیتهای طفیلی

خودشان یعنی آن شخصیتها که جزء شخصیت آنها است و هضم شده در شخصیت آنها است . پس آنها بزرگند و فعال ولی مانند غده سرطان که يك سلول , بی تناسب شروع می کند به رشد , و همان , منشأ هلاکت بدن می شود . ولی دسته دوم توسعه شخصیت پیدا می کنند آنطور که مادر توسعه شخصیت پیدا می کند که فرزند و شخصیت فرزند , مستقل و محفوظ و محترم می ماند و او همانطور برای آن شخصیت کار می کند که برای خودش کار می کند . او نمی خواهد آن شخصیتها را در خودش هضم کند بلکه می خواهد آنها را حفظ کند و مستقل و محترم بشمارد . او به منزله غده سرطان نیست , به منزله يك روح قوی است که در پیکر اجتماع می دود و همه را زنده و فعال می سازد . او مصداق مخالف . من اصبیح و لم یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم است . او شخصیت انسانیش توسعه پیدا کرده و روح بشری نه حیوانی او بزرگ شده . او توسعه وجدان و ایمان پیدا کرده و به قول مولوی : روح حیوانی ندارد اتحاد { تو مجو این اتحاد از روح باد گر خورد این نان نگرده سیر آن } و رکشد بار این نگرده آن گران ما چرا امروز فدائی حسین هستیم ؟ چون آنچه را پیغمبر فرمود که حسین منی و انا من حسین همه ما در خودمان احساس می کنیم یعنی حسین را از خود و خود را از حسین جدا نمی ب بینیم . ما حسین را به صورت يك فرد که منظورش انجام تقاضاهای شخصی خود است نمی بینیم . ما او را يك روح کلی می بینیم که قبل از وقت در فکر ما بوده , پس او از ما است و ما از او هستیم , او از بشریت است و بشریت از اوست , او با روح ما و سرنوشت ما آمیخته است . ما از او و او از ما است . توسعه شخصیت انسانی همان بود که علی (ع) داشت و می فرمود : و حسبك داء ان تبیت ببطنه { و حولك اکباد تحت الی القد (۱) یا می گفت : و هذا اخو غامد و قد ورد خيله الانبار . . . ولو ان امرء مسلم مات علی هذا اسفا . .

توسعه شخصیت اینست که واقعا انسان بگوید : من از بینوایی نیم روی زرد { غم بینوایان رخم زرد کرد توسعه شخصیت اینست که حسین (ع) فرمود : انی لم اخرج اشرا و لا بطرا . . . یا گفت : من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله . . .

تمام فاجعه کربلا برای این بود که امام رأی خود را فروخت از قبل از مردن معاویه و همچنین بعد از مردن او در دوره یزید چه در وقتی که امام در مدینه بود و چه در مکه و چه در بین راه و چه در کربلا , آنها از امام فقط يك امتیاز می خواستند و اگر آن يك امتیاز را امام به آنها می داند نه تنها کاری به کارش نداشتند . انعامها هم می کردند و امام هم همه آن تحمل رنج ها را کرد و تن به

شهادت خود و کسانش داد که همان يك امتياز را ندهد . آن يك امتياز فروختن رأی و عقیده بود . در آن زمان صندوق و انتخاباتی نبود ، بیعت بود . بیعت آنروز رأی دادن امروز بود . پس امام اگر يك رأی غیر وجدانی و غیر مشروع می داد شهید نمی شد ، شهید شد که رأی و عقیده خودش را فروخته باشد .

-
- ۱- ترجمه : اینان اظهار اسلام کرده اند اما اسلام نیاورده اند] .
- ۱ - و آیا از همین جا نمی توان گفت که بهتر این بود که شتاب نمی شد و به فتوحات پرداخته نمی شد ، صبر می شد به طور طبیعی اسلام از دیوارها نفوذ کنند ؟ اثر این شتابزدگی همین شکافها و اختلافهایی است که هست . پیغمبر هم اصلاً وصیت نکرد که بعد از من فتوحات کنید با آنکه انواع وصیتها کرد . در ذائقه ها فتوحات شیرین است اما معلوم نیست مورد تصویب عقل باشد . هیچ معلوم نیست که علی (ع) اگر خلیفه می شد این فتوحات را تصویب می کرد ، همانطوری که بعد از حکومت به اصلاح داخل پرداخت ، و به علاوه همین فتوحات منشأ فساد اخلاق اعراب شد . پس این عجله از طرفی جامعه ای نامتجانس درست کرد و از طرفی جنس اعراب را فاسد کرد .
- ۱ - رجوع شود به [(تطور عقاید ملل) (گوستاو لوبون . وی تغییر روحیه را خیلی تدریجی و بطیء می داند .
- ۲ - از شجاعتهای قرآن یکی منعکس کردن منطبق مخالفین از کفار و منافقین است ، و زیاد هم هست .
- [- ۳ مطرود ، رانده شده] .
- [- ۱ ترجمه : من ابو عبدالله هستم ، هیچ زخمی را نخرشیدم جز اینکه خونش انداختم] .
- [- ۲ ترجمه : خدا لعنت کند آنکس از ما را که به قتل عثمان اولویت دارد] .
- ۳ - در جلد ۳ نهج البلاغه ص ۲۰۰ نامه به معاویه ، می نویسد : فاما اکتارک الحجاج فی عثمان و قتلته فانك انما نصرت عثمان حيث كان النصر لك و خذلته حيث كان النصر له] . واما جدال بسیار و پرگفتن تو درباره عثمان و کشندگان او : تو عثمان را هنگامی یاری کردی که به نفع خودت بود و هنگامی که برای او سودمند بود او را یاری نکردی] . در این جمله ها سیاست معاویه خوب روشن شده .
- ۴ - و به عبارت دیگر قدرت دیانت را هم بر قدرت سیاست و ثروت بیافزاید و

مردم را یعنی پیروان علی (ع) را ، هم تحت فشار مادیات قرار دهد و هم تحت فشار معنویات . خطرناکترین موقعها آنوقتی است که این دو قدرت یعنی قدرت ماده و معنی دست به دست یکدیگر داده و بخواهد بر سر ملتی فرود آید . البته دیانت به خودی همواره دفاع از مظلوم است ولی امان از وقتی که در اثر جهالت مردم و خیانت اولیاء امور یعنی جهالت متنسکین و خیانت متهتکین ، دین ابزار سیاست واقع شود . امان از وقتی که دین ابزار سیاست واقع شود .

۱ - از اینجا معلوم می شود که مردم آنوقت صلاحیت نداشتند که خلیفه یعنی ولی امر را انتخاب کنند و فرضاً قبول کنیم که اصل حکومت اسلامی بر انتخاب است نه بر انتصاب ، در آن روزها و بلکه تا سالها و قرنهای میبایست که حاکم انتصابی باشد ، در هر جای دنیا که مردم لیاقت آزادی و دخالت در تعیین قوه حاکمه را نداشته باشند نباید به آنها آزادی داد ، ولی کی آزادی را از آنها بگیرد ؟ همانهایی که از ترس انتخاب آنها نباید مردم آزادی داشته باشند ؟ ! نه ، بلکه مقام نبوت . در آن زمان جهل و عدم صلاحیت سبب شد که امویها از هوش و دهاء خود استفاده کردند .

علی (ع) ، هم مجسمه عدالت بود و هم مجسمه هوشیاری و پیش بینی . فتنه اموی که زیر پرده بود و رنگ اسلامی داشت علی (ع) کاملاً پیش بینی کرد و به مردم گفت ولی کسی که معنای کلمات او را درک کند وجود نداشت .

[۱ - ترجمه : همان که گرفتاری و مشکلات شما بازگشته همانند روزی که خداوند پیامبرش را برانگیخت] .

۱ - امویها رفتند ولی مع الاسف عناصر فکر اموی و رژیم اموی باقی ماند و با تغییر ، جزء اصول زندگی ما شده . امروز هم اصول معاویه ای عامل دیانت را استخدام کرده علیه دیانت ، و نمی شود يك کلمه علیه اصول اموی سخن گفت . به اندازه گریه ای که در پای پیراهن عثمان ریختند باز می ریزند .

[۲ - ترجمه : و آن هنگام است که قریش آرزو می کند در برابر دنیا و ما فیها يك بار مرا ببینند هر چند به قدر کشتن شتری باشد (لحظاتی اندك) تا آنچه اینك اندکش را از آنان می خواهم و به من نمی دهند بپذیرم] .

[۳ - ترجمه : وقتی فتنه ها رو آورند حق و باطل را بهم بیامیزند (و راه تشخیص را ببندند) و چون پشت کنند و از بین روند آگاه کنند و حق را روشن سازند] .

[۱ - ترجمه : ای مردم بزودی زمانی فرا رسد که اسلام وارونه شود چنانکه يك ظرف وارونه شود و محتوای آن بریزد] .

[۲ - و دنیا با لدانشش به کام شما شیرین نیامد] .

- [۳ - چرا شما را اشباحی بی روح می بینیم ؟] .
- [۴ - ترجمه : و یاری جستن هیچکدام از شما از آنها نیست مگر بمانند یاری جستن بنده از مولای خودش] .
- [۵ - ترجمه : دایره حکومتش همگانی است و گرفتاری آن برای خاصه (شیعیان) است ، بلای آن دامنگیر آگاهان و بینایان است و کوردلان را هدف خود نمی گیرد] .
- [۱ - و به خدا سوگند پیوسته زمام حکومت را به دست دارند تا جائی که تمام حرامهای الهی را حلال سازند و همه پیمانهای خدا را بشکنند ، و خانه ای گلی و خیمه ای پشمینه ای نماند جز اینکه به ظلم آنها گرفتار آید و سوء رفتارشان آنان را پراکنده سازند] .
- [۲ - با مادران و خواهران خود نکاح می کند (یزید)] .
- [۳ - ترجمه : و اسلام مانند پیوستن وارونه پوشیده شود] .
- ۱ - و به این ترتیب آرزوی دیرین حزب اموی که ابوسفیان در خانه عثمان گفت : یا بنی امیه تلقفوها تلقف الكرة ، اما والدی یحلف به ابوسفیان ما زلت ارجوها لكم و لنصیرن الی صبیانکم وراثه محقق شد و خود معاویه هم باور نمی کرد محقق شود و البته امام حسین بیش از هر کس از این منویات آگاه بود و می دید که دارند مثل گوی با آن بازی می کنند و به کودکان خود به وراثت می دهند . قیام حسین (ع) در برابر عمل شدن افکار حزب اموی بود .
- [۱ - ترجمه : او را به هنگامی فرستاد که جهان از وجود پیامبر خالی بود] .
- [۲ - ترجمه : و دنیا نورش به خاموشی گرائیده بود] .
- [۱ - ترجمه : فرعون در زمین سرکشی کرد و اهل آن را به دستجات مختلف پراکنده ساخت] .
- [۲ - ترجمه : آن فتنه ای کور و تاریک است] .
- [۳ - ترجمه : و هر آینه بنی امیه را زمامداران بدی خواهید یافت] .
- ۱ - در ورقه شهید و شهادت گفتیم که هر شهادت بعد از خود نورانیت به وجود می آورد و آنرا تشبیه کردیم به حالت فرد از نظر اینکه بعضی از خود گذشتگی ها و بعضی اعمال مثبت فرد برای قلب او ایجاد صفا و نورانیت می کند . این مطلب سوژه ای بسیار عالی است که می تواند بحث شود .
- ۱ - خواند مزمل نبی را زین سبب . . .
- هین قم اللیل که شمعی ای همام { شمع دائم شب بود اندر قیام بی فروغت روز روشن هم شب است } بی پناهت شیر اسیر ارنب است نی تو گفتی قائد اعمی به راه { صد ثواب و اجر یابد از اله هر که او چل گام کوری را کشد } گشت آمرزیده و یا بدر شد هین بکش توزین جهان بیقرار { جوق کوران را قطار

اندر قطار

- [۱ - ترجمه : نه , به خدا سوگند از آن جدا نشوم تا خدا هر چه خواهد کند] .
- [۲ - ترجمه : به خدا سوگند اگر عرب در جنگ با من پشت به پشت هم دهند از آنان رو نگردانم , و اگر فرصت دست دهد به سوی آنان می شتابم] .
- ۱ - علی علیه السلام درباره سرزمین کربلا فرمود : مناخ رکاب و مصارع عشاق . ایضا درباره آن خاک فرمود : و اهاالك ايتها التربة ليحشرن منك اقوام يدخلون الجنة بغير حساب] . ترجمه : شگفتار از توای خاک که اقوامی از درون تو محشور گردند که بدون حساب وارد بهشت شوند] .
- ۲ - هر بارت اسپنسر به نقل فروغی می گوید : (بلندترین آرمان نیکان اینست که در آدم سازی شرکت کنند یعنی مصلح باشند) . پیغمبر ما فرمود : بعثت لاتمم مکارم الاخلاق . خدا درباره اش فرمود : عزیز علیه ما عنتم .
- ۱ - شهید کسی است که به خون خود ارزش و ابدیت و جاودانگی داده است . آنکس که مال خود را صرف خدمت و بنای خیر می کند به مال خود ابدیت و ارزش می دهد . آنکس که اثر علمی باقی می گذارد , به فکر خود , و آنکس که اثر صنعتی و فنی باقی می گذارد , به هنر خود , و آنکس که فرزند خود یا دیگران را تربیت می کند , به عمل خود ارزش و ابدیت می دهد , و شهید به خون خود ارزش و ابدیت می دهد . این تفاوت میان شهید و دیگران هست که شهید پاکبخته است و [سودا چنین خوش است که یکجا کند کسی] (. اما عالم یا منفق یا معلم یا مربی یا هنرمند قسمتی از ما يملك خود را ارزش و ابدیت می دهد . قبلا گفتیم که عالم و مربی و صنعتگر و فیلسوف و منفق , مدیون شهیدانند و شهدا مدیون کسی نیستند . خون شهید به زمین نمی ریزد بلکه هزار برابر می شود و به دیگران تزریق می شود و در رگهای دیگران برای همیشه جریان می یابد و اینست معنی جاوید شدن خون شهید , و اینست معنی اینکه شهدا حماسه می آفرینند . و به همین جهت پیشوایان آرزوی شهادت می کردند , و به همین جهت اسلام در هر زمانی نیازمند به شهید است .
- ۱ - اینجا باید این بحث تحقیق بشود که ملاک اصلی قداست چیست ؟ چرا خودپرستی پلیدی است و کار برای خدمت به غیر و برای انجام وظیفه و مسؤولیت یا برای رضای خدا مقدس است ؟ آیا ملاک , مادیت و مجرد است ؟ آیا ملاک , وجود و عدم است ؟ آیا ملاک , حرکت و توقف است ؟ آیا ملاک , هماهنگی با اهداف جهان و حرکت تکاملی جهان است ؟ و آیا علت تقدس همانطور که در متن گفته ایم ابدی شدن و جاودانگی و نجات از مرگ است ؟
- [۱ - ترجمه : بگو اگر پدران و فرزندان و همسران و خویشان و اموالی که به چنگ آورده اید و تجارتي که بیم کسادش را دارید و مسکنهائی که بدان دل

بسته آید نزد شما از خدا و رسول او و از جهاد در راه خدا محبوبتر است پس منتظر باشید تا فرمان خدا آید ، و خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند] .

۱ - و به عبارت دیگر از این جنبه است که از خودپرستی و منفعت پرستی گذشته و خود را فدای مصالح جامعه می کنند ، فدای حق و عدالت می شوند ، تبدیل می شوند به حق و عدالت و لهذا مثل حق و عدالت مقدس می گردند .

[۱ ترجمه : و یکی که خبر وصال و یار می آورد ، و یاری که بدون وعده از راه می رسد] .

[۱ - به تحقیق برای ابراهیم اسباب رشد او را فراهم آوردیم ما اخبار آنها را به حق برای تو باز گوئیم . به درستی که آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و ما بر هدایتشان افزودیم] .

[۱ ترجمه : و خون قلب خویش را در راه تو نثار کرد تا بندگان تو را از نادانی و حیرت گمراهی نجات بخشد] .

[۱ ترجمه : آنان مسخ شدگان زشتروئی بودند که سینه هاشان از کینه فرزندان آدم آکنده بود به ویژه از کسانی که اخلاقی استوار و آثاری نیکو داشته اند ، و به همین دلیل تمامی کینه های خود را از روی دشمنی با وی بر سر آنان ریختند هر چند که از این کار پاداش و غنیمتی نصیبشان نشد] .

۱ - قبلا گفتیم فرق است میان هدف مقدس و متعالی و هدف بزرگ . امثال اسکندر و نادر و شاه اسماعیل هدفهای بزرگ داشتند ، اما هدفهای مقدس نداشتند . آنها خودخواهی ها و جاه طلبیهای بزرگ بودند نه آزادیخواهان و حقیقت طلبان و خیر خواهان و بشردوستان و خداپرستان بزرگ .

۱ - قبلا گفتیم اینگونه قیامها برقی است در میان ظلمتها ، شعله مقدسی است در میان اختناقها و استبدادها و ظلمها ، ستاره ای است که در تاریکی شب برای گمراهان طلوع می کند ، بلکه مظهر عشق است نه عقل حسابگر عادی آشی و معاشی .

[۱ ترجمه : هان که بیمناکترین فتنه ها بر شما از نظر من فتنه بنی امیه است ، که آن فتنه کور و تاریکی است که دامنه آن فراگیر و همگانی و گرفتاری آن ویژه افراد خاصی است (شیعیان) ، بلای آن به کسی رسد که بینا و آگاه باشد ، و به هر که کور و بی تفاوت باشد راه پیدا نکند . به خدا سوگند پس از من بنی امیه را زمامداران بدی خواهید یافت مانند شتر پیر و چموشی که با دهانش گاز گیرد ، و با دستش بکوبد و با پایش لگد زند و از دوشیدن شیرش جلوگیری کند ، و اینان پیوسته به دنبال شما باشند تا جایی که کسی از شما را باقی نگذارند مگر آنکه به حال آنان سودمند است یا بر ایشان زیانی ندارد . و پیوسته گرفتاری آنان بر شما باقی است تا آنجا که دادخواهی

- شما از آنها نیست مگر مانند دادخواهی بنده از ارباب خودش].
- ۱ - خلاصه اینکه درباره آنها صد در صد این جمله که ظاهراً از ابن ابی الحدید است: [(أثروا الموت) (صادق است) در حدیث معروف امیر المؤمنین است (که در صفحه [۱۱۰ (نفس المهموم] (آمده) : مناخ رکاب و مصارع عشاق , شهداء لا یسبقهم من کان قبلهم و لا یلحقهم من بعدهم] ترجمه : اینجا بارانداز سواران و قتلگاه عاشقان است , شهدائی که نه پیشینیان بر آنان سبقت جسته و نه آیندگان به مقام آنان دست یابند].
- [- ۱ ترجمه : و هر کس از خدا و پیامبر اطاعت کند , اینان با کسانی هستند که خداوند به ایشان نعمت داده یعنی پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان , و ایشان رفیقان خوبی هستند].
- [- ۱ ترجمه : به خدا سوگند نمی دانم , و من سرگردان مانده و در کار خویش اندیشه می کنم].
- [- ۱ ترجمه : اما رؤسای آنها که رشوه فراوان بدانها داده شده و خرجینهایشان پرشده است].
- [- ۱ ترجمه : پس چرا در میان امتهای پیش از شما مردمی دیندار پیدا نشدند که از فساد در زمین جلوگیری کنند , جز دسته اندکی که ما نجاتشان دادیم . و ستمگران , نعمتها و رفاهی را که بدیشان داده بودیم در راه فساد به کار گرفتند و گنهکار بودند . و چنین نیست که پروردگار تو به خاطر شرك , اهل قریه ای را که کار شایسته می کنند هلاک سازد].
- [- ۱ ترجمه : و همینگونه هیچ بیم دهنده ای را پیش از تو در قریه ای نفرستادیم جز اینکه افراد خوشگذران آنجا گفتند : ما پدران خود را بر راهی یافته ای م و خود نیز از آثارشان پیروی می کنیم , و آن پیامبر گفت : هر چند من چیزی آورده باشم که از آنچه شما پدران خود را بر آن یافته اید بهتر باشد ؟ گفتند : ما به آنچه شما بدان فرستاده شده اید کافریم].
- ۱ - سوره حدید , آیه ۲۵ .
- [- ۱ ترجمه : تمامی مشکلات و گرفتاریهایی که بر تاریخ اسلامی گذشته است , در عقیده باشد یا سیاست , ما را رسد که سرچشمه آن را در حوادث صدر تاریخ بیابیم].
- [- ۱ ترجمه : و همین درد برای تو بس که سیر بخوابی در حالی که در اطراف تو جگرهائی تشنه مشکی آب باشند].

کربلا نمایشگاه معنا و روحانیت نه نمایشگاه جنایت بشر

در زمان ما معمول است که کشورها نمایشگاه صنایع درست می کنند و گاهی نمایشگاه جهانی از همه کشورهای دنیا درست می کنند . ظاهراً در هر شصت سال يك بار تمام دنیا يك نمایشگاه ترتیب می دهند . گویند برج ایفل یادگار يك نمایشگاهی است که در شصت و اند سال پیش ساخته شده . در سه چهار سال پیش نیز نمایشگاهی در بروکسل ترتیب دادند که از همه کشورهای شرق و غرب در آنجا جمع شده بودند و مردم از همه دنیا به آنجا رفتند . منظور از این نمایشگاهها نشان دادن محصولات فکری و عملی بشر است . در آنجا انسان عظمت فکر و فعالیت و مقدار هنرنمایی بشر را می فهمد . در آنجا همه چیز را می آورند از سوزن تا يك نمونه کارخانه های عظیم . صحنه کربلا را می توان تشبیه کرد به يك نمایشگاه ، ولی نه نمایشگاه علم و صنعت بلکه نمایشگاه معنویت و معرفت . در این نمایشگاه انسان می تواند به عظمت قدرت اخلاقی و روحی و معنوی بشر پی برد و بفهمد تا چه اندازه بشر با گذشت و فداکار و آزاد مرد و خداپرست و حق خواه و حق پرست می شود ، معانی صبر و رضا و تسلیم و شجاعت و مروت و کرم و بزرگواری تا چه اندازه قدرت ظهور و بروز دارد .

معمولاً اهل منبر وقتی که می خواهند قضیه کربلا را بزرگ کنند جنبه فاجعه بودن و ظلم و ستم ها را بزرگ می کنند ، در جستجوی پیدا کردن و حتی جعل کردن فاجعه هایی هستند ، با بیانهای مختلف و تشبیهات و مجسم ساختن ها جنبه فاجعه بودن را تقویت می کنند و حال آنکه ما باید از خود بپرسیم بزرگی حادثه کربلا از چه نظر است ؟ آیا از نظر فجیع بودن است ؟ قطعاً این فاجعه ، فاجعه کم نظیری است چنانکه ابوریحان بیرونی در [(الآثار الباقية)] (به نقل) [نفس المهموم] (گفته و همچنین دیگران ، ولی فاجعه عظیم و شاید عظیمتر از این در دنیا زیاد بوده . خود فاجعه مدینه کمتر از فاجعه کربلا نبوده . عظمت مطلب از لحاظ سید الشهداء و یاران آن حضرت است نه از لحاظ این زیاد و این سعد و اتباع و اشیاع آنها ، عظمت سعادت است نه عظمت شقاوت . کربلا بیش از آن اندازه که نمایشگاه شقاوت و بدی و ظهور پلیدی بشر باشد نمایشگاه روحانیت و معنویت و اخلاق عالی و انسانیت است ولی اهل منبر کمتر به آن جنبه توجه دارند ، و به عبارت دیگر در این قضیه از آن جنبه باید نگاه کرد که ابا عبدالله و ابا الفضل و زینب قهرمان داستانند نه از آن جهت که شمر و سنان قهرمان داستانند .

چرا [(حر)] تغییر روحیه داد ؟ گفته شده که يك علت اینکه [(حر)] گروید به سید الشهداء اینست که مدت زیادی همراه حضرت بود و از نزدیک او را شناخت .

اصحاب حسین هیچکدام پناه به دشمن نبرد ولی از دشمن به خود ملحق کردند یکی از مظاهر قوت و کمال نهضت حسینی اینست که آنها با آنهمه شدت و گرفتاری هیچکدامشان ملحق به دشمن نشد ولی توانستند از لشکر غالب طرف مقابل دل بر بایند چنانکه حر و سی نفر دیگر را دل ربودند . و شاید علت اینکه اباعبدالله اصرار داشت که هر که رفتنی است برود این بود که می خواست نمایشگاهش کامل باشد و در میان آنها ضعیفی وجود نداشته باشد که در گیراگیر کار سستی نشان دهد . این جهت در بدر و صفین عیب زیادی نداشت ولی در کربلا عیب داشت چون بنای کار کربلا برگزشت و فداکاری بود . معمولا غالب از مغلوب می رباید نه مغلوب از غالب , و این بدان جهت است که از لحاظ روحی اینها غالب بودند و آنها را شکست و تحت تأثیر قرار داده بودند .

فجیع ترین جنبه های شهادت سید الشهداء از جنبه های فجیع بودن يك جنبه است که از همه بالاتر بود و آن را کمتر مورد توجه قرار می دهند و آن این موضوع است که یتقربون الی الله بدمه و به حادثه شهادت سید الشهداء رنگ دینی دادند . فرق است بین اینکه گرگی بره ای را بخورد و بین اینکه بخورد و عنوان قربه الی الله و مصالح ملی و خیانت و قیام بر ضد مصالح عمومی هم به آن بدهند . به نظر می رسد که این جهت از همه بالاتر بود . بزرگترین جنایتها آنها است که به نام اخلاق و روحانیت و صلح می شود .

سه مرحله شهادت حسین (ع) . مکتب حسینی الهام دهنده مصلحین است , مکتب گناهکارسازی نیست

امام حسین سه مرحله شهادت دارد : شهادت تن به دست یزیدیان , شهادت شهرت و سمعه و نام نیک به دست بعدیها بالاخص متوکل عباسی , و شهادت هدف به دست اهل منبر . سومی بزرگترین مرحله شهادت است و جمله ای که زینب به یزید فرمود : کد کیدک و اسع سعیک (۱) . . . شامل هر سه دسته می شود

مکتب امام حسین مکتب گناهکارسازی نیست بلکه ادامه مکتب انبیا است که در سوره الشعراء ذکر شده و با تجدید ذکرش در هر سال و هر وقت باید به صورت زنده ای باقی بماند زیرا نبوت ختم شده و این مکتب به منزله منبع وحی و الهام انبیاء است یعنی به پیغمبران وحی می شده از طرف خدا که در مواقع لازم قیام کنند , حالا مکتب حسینی باید وحی کننده و الهام دهنده مردان بزرگ باشد که بعدها به صورت مصلحین قیام می کنند نه به صورت انبیاء

زیرا نبوت ختم شده .

هر بارت سپنسر به نقل فروغی می گوید بزرگترین آرمان نیکان اینست که در آدم سازی شرکت کنند یعنی مکتب صالح سازی بیاورند . مکتب حسین (ع) نه تنها مکتب گناهکار سازی [نبود]، از صالح سازی هم بالاتر بود ، مکتب مصلح سازی است .

مشخصات سیاست اموی : دامن زدن به آتش تعصب نژادی و ترویج شعر امویین از چند چیز حمایت و با چند چیز مبارزه می کردند . از جمله چیزهایی که حمایت می کردند دامن زدن به آتش تعصیهای نژادی بود . در [(الامام الصادق)] می نویسد که [(حجاج)] به عامل خود در بصره نوشت که وقتی که نامه من به تو می رسد [(نبطیه)] را از خود دور کن که برای دین و دنیا مفسده اند . عامل - به قرینه کلام - افراد متقی و قاریان قرآن را استثنا کرد و گزارش داد . حجاج نامه ای بنوشت و در آن نامه نوشت که به رسیدن این نامه اطبا را جمع کن که در خواب تو را معاینه کنند اگر رگ نبطی پیدا کردند فوراً قطع کن .

یکی دیگر ترویج اشعار و بالخصوص اشعار جاهلی بود . گذشته از اشعار بزمی کوشش می کردند که به مردم القا کنند که حکمت هم در اشعار است . در جلد چهارم ابن خلکان صفحه ۳۲۸ ضمن شرح حال ابو عبیده نحوی می نویسد [: (و ذکر المبرد فی کتاب الکامل ان معاویه بن ابی سفیان الاموی قال : اجعلوا الشعر اکبر همکم و اکثر آدابکم فان فیه مآثر اسلافکم و مواضع ارشادکم فلقد رأیتنی یوم الهزیمه و قد عزمت علی الفرار فما ردنی الاقوال ابن الاطنابه الانصاری : ابت لی عفتی و ابی بلائی } و اخذی الحمد بالثمن الرییح و اجشامی علی المکروه نفسی } و ضربی هامه البطل المشیح و قولی کلما جشأت و جاشت } مکانک حمدی او تستریحی لا دفع عن مآثر صالحات } و احمی بعد عن عرض صریح (۱) آن جمله های معاویه در واقع مبارزه ای است با الشعراء یتبعهم الغاون و سنت نبوی . معاویه چرا در آنوقت به فکر آیات جهاد قرآن نیفتاد و به فکر این اشعار تعصب آمیز افتاد ؟ ! البته استشهاد به شعر حکمت عیب ندارد ، همانطوری که اباعبدالله هم در ایام حرکت به کربلا به اشعار یکی از انصار تمثیل جست - سأمضی و ما فی الموت ولی این بیان کلی معاویه که می گوید : اجعلوا الشعر اکبر همکم خیلی خطرناک است و به علاوه خیلی فرق است بین آن اشعار و این اشعار . جرجی زیدان در جلد چهارم [(تمدن اسلام)] ص ۱۳۱ می گوید [: (در نظر بنی امیه مردم سه دسته می شدند : اول فرمانروایان که خود عربها بودند ، دوم موالی یعنی بندگان (مسلمانان آزاد شده) آنان ، سوم ذمیها ، چنانکه معاویه

راجع به مردم مصر می گوید : اهل آن کشور سه دسته ناس ، شبیه ناس ، نسناس و یا لا ناس (جانور) [می باشند] . طبقه اول عربها و دوم موالی و سوم ذمیان یعنی قبطیان هستند] (.

در جلد چهارم ، جرجی زیدان فصلی دارد در سیاست دولت در عصر اموی . وی راجع به اینکه امویها به اهل ذمه سخت می گرفتند برای پول و اگر پول می داد او را خیلی گرامی می داشتند ارجاع می کند به [(خطط) (مقریزی .

مواطن ظهور شجاعت حسینی (شجاعت بدنی) مواطن ظهور مروت حسینی مواطن ظهور صبر مواطن ظهور غیرت و حمیت و اباء نفس توجه به خدا (۱) رضا و تسلیم در کتاب] (راهنمای دانشوران) (این رباعی را به رکن الدین محمود خوافی نسبت می دهد : غواصی کن گرت گهر می باید }

غواصان را چار هنر می باید سر رشته به دست یار و جان در کف دست } دم نازدن و قدم زسرمی باید در این رباعی حقیقت تسلیم از جنبه مثبت خوب بیان شده . تسلیم ، سکوت و سکون و توقف نیست ، تغییر کیفیت حرکت است ، فرقی است که حرکت يك غواص در قعر دریا با حرکت معمولی يك آدم در خیابان دارد ، از چهار جهت : یکی اینکه سر رشته کار در دست دیگری است یعنی امر و فرمان از خدا است ، طرح و نقشه شخصی و تبعیت از هوای نفس نیست .

دوم خطرناك بودن اقدام و در معرض کام اژدهاها و نهنگهای اجتماع رفتن ، و هر لحظه خطر اینست که تصادف با يك نهنگ عظیم الجثه بشود و او را به کام بکشد .

سوم دم نازدن و دهان بستن و حرکت کردن نظیر سربازی که در فرمان فرمانده خودش هست و همینکه فرمان رسد دست بالا می کند که سمعا و طاعة و حرکت می کند ، و به عبارت دیگر انضباط .

چهارم اینکه باید با سر رفت نه با پا یعنی منتهای میل و شوق و عشق لازم است . تنها حالت انقیاد و اطاعت و دم نازدن کافی نیست ، عشق و محرك درونی در پرستش لازم است ، عبادة الاحرار و العشاق باید باشد . در قرآن کریم اشاره به جهت اول و سوم می کند آنجا که می گوید : فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم . . . (۱) و البته وقتی که غواصی با این چهار هنر صورت گرفت ، آنوقت است که گوهرها از قعر دریا استخراج می شود .

شجاعت روحی و قوت قلب و حفظ تعادل در عمل و قیافه و زبان [(عقاد)] می گوید : ملك جأشه و كل شيء من حوله يوهن الجأش (۲) .

منطق معمولی ذاکرین اباعبداللہ در شہادت و مظلومیت آن حضرت

- مردنہا و درگذشتہا چند نوع است : الف - مردن طبیعی با موت طبیعی (نہ اخترامی) یعنی یک کسی عمر طبیعی خود را کردہ و تمام شدہ .
- ب - موت اخترامی بہ وسیلہ عوامل طبیعی مثل جوانمرگ شدن ہا در اثر حصبہ و وبا و طاعون و غیرہ , یعنی بہ وسیلہ امراض و میکروبہا .
- ج موت اخترامی بہ وسیلہ حوادث و سوانح مثل زلزله و سیل و تصادف اتومبیل و غیرہ کہ در آنہا عمد کسی در کار نبودہ است و خود مقتول ہم تقصیری نداشتہ است .
- د - موت اخترامی بہ وسیلہ حوادث و سوانح کہ مقتول در آن تقصیر داشتہ مثل اینکہ مست بودہ و سوار اتومبیل شدہ و تصادف کردہ و مردہ است ولی شخص دیگر تقصیر نداشتہ .
- ہ - موت اخترامی بہ وسیلہ حوادث و سوانح کہ ہم مقتول و ہم شخص دیگر تقصیر داشتہ است مثل غالب کشتہ شدن ہا بہ واسطہ لجاجتہا و تعصبہا و جہالتہا و مستیہا و مانند اینکہ دو نفر در کابارہ بہ خاطر یک زن ہر جائی یکدیگر را می کشند .
- و - موت اخترامی بہ قتل عمد کہ مقتول هیچگونہ تقصیری نداشتہ و صرفاً جنایت قاتل سبب شدہ , مثل اینکہ شخصی بہ یک بہانہ ای شخصی را ہدف قرار می دہد و می کشد , یا کسی راہ خود را می رود و دیگری از روی ہوس او را ہدف قرار می دہد , یا آنکہ روی غرض با پدر یا برادر یا خویشاوند او را ہدف قرار می دہد . برای آنکہ دل اقوامش را بسوزد آن بی تقصیر را می کشد , یا بہ خاطر اینکہ کینہ نسبت بہ پدر مرحوم او را در دل دارد او را بی تقصیر می کشد , یا بہ خاطر اینکہ نفس وجود او را مزاحم خود می بیند مثل اینکہ با بودن او فلان زن عشق او را نمی پذیرد و یا فلان مقام برای او مسلم نمی شود بدون آنکہ خود آن شخص دخالتی داشتہ باشد در مزاحمت عشقی یا مقامی او , او را می کشد .
- ز - کشتہ شدن در راہ سربازی و فداکاری و شہادت کہ مقتول خود را در راہ عقیدہ و ہدف خود فدا می کند و عمد دارد ولی در راہ ہدف مقدس عالی خود کشتہ می شود و بہ عبارت دیگر مرگ انتخابی کہ انسان آگاہانہ مرگ را برای تحقق بخشیدن بہ ہدفش انتخاب می کند .
- ح - البتہ نوعی دیگر مرگ انتخابی ہست کہ خودکشی و فرار از مقابلہ با حوادث است کہ ضعف است .
- اینہا اقسام مردن و کشتہ شدن است کہ بعضی اسف انگیز است و بعضی نیست , بعضی در حقیقت سزای مقتول است و بعضی نیست , بعضیہا صرف

نفله شدن و ضایع شدن است و بعضی نیست .
قسم اول را می توان گفت از جنبه شخصی متوفی است انگیز نیست گوا اینکه از لحاظ اجتماع در بعضی افراد ممکن است ضایعه باشد . در قسم دوم نفله شدن و ضایعه است و موجب تأسف است ولی کسی مورد ملامت نیست ، و همچنین قسم سوم . در قسم چهارم مجازات مقتول است در واقع ، و همچنین در قسم پنجم ، به علاوه اینکه در این قسم اول شخص دیگر نیز مورد ملامت است و در قسم دوم و سوم و چهارم و پنجم نفله شدن و ضایع شدن و هدر رفتن موجود است و در قسم چهارم و پنجم تأسف بر اخلاق عمومی است که چرا منحنی و پائین است . در قسم ششم تأسف از نفله شدن مقتول و تأسف از اخلاق فاسد قاتل است . در این قسم انسان متأسف است که بی جهت شخص بی تقصیری نفله شد و هدر رفت . ولی در قسم هفتم در عین اینکه از جنبه قاتل و اخلاق و روحیه او جای تأسف و تأثر است ، از جنبه مقتول جای تحسین و تعظیم و سرمشق گرفتن است .

معمولاً ذاکرین سعی دارند شهادت امام حسین را از قسم ششم جلوه دهند که شخصی مظلوم و بی تقصیر و بی جهت کشته و نفله شد و ضایع گشت و هدر رفت و حال آنکه شهادت امام حسین از قسم هفتم است نه از قسم ششم . و معمولاً تذکر حادثه سید الشهداء از قبیل اظهار تأسف است آنهم اظهار تأسف از نفله شدن سیدالشهدا که افسوس که آقا نفله شد ، و حال آنکه غلط ترین غلطها اینست که ما امام حسین علیه السلام را نفله شده حساب کنیم . امام حسین به عکس به هر قطره خون خود یک دنیا ۸۴ ارزش داد . کسی که موجدی ایجاد کرد که قرن‌ها پس از او پایه های کاخ ستمگران را متزلزل کرد و از جا کند و حتی در قرون خود ما غالب حوادث داغ در محرم ایجاد می شود ، خون او هدر رفته است ؟ ! کسی که میلیونها نفر نماز خوان و روزه گیر و فداکار ساخت هدر رفت ؟ ! [آیا امام حسین (ع) دستور خصوصی داشت ؟] یکی از اموری که موجب می گردد داستان کربلا از مسیر خود منحرف گردد و از حیض استفاده و بهره برداری عامه مردم خارج شود و بالاخره آن هدف کلی که از امر به عزاداری آن حضرت در نظر است منحرف گردد اینست که می گویند حرکت سیدالشهدا معلول يك دستور خصوصی و محرمانه به نحو قضیه شخصی بوده است (۱) و دستوری خصوصی در خواب یا بیداری به آن حضرت داده شده است . زیرا اگر بنا شود که آن حضرت يك دستور خصوصی داشته که حرکت کرده ، دیگران نمی توانند او را مقتدا و امام خود در نظیر این عمل قرار دهند و نمی توان برای حسین [(مکتب)] قائل شد ، برخلاف اینکه بگوئیم حرکت امام حسین از دستورهای کلی اسلام استنباط و

استنتاج شد و امام حسین تطبیق کرد با رأی روشن و صائب خودش که هم حکم و دستور اسلام را خوب می دانست و هم به وضع زمان و طبقه حاکمه زمان خود آگاهی کامل داشت .

تطبیق کرد آن احکام را بر زمان خودش و وظیفه خودش را قیام و حرکت دانست ، لهذا در آن خطبه معروف استناد کرد به حدیث معروف رسول خدا : من رأی سلطانا جائرا . . . ایضا فرمود : الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه ، لیرغب المؤمن . . . نفرمود : لیرغب الامام . یعنی وظیفه هر مؤمنی این بود نه وظیفه امام حسین از آن نظر که امام بود . ولی معمولا گویندگان برای اینکه به خیال خودشان مقام امام حسین را بالا ببرند می گویند دستور خصوصی برای شخص امام حسین برای مبارزه با شخص یزید و ابن زیاد بود و در این زمینه از خواب و بیداری هزارها چیز می گویند . در نتیجه قیام امام حسین را از حوزه عمل بشری قابل اقتدا و اقتفا که و لکم فی رسول الله اسوة حسنة (۱) خارج می کنند و به اصطلاح از زمین به آسمان می برند و حساب [(کار پاکان را قیاس از خود مگیر)] (به میان می آید و امثال اینها . هر اندازه در این زمینه خیالبافی بیشتر بشود ، از جن و ملک و خواب و بیداری و دستورهای خصوصی زیاد گفته شود این نهضت را بی مصرف تر می کند .

حالا ببینیم آیا اگر امام حسین با دستور خصوصی عمل کرده باشد مقامش بالاتر است یا اگر با دستور کلی و تطبیق کلی بر جزئی و اصابه در تطبیق آن در حالی که دهات و کبار صحابه مانند ابن عباس از تطبیق آن عاجز بودند عمل کرده باشد مقامش بالاتر است ؟ ما شرقیها مقام را فقط به این می دانیم که گفته شود فلان شخص اهل مکاشفه است ، اهل کرامت و معجزه است ، جن در تسخیر دارد ، با فرشتگان تماس دارد . شك نیست که امام حسین دارای مقام ملکوتی است اما او دارای مقام جمع الجمعی است ، انسان کامل است ، مقام انسان از مقام فرشته بالاتر است . حد اعلا کمال انسان در این نیست که با فرشته در تماس باشد . حد اعلا کمال انسان اینست که انسان کامل باشد . ما می گوئیم در معراج جبرئیل از تک فروماند . اگر امام حسین با راهنمایی مستقیم فرشته حرکت کرده باشد معنایش اینست که با عقل و تشخیص شخص خودش قادر نبود که وظیفه خود را تشخیص دهد .

اما اگر با عقل خود تشخیص داده باشد معنایش اینست که عقل و ادراک شخص خودش از همه بالاتر بود و کار الهام را کرد . الهام در جایی است که هدایت عقل و شرع وافی نباشد ، در صورتی که هدایت عقل و شرع برای امام حسین کافی بود . علیهذا معنای ان الله شاء ان یراک قتیلا اینست که مشیت کلی

تشریحی این را اقتضا کرده نه مشیت تکوینی یا مشیت تشریحی مخصوص شخص خود تو . در قدیم علمای ما روی این جهت زیاد بحث کرده اند که آیا مشیت در جمله : ان الله شاء ان یراک قتیلا مشیت تشریحی است یا تکوینی ؟ و قبول کرده اند مشیت تشریحی است ، ولی در این جهت بحث نکرده اند که بنابر مشیت تشریحی آیا این مشیت ، همان مشیت کلی است که شامل همه مسلمین بوده است ۸۷ یا نه ، يك مشیت تشریحی و دستور تشریحی بوده است که اختصاص داشته به امام حسین علیه السلام ؟ طور دیگر هم می توان بحث کرد که عاقلانه تر باشد : آیا امام حسین که قیام کرد از آن جهت قیام کرد که امام بود یا از آن جهت که يك نفر مؤمن و مسلمان بود ؟ به عبارت دیگر اگر بخواهیم در اطراف حدیث ان الله شاء ان یراک قتیلا بحث کنیم باید بگوئیم آیا مشیت تکوینی بود یا تشریحی ، و بنابر تشریحی آیا تکلیف خصوصی و شخصی بود یا تکلیف کلی ؟ و بنابر دوم آیا آن تکلیف کلی متوجه امام و پیشوای مسلمین بود یعنی از نوع وظائف و تکالیفی است که برای ائمه وضع شده یا از نوع تکالیفی است که برای عموم مؤمنین و مسلمانان وضع شده ؟ در این زمینه باید مثالهای توضیح دهنده ای ذکر شود ، ضمنا آنجا که تکالیف مخصوص ائمه مسلمین ذکر می شود فرق گذاشته شود بین تکالیف امام به معنی زعیم فعلی مسلمین و بین امام به معنی صاحب مقام ولایت و وصایت .

۸۸ فرق معاویه و یزید امام حسین به مروان حکم در مدینه فرمود : و علی الاسلام السلام از قد بلیت الامة براع مثل یزید . راجع به کلمه [مثل یزید] () باید تأمل کرد که چه خصوصیتی در یزید بود که حتی در معاویه نبود ؟ این جهت را تا اندازه ای قبلا گفتیم . دیگر اینکه دو مقدمه باید اینجا اضافه کنیم : یکی اینکه نباید گمان کرد که معاویه و یزید آنطور که بودند و در این زمانها کاملا شناخته شده اند در آن زمان هم کاملا شناخته شده بودند (همچنان که در عصر ما بعضی از جنایتکاران گذشته ، از قدیسین می باشند چون کسی آنها را شناسانده است مثل شاه عباس صفوی) . با نبودن وسائل و ارتباطات در آنروز ، امام حسین کاملا یزید را می شناخت امام عموم مردم کما هو حقه آگاه نبودند . لهذا عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه بعد از آنکه يك سفر با وفدی به شام رفت عقیده اش علیه یزید آنقدر تحریک شد که گفت ترسیدیم در شام از آسمان سنگباران شویم ، و بعد هم با هشت پسر خود در راه مبارزه با یزید خود را به کشتن داد . پس امام حسین درخشت خام می دید آنچه را که دیگران در آینه نمی دیدند .

۸۹ مقدمه دوم اینکه فرق است بین خلیفه ای که شخصا ناصالح است ولی امور را درست می چرخاند و بین خلیفه ای که وجودش در حال حاضر علیه مصالح

مسلمین است . لهذا علی علیه السلام در وقتی که بنا شد با عثمان بیعت شود فرمود : لقد علمتم انی احق الناس بها من غیرى , و والله لاسلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصة التماسا لاجر ذلك و فضله و زهدا فیما تنافستموه من زخرفه و زبرجه . (۱) در زمان امام حسین عمده این بود که مدار خلافت اسلامی تبدیل به سلطنت جائرانه و ظالمانه و مترفانه و فاسقانه عربی شده بود و نفاقها از پرده در افتاده بود و همچنانکه قبلا گفتیم اگر امام حسین قیام نمی کرد خطر این بود که بساط اسلام از طرف مردم با انقلاب ممالک فتح شده برچیده شود .

۱- ترجمه : هر حيله ای داری بکار بر , و هر کوششی توانی بکار گیر] .
۱- ترجمه : مبرد در کتاب کامل آورده که : معاویة بن ابی سفیان اموی گفت : باید شعر بزرگترین کوشش و بیشترین ادبیات شما باشد که آثار پیشینیان شما و مواضع ارشاد و راهیابی شما در آن نهفته است . همانا من در روز هزیمت (گریز از جنگ) تصمیم بر فرار گرفتم , و چیزی مرا باز نگرداند جز این سخن ابن اظنابه انصاری] : (عفت و ورزیدگی من و اینکه خواستم با بهائی گران ستایش را برای خود بخرم و نفسم را بر ناگواریها و اداشتم , و بر فرق دلیری که خود را می باید کوفتم , و به نفس خود وقتی بی تابی و غضب می کرد گفتم سر جای خود باش تا ستایش شوی یا استراحت کنی همه اینها باعث شد که از میدان کارزار نگریزم , تا از آثار صالح و شایسته دفاع کنم و از آبروی نیک خود حمایت نمایم] .

۱- در نسخه دستنویس استاد شهید در زیر هر يك از تیترهای فوق محلی برای توضیح قرار داده شده است ولی مطلبی نوشته نشده است] .

۱ - سوره نساء , آیه] . ۶۵ نه , به خدا سوگند ایمان ندارند تا اینکه در مشاجرات خود تو را داوری دهند] .

۲- ترجمه : او مالک قلبش بود و حال آنکه همه اشیاء اطراف او موجب ضعف قلب بودند] .

۱ - در اینجا باید فرق بین قضایای شخصی و خارجی و حقیقیه و اینکه به اصطلاح متأخرین جعل احکام بر طبق قضایای حقیقیه است شرح داده شود .

۱ - سوره احزاب , آیه] ۲۱ ترجمه : و برای شما در وجود رسول خدا نمونه و الگوی خوبی است] .

۱ - نهج البلاغة , خطبه] ۷۲ ترجمه : و راستی که شما خود می دانید که من از

دیگران به خلافت سزاوارترم و به خدا سوگند تا زمانی به مسالمت رفتار می کنم که امور مسلمین سالم بماند و تنها به شخص من ستم شود ، و این کار را به جهت دریافت اجر و فضیلت آن و بی رغبتی در زینت و جلوه گریهای آنچه شما در راه آن با یکدیگر رقابت می ورزید انجام می دهم] .

علت شهادت امام حسین و علت ترغیب ائمه (ع) به اقامه عزای حسینی

با دو سؤال مواجه خواهیم شد و خوب است که جواب اینها را قبلا بدانیم که هم خود ما روشن باشیم و هم از عهده جواب برآئیم . یکی اینکه چرا امام حسین شهید شد ؟ دیگر اینکه چرا ائمه دین دستور دادند که عزای امام حسین همیشه اقامه شود و در نتیجه ما وقتها و عمرها و پولها و نیروها و انرژیها هر سال در دو ماه محرم و صفر و بلکه در غیر این دو ماه صرف کنیم . راجع به قسمت اول باید بگوئیم در این زمینه خیلی حرفها گفته شده . دشمنان گفته اند امام حسین قصد حکومت داشت و کشته شد ، هدف شخصی داشت و نرسید . دوستان نادان گفته اند کشته شد که گناهان امت بخشیده شود . جنبه آسمانی و خیالی به قضیه دادند ، آن را گفتند که نصاری دربارہ مسیح گفته بودند . حقیقت همان است که خود امام حسین فرمود در مواردی از قبیل : ما خرجت اشرا و لا بطرا . . . الا ترون ان الحق لا يعمل به ، و ان الباطل لا یتناهی عنه ، لیرغب المؤمن فی لقاء الله محقا . . . ایها الناس من رأى سلطانا جائرا . . . در قسمت دوم هم باید گفت تکالیف شرعی بدون حکمت نیست . منظور این نبوده که همدردی و تسلیتی باشد برای خاندان پیغمبر ، به قول روضه خوان ها زهرا را خوشحال بکنیم . خیال می کنیم هر اندازه ما گریه کنیم تسلی خاطر بیشتری برای حضرت رسول و حضرت زهرا هست . چقدر در این صورت ما حضرت رسول و حضرت زهرا و حضرت امیر را که همیشه آرزوی شهادت می کشیدند و فخر خود می دانستند کوچک کرده ایم و خیال می کنیم هنوز هم بعد از هزار و سیصد و بیست سال در حال جزع و فزع می باشند . بلکه مقصود اینست که داستان کربلا به صورت یک مکتب تعلیمی و تربیتی همیشه زنده بماند . در حقیقت جواب سؤال اول اگر درست داده شود جواب سؤال دوم هم معلوم می گردد . در [(لؤلؤ و مرجان) (صفحه ۳ از] (کامل الزیارة) (نقل می کند که حضرت صادق علیه السلام به عبدالله بن حماد بصری فرمود (۱) : بلغنی ان قوما یأتونه - یعنی الحسین علیه السلام - من نواحی الکوفة و ناسا من غیرهم و نساء یندبنه و ذلك فی النصف من شعبان ،

فمن بين قارئ يقرأ , و قاص يقص , و نادب يندب , و قائل يقول المراثي . فقلت له : نعم , جعلت فداك قد شهدت بعض ما تصف , فقال : الحمد لله الذي جعل في الناس من يفدالينا و يمدحنا و يرثي علينا , و جعل عدونا من يطعن عليهم من قرابتنا أو من غيرهم يهددونهم و يقبحون ما يصنعون . (١) ايضا در صفحه ٣٨ نقل می کند : ان القتل الحسين حرارة في قلوب المؤمنين لا يبرد ابدا . پس معلوم می شود فلسفه این کار تهدید دشمن و تقبیح کارهای آنها است , تحسین این دسته و تشویق به این نوع کار و تقبیح آن دسته و ایجاد نفرت [نسبت به] آن نوع کار . (١) البته حضرت زهرا خوشحال می شود اما از باب اینکه نیت و هدف حضرت زهرا و حضرت رسول و حضرت امیر و حضرت امام حسین همه یکی است و آن يتلوا عليهم آیاته و يزيكهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة است . البته خوشحال می شود که به وسیله ذکر فرزندش حسین مردم در دنیا و آخرت سعادت مند شوند , مردم در همان راهی حرکت کنند که فرزندش حسین حرکت کرده است .

بعد از مردن معاویه از امام حسین بیعت خواستند . در منزل حاکم مدینه حاضر شد و بیعت نکرد . روز بعد مروان حکم در میان کوچه آن حضرت را دید و به عنوان نصیحت از آن حضرت خواست که بیعت کند . حضرت فرمود : و علی الاسلام السلام از قد بلیت الامة براع مثل یزید . روی این کلمه : براع مثل یزید باید دقت کرد . معلوم می شود خصوصیتی در یزید است که حتی در معاویه هم نبود . از نظر عوام شیعه فرقی بین یزید و غیر یزید نیست زیرا همه باطل و غاصب بوده اند . ولی حقیقت اینست که فرق است بین آنها , زیرا از غاصب تا غاصب فرق است .

امیرالمؤمنین هنگامی که مردم خواستند با عثمان بیعت کنند فرمود : لقد علمتم انی احق الناس بها من غیرى و والله لاسلمین ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا على خاصة التماسا لاجر ذلك و فضله و زهدا فیما تنا فستموه من زخرفه و زبرجه در موقع بیعت با ابی بکر هم فرمود : شقوا امواج الفتن بسفن النجاة (١) . . . الی آخره . پس فرق است بین غاصبی که ولو برای مصلحت شخصی خودش باشد حافظ و نگهبان عموم باشد و غیر آن . اما یزید با همه اسلاف فرق داشت به ترتیبی که قبلا گذشت .

قبلا در ضمن احوال ابن زیاد و یزید گفتیم که يك علت این فاجعه و این آتش که اول دامن خود آنها را گرفت این بود که جوان و ناآزموده بودند . شاعر عرب می گوید :

ان الشباب و الفراغ و الجدة { مفسدة للمرء ای مفسدة (١) مسئله گریه بر سید الشهداء یکی از مسائل مربوط به سید الشهداء مسئله گریه است . باید مسئله

گریه و خنده از چند نظر [بررسی شود]: یکی از نظر اینکه از مختصات و اعراض خاصه انسان به شمار رفته اند. دیگر از نظر علل و مبادی جسمی و روحی. سوم از نظر آثار و عوارض جسمی و روحی. چهارم از نظر اخلاقی و عقیده علماء اخلاق و آداب. پنجم از نظر آثار اجتماعی خنده و گریه. ششم انواع خنده ها و گریه ها و آیا همه خنده ها خوب است و همه گریه ها بد یا نه؟ و اینکه نوع گریه بر امام حسین لذتبخش است و به قلب صفا و روشنی می دهد. و باید مقایسه ای شود بین مکتب امام حسین و مکتبهای خنده و کمدی، و اشاره ای شود به فیلمهای کمدی و فیلمهای تراژدی و اشعاری که شعرای ما در باب گریه و مدح آن گفته اند مثل اینکه: گریه بر هر درد بی درمان دوا است {چشم گریان چشمه فیض خداست در همه اینها بحث شود. خنده و گریه مظهر شدیدترین حالات احساسی انسان است. آنوقتی که کسی بتواند مالك خنده و گریه مردمی بشود، به حقیقت مالك قلب آنها شده و با عواطف آنها بازی می کند. کارهای قلبی غیر از کارهای عقلی است. تا کنون با قلبهای مردم از راه گریه [بر] سید الشهدا بازی شده بدون اینکه تحت کنترل عقل بیاید و هدف داشته باشد. تنها هدف داشتن کافی نیست، نظم و سازمان هم لازم است.

در مجله رادیو ایران شماره ۷۰، مقاله ای به قلم دکتر حسن علوی (مرز دانش) که سخنرانی او است در [برنامه] مرز دانش درباره اشک چشم دارد که خالی از فائده نیست. در آنجا می گوید: اشک تمساح دروغ است. می گوید: (دارون) در کتاب [بیان احساسات و تألیفات در انسان و حیوان ۱۸۹۰ میلادی]، نوشته است که فیل تحت تأثیر احساسات می گوید ولی این موضوع به هیچ وجه هنوز تأیید نشده است. می گوید: خنده انواع و اقسام دارد: خنده محبت، خنده تمسخر، خنده شادی، خنده تأثر یا خشم، گریه هم همه جا از اثر اندوه و غم نیست و برای همه اتفاق افتاده و چشیده اند لذت گریه شوق را، و منظره اشک شوق یکی از بهترین مناظر است. سخن را به این شعر حافظ ختم می کند: دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت {الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود؟ شاعر عرب می گوید: اگر اشک نبود سرزمین [وداع] (آتش می گرفت) (کلیله و دمنه). سعدی می گوید: بگذار تا بگریم چون... حافظ می گوید: دل سنگین تو را اشک من آورد به راه {سنگ را سیل تواند به لب دریا برد

تحریف کلمه، تحریف حادثه امام حسین

... حادثه امام حسین، هم مشمول تحریف ظاهری و لفظی و پیکری شده و

هم تحریف معنوی و لبی و باطنی در آن راه یافته است . در این مبحث می توان مفصل سخن گفت [همانطور که در یادداشتهای] (تحریفات در واقعه تاریخی کربلا]) که در همین کتاب خواهد آمد و نیز در سخنرانیهایی تحت همین عنوان که در جلد اول این مجموعه به چاپ رسیده سخن گفته شده است]

امام حسین میان قیام علیه خلفا و علیه اسلام تجزیه کرد - اثر قیام حسینی

یکی از بزرگترین آثار قیام حسینی این بود که مجزا کرد بین قیام علیه خلفا و قیام علیه اسلام را ، همانطوری که قبلا گفتیم اگر امام حسین علیه یزید قیام نمی کرد ممکن بود خرابکاریها و سوء سیاست یزید منجر به قیامی از طرف عناصری بشود که به اسلام هم علاقه ای نداشتند . اکنون می گوئیم اگر چه در تاریخ اسلام قیامهای زیادی می بینیم که علیه دستگاه خلفا است و در عین حال جنبه حمایت از اسلام را دارد مثل قیام ایرانیان علیه امویان ، ولی باید دانست که این امام حسین بود که اولین بار قیام دسته جمعی مسلحانه علیه دستگاه خلافت کرد و او بود که حساب اسلام را از حساب متصدیان امر جدا کرد بلکه راه قیام علیه دستگاه را از نظر اسلامی باز کرد و قیام آن حضرت نمونه و سرمشق دیگران قرار گرفت ، دیگر نقش خلفا به عنوان حامیان اسلام باطل شد ، اسلام در طرف مخالف قرار گرفت .

قبل از امام حسین هم قیامهایی فردی یا دسته جمعی انجام شد . آنها یا مسلحانه و فردی بود یا جمعی و غیر مسلحانه . ولی قیام و شورش دسته جمعی و مسلحانه را امام حسین آغاز کرد . (قیام علیه عثمان نیز نوعی تفکیک بین اسلام و خلافت بود) .

مقام خلافت در آنروز عالیترین مقام روحانی و سیاسی بود و چنانکه می دانیم باز هم تا اندازه ای خلفای عباسی مقام روحانی خود را حفظ کردند و کسی که این قسمت را برای آخرین بار در هم شکست که دیگر بپا نخواست خواجه نصیرالدین طوسی بود که از علماء بزرگ شیعه است . خواجه با هلاکو همکاری کرد برای اینکه دستگاه جبار خلافت را از میان بردارد . اما سعدی در مرثیه مقام خلافت می گوید : آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین } از برای قتل مستعصم امیر المؤمنین معلوم می شود سعدی هم حتی [تحت] تأثیر جلال روحانی مقام خلافت بوده .

[۱ - به من خبر رسیده که در نیمه شعبان گروهی از نواحی کوفه و مردمی دیگر بر سر مزار حسین (ع) می‌آیند و نیز زنانی که برای آنحضرت نوحه گری می‌کنند ، و عده ای قرآن می‌خوانند و پاره ای حوادث کربلا را بیان می‌کنند و دسته ای نوحه گری می‌کنند و گروهی دیگر مرثیه می‌خوانند .
 عرض کردم : فدایت شوم آری من نیز پاره ای از آنچه فرمودی دیده ام .
 فرمود : سپاس خدای را که در میان مردم گروهی را قرار داد که به نزد ما می‌آیند و ما را می‌ستایند و برای ما مرثیه می‌خوانند ، و دشمنان ما را کسانى قرار داد که بر ایشان خرده می‌گیرند از خویشان ما یا غیر آنها ، آنان را تهدید می‌کنند و اعمال ایشان را زشت می‌شمرند] .

[۱ - در حاشیه این پاراگراف استاد شهید نوشته اند] : آیا منظور از عزاداری همدردی و تسلیت است ؟ ! و یا منظور بردن ثواب است ؟ ! در صورتی که خود ثواب و کار درست و معقول ، دارای مصلحت ذاتی است . پس نخست باید ببینیم که آن مصلحت ذاتی که در سلسله علل حکم است چیست تا نوبت برسد به ثواب که در سلسله معلولات حکم است .

۱ - نهج البلاغه ، خطبه [۵ ترجمه : ای مردم امواج آشوبها را با کشتیهای نجات در هم بشکنید] .

[۱ - ترجمه : جوانی و بیکاری و ثروت مفسده بزرگی برای آدمی است] .

دو چهره حادثه کربلا

و اذ قال ربك للملائكة انى جاعل فى الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدر لك ، قال انى اعلم ما لا تعلمون (۱) .

زندگی بشر مجموعه ای از تاریکی و روشنایی ، زشتی و زیبایی ، شر و خیر است . آنچه فرشتگان دیدند جنبه تاریک فرزند آدم بود و آنچه خداوند اشاره کرد قسمتهای روشن آن بود که بر قسمتهای تاریک بسی ترجیح دارد .

حادثه کربلا دارای دو ورق است : ورق سیاه و ورق سفید . از لحاظ ورق سیاه يك داستان جنائی است ، داستانی خیلی تاریک و وحشتناك ، و ما بعدا در حدود بیست مظهر از بیرحمی و قساوت و دنائت و نامردمی [را که در این حادثه انجام شده] نشان خواهیم داد . از این جنبه در این داستان حد اکثر بیرحمی و قساوت و سبعت دیده می‌شود .

از لحاظ ورق سفید ، يك داستان ملكوتی است ، يك حماسه انسانی است ، مظهر آدمیت و عظمت و صفا و بزرگی و فداکاری است .

از لحاظ اول نام این قضیه فاجعه است و از لحاظ دوم قیام مقدس . از لحاظ اول قهرمان داستان شمر است و ابن زیاد و حرمله و عمر سعد و . . . و از لحاظ دوم قهرمان داستان امام حسین است و ابی الفضل و علی الاکبر و امثال حبیب ابن مظهر , و زینب و ام کلثوم و ام وهب و امثال اینها . از لحاظ اول این داستان ارزش آنرا ندارد که بعد از هزار و سیصد و بیست و اند سال , با این عظمت , خاطره و ذکرایش تجدید بشود , وقتها و پولها و اشکها و تأثرها و احساسات صرف آن بشود , نه از آن جهت که از داستان جنائی نمی توان استفاده کرد (زیرا جنبه های منفی زندگی بشر نیز ممکن است آموزنده باشد . از لقمان پرسیدند ادب از که آموختی ؟ گفت : از بی ادبان) و نه از آن جنبه که این داستان از جنبه جنائی چندان مهم نیست یا چندان آموزنده نیست . ما قبلا ثابت کردیم که [این داستان] از این نظر مهم است و گفتیم که کشته شدن امام حسین بعد از پنجاه سال از وفات پیغمبر به دست مردمی مسلمان بلکه شیعه معمای بسیار قابل توجهی است . بلکه از آن نظر جنبه جنائی قضیه ارزش اینهمه بزرگداشت ندارد که داستان جنائی در هر شکل و قیافه زیاد است , در قرون قدیم , قرون وسطی , قرون جدید , قرون معاصر زیاد بوده و هست . در حدود بیست سال پیش یعنی در حدود سالهای ۱۹۴۰ میلادی بود که بمبی بر شهری فرود آمد و شصت هزار نفر صغیر و کبیر و بیگناه تلف شد . در شرق و غرب عالم داستان جنائی زیاد واقع شده و می شود , و [مثلا] نادریک قهرمان جنائی است . همچنین ابو مسلم , با بك خرم دین . جنگهای صلیبی , جنگهای اندلس مظهرهای بزرگی از جنایت بشرند . این داستان از نظر دوم یعنی از لحاظ ورق سفیدی که دارد اینهمه ارزش را پیدا کرده است . از این جهت است که کم نظیر بلکه بی نظیر است , زیرا در دنیا افضل از امام حسین بوده است اما صحنه ای مثل صحنه امام حسین برای آنها پیش نیامد . امام حسین رسما اصحاب و اهل بیت خود را بهترین اصحاب و بهترین اهل بیت می شمارد .

لذا باید جنبه روشن و نورانی این داستان از آن جنبه که این داستان مصداق انی اعلم ما لا تعلمون است نه از آن جنبه که مصداق من یفسد فیها و یسفک الدماء است , از آن جنبه که حسین و زینب قهرمان داستانند نه از آن جنبه که عمر سعد و شمر قهرمان داستانند , [بررسی شود] . (بنت الشاطی کتابی نوشته به نام بطله کربلا) .

اما از لحاظ امام حسین (ع) : باید ببینیم چطور شد امام حسین قیام کرد ؟ در قیام حسین علیه السلام چند عامل را باید در نظر گرفت :

الف - از امام حسین برای خلافت یزید بیعت و امضا می خواستند . آثار و

لوازم این بیعت و امضاء چقدر بود؟ و چقدر تفاوت بود میان بیعت با ابوبکر یا عمر یا عثمان و صلح با معاویه و میان بیعت با یزید. به قول عقاد اولین اثر این بیعت امضاء سب و لعن علی (ع) بود که در زمان معاویه شروع شده بود، و هم امضاء ولایت عهد و وراثت خلافت بود.

ب - خودش می فرمود: اصلی در اسلام است که در مقابل ظلم و فساد نباید سکوت کرد، اصل امر به معروف و نهی از منکر. خودش از پیغمبر روایت کرد: من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله... ایضا می گفت: الا ترون ان الحق لا يعمل به...

ج - مردم کوفه از او دعوت به عمل آوردند و نامه ها نوشتند و هجده هزار نفر با مسلم بیعت کردند. باید دید آیا عامل اصلی، دعوت اهل کوفه بود و الا اباعبدالله هرگز قیام یا مخالفت نمی کرد و بیعت می کرد؟ این مطلب خلاف رأی و عقیده حسین علیه السلام بود و قطعا چنین نمی کرد بلکه تاریخ می گوید چون خبر امتناع امام حسین از بیعت به کوفه رسید مردم کوفه اجتماع کردند و هم عهد شدند و نامه دعوت نوشتند. روز اول که در مدینه بود از او بیعت خواستند بلکه معاویه در زمان حیات خود از او بیعت خواست و حسین (ع) امتناع کرد. بیعت کردن با یزید صحه گذاشتن بر حکومت او بود که ملازم بود با امضاء بر نابودی اسلام: و علی الاسلام السلام از قد بلیت الامه براع مثل یزید. پس موضوع امتناع از بیعت خود اصالت داشت. حسین (ع) حاضر بود کشته بشود و بیعت نکند، زیرا خطر بیعت خطری بود که متوجه اسلام بود نه متوجه شخص او، بلکه متوجه اساس اسلام یعنی حکومت اسلامی بود نه يك مسئله جزئی فرعی قابل تقیه.

اما موضوع دوم نیز به نوبه خود اصالت داشت. از این نظر این جهت را باید مطالعه کرد که آیا شرط امر به معروف یعنی احتمال اثر و منتج بودن در آن بود یا نه؟ از گفته های خود امام حسین که می فرمود: ثم ایم الله لا تلبثون بعدها الا کریثما یرکب الفرس حتی تدور بکم دور الریحی و تقلق بکم قلق المحور. یا در جواب شخصی که [(ریاش)] (نقل می کند فرمود: ان هؤلاء اخافونی و هذه کتب اهل الکوفه و هم قاتلی فاذا فعلوا ذلك و لم یدعوا الله محرما الا انتھکوه بعث الله الیهم من یقتلهم حتی یكونوا اذل من قوم الامه. (فرام الامه) و همچنین است جمله هائی که در وداع دوم به اهل بیت خودش فرمود: استعدوا للبلاء و اعلموا ان الله حافظکم و منجیکم من شر الاعداء و یعذب اعادیکم بانواع البلاء، از اینها معلوم می شود که امام حسین توجه داشت که خونس بعد از خودش خواهد جوشید و شهادتش سبب بیداری مردم می شود. پس شهادتش مؤثر بود.

اما از نظر سوم : از این جهت همینقدر مؤثر بود که امام را متوجه کوفه کرد . اما آیا اگر به کوفه نمی رفت ، در محل امن و امانی بود ؟ اگر در مکه یا مدینه هم بود چون از بیعت امتناع می کرد و به علاوه به خلافت یزید معترض بود دچار خطر بود و امام حسین ابا داشت که در مکه حرم خدا کشته شود و شاید از اینکه در حرم پیغمبر هم کشته شود اباداشت . اینکه در وسط راه به اصحاب حر گفت و از نامه عمر سعد به ابن زیاد برمی آید که در خود کربلا به عمر سعد هم گفته است : اگر نمی خواهید برمی گردم ، فقط ناظر به این قسمت است که چرا به عراق آمد نه اینکه قضیه فقط يك جنبه دارد و آن هم جنبه دعوت و بعد هم پشیمانی از آمدن به عراق است . امام حسین که نگفت حالا که مردم کوفه نقض عهد کردند پس من بیعت می کنم یا اینکه دیگر موضوع اعتراض به خلافت یزید را پس می گیرم و ساکت می شوم .

مسائلی که در اینجا هست : الف - قبل از مردن معاویه مسئله امتناع مردم مدینه بالخصوص حسین بن علی (ع) از بیعت مطرح بود . امام حسین در جواب نامه معاویه سخت به او تاخت و به موضوع ولایت عهد یزید اعتراض و انتقاد کرد [(سرمایه سخن) و] [ابوالشهداء] [(عقاد)] .

ب - مسئله ولایت عهد یزید يك بدعت بزرگ بود در اسلام و نقشه ای که از سی و چند سال پیش امویین کشیده بودند . ابوسفیان در خانه عثمان گفت : تلقفوها تلقف الكرة و لتصیرن . . . اما و الذی یحلف به ابوسفیان لا جنه و لا نار . از این نظر فوق العاده مهم بود ، نه با شورا و آراء عمومی منطبق بود و نه جعل الهی ، نصب پدر بود پسر را .

ج - تسلیم خلیفه شدن در يك وقت جایز است که بحث در اطراف اصلحیت فرد دیگر باشد ولی غیر صالح کارها را بر مدار و محور اسلامی می چرخاند . علی (ع) فرمود : والله لا سلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصة .

د - بیعت ، عقد بود مانند عقد بیع و اجاره و نکاح ، و تعهدآور بود ، قابل نقض نبود . علی (ع) فرمود : عهد با کافر را نیز نباید نقض کرد و الا امان باقی نمی ماند .

ه - مسئله اعتراض به کار خلیفه وقت ولو منتهی به عزل او بشود در صورتی که انحراف پیدا می کند ، خود يك مسئله ای است در اسلام به نام امر به معروف و نهی از منکر . امام حسین مکرر به این اصل استناد کرد . شرط این اصل نیست که خون ریخته نشود ، شرطش اینست که نتیجه نهائی آن به نفع اسلام باشد ، نظیر خود جهاد با کفار .

و - موضوع دعوت امام از طرف مردم کوفه و اتمام حجت ، خود يك مطالبی

است . امام هم خیلی عاقلانه و مدبرانه عمل کرد : اول به نامه های آنها جواب داد , چندین بار پیک رد و بدل شد , ابتدا نماینده ای از طرف خودش فرستاد , مسلم هم سیاست علوی را به کاربرد , یعنی بدون هیچ نوع نیرنگ و اغفالی در کمال صراحت با مردم عمل کرد , نه پولی از مردم گرفت و نه پولی در میان رؤسا تقسیم کرد , همان سیاستی که حاضر نیست هدف را فدای وسیله کند . امام که امتناع از بیعتش قطعی و همچنین تصمیم به اعتراضش قطعی بود , به آنها جواب مساعد داد . علت اینکه از مکه در آنوقت حرکت کرد یکی این بود که فرصت خوبی بود , دیگر اینکه خطر بزرگی پیش آمده بود . فرصت این بود که در روز هشتم ذی الحجة که همه مردم عازم عرفات و انجام اعمال حجند او حرکت می کند . این عمل مردم مسلمان را به فکر وامی دارد که چه موضوع مهمی پیش آمده که فرزند پیغمبر از انجام عمل حج منصرف و به طرف دیگر می رود . این عمل به اصطلاح ژشت بسیار عالی بود . اما خطر مطلب این بود که خطر کشته شدن در ضمن اعمال حج داشت . به نقل [(سرمایه سخن)] عمرو بن سعید بن العاص با لشکری مأمور شده بود حسین (ع) را در همان مکه بکشد . خودش به فرزدق گفت : اگر بیرون نمی آمدم کشته می شدم . در منتخب طریحی نوشته است که سی نفر مأموریت مخفیانه یافته بودند که حسین (ع) را ضمن اعمال حج بکشند (و بعد هم تحت عنوان مشاجره شخصی قضیه را لوٹ کنند و یا مثل سعد بن عباده بگویند جنها او را کشتند) . پس به هر حال اگر دعوت اهل عراق هم نبود موسم حج و ازدحام حج خطر کشته شدن برای امام حسین داشت و امام مصمم بود که ایام حج در مکه نماند . او که نمی توانست بالباس احرام مسلح شود . به علاوه توهین عظیمی بود برای بیت الله که پس از پنجاه سال که از وفات پیغمبر گذشته است فرزند پیغمبر را در محیط [(و من دخله کان آمنا)] بکشند . علیهذا حرکت امام حسین در آنوقت از مکه به جای دیگر ضروری به نظر می رسید . اگر از دعوت اهل عراق هم صرف نظر بکنیم جایی دیگر که از عراق برای امام حسین بهتر باشد وجود نداشت .

ز - امام حسین از لحاظ عامل دوم یعنی انجام وظیفه اصلاح در امت اسلامی کشته شدن خود را مفید می دید , احساس می کرد موقعیت طوری است که اگر کشته بشود نفعی نشده است .

می توانیم مطلب را به صورت جامعتر و کاملتری بیان کنیم : در حادثه کربلا جهات زیادی هست :

۱ - امام یگانه شخصیت لایق و منصوص و وارث خلافت بود . یزید , نالایق و غاصب بود . این جهت میان وضع امام و وضع پدرش و فرزندانش با خلفاء

وقت مشابه بود . باید ببینیم صرف این جهت چه وظیفه ای برای امام ایجاد می کند ؟

۲ - آنها از امام بیعت می خواستند و به هیچ وجه از آن صرف نظر نمی کردند . باید ببینیم بیعت چیست و چه اثری دارد و تکلیف به بیعت چه وظیفه ای برای امام ایجاب می کند ؟

۳ - اوضاع و احوال مسلمین از نظر اجراء حدود و موازین اسلام وضع بسیار بدی پیدا کرده بود که با ریشه اسلام سر و کار داشت . باید ببینیم تکلیف امر به معروف که خود امام به آن استناد می کرد چه وظیفه ای ایجاب می کرد ؟

۴ - مردم کوفه از امام دعوت کردند و نوعی اتمام حجت شد . دعوت آنها چه وظیفه ای ایجاب می کرد ؟

۵ - آنها در آخر کار امام را مخیر کردند میان دو چیز : تسلیم و یا کشته شدن . این جهت چه وظیفه ای را برای امام ایجاب می کرد ؟ اما مسئله احقیت به خلافت اگر توأم با چیز دیگر نباشد یعنی فقط شخص جای خود را عوض کرده باشد و هر اندازه تفاوت هست همان است که لازمه قهری زمامداری اصلح و غیر اصلح است ظاهراً در این مورد [امام] وظیفه ای جز این ندارد که حق خود را مطالبه کند و اگر اعوان و انصار به قدر کافی دارد اقدام کند و اگر نه سر جای خود می نشیند همانطور که علی (ع) در موقع خلافت ابوبکر گفت :
افلح من نهض بجناح او استسلم فراح (۱) . و در موقع خلافت عثمان گفت :
والله لاسلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصة .
علی (ع) با خلفای زمان خود در مسائل قضایی و سیاسی و علمی همکاری می کرد یعنی به آنها مشورت می داد و آنها را تقویت و تأیید می کرد .
قضاوتهای مولی و مشورتها و جوابهای علمی او مشهور است .

در این قسمت این جهت را که افکار عمومی چگونه قضاوت می کند باید در نظر گرفت . اگر امام به حق را مردم از روی جهالت و عدم تشخیص نمی خواهند ، او به زور نباید و نمی تواند خود را به مردم به امر خدا تحمیل کند . لزوم بیعت هم برای این است .

اما قسمت دوم یعنی بیعت . اولاً بیعت چیست ؟ تعریفی که ما از بیعت پیدا کرده ایم همان است که در [(النهایة)] (ابن اثیر ماده بیع آمده است . می گوید] :
(و فی الحدیث : ألا تبایعونی علی الاسلام . هو عبارة عن المعاهدة علیه و المعاهدة , كأن کل واحد منهما باع ما عنده من صاحبه و أعطاه خالصة نفسه و طاعته و دخیلة أمره) [(۱)] .

بیعت فقط در مورد حاکم و سلطان است . پیمان رفاقت دو رفیق را بیعت نمی گویند یعنی در بیعت تسلیم یک طرف برای یک طرف است . (رجوع شود به

کشاف و مجمع البیان) .

در قرآن ذکر بیعت آمده است : لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة . . . اذا جاءک المؤمنات یتبایعنک علی ان لا یشرکن بالله و لا یسرقن و لا یزنین و لا یقتلن اولادهن .

پیغمبر (ص) برای علی (ع) در غدیر خم بیعت گرفت . در [(لیلۃ العقبۃ)] اهل مدینه با پیغمبر بیعت کردند . در سقیفه از مردم بیعت گرفتند و همین بیعت کار را تمام کرد و مردم پس از توجه نیز بیعت خود را نقض نکردند . علی علیه السلام در زمان خلافت از مردم بیعت گرفت .

زبیر که بعد پشیمان شد گفت : بیعت من ظاهری بود . در نهج البلاغه خطبه ۸ می فرماید : یزعم انه قد بايع بيده و لم يبایع بقلبه فقد أقر بالبيعة و ادعى الولیجة فلیأت علیها بامر يعرف و الا فلیدخل فیما خرج منه . (۲) امام در اینجا روی اصول قضایی علیه زبیر استدلال می کند . به هر حال امام در اینجا بیعت را به عنوان يك امر الزام آور یاد می کند .

ایضا امیر المؤمنین در نهج البلاغه خطبه ۳۴ می فرماید : ان لی علیکم حقا و لكم علی حق . فاما حکم علی فالنصيحة لكم , و توفير فيئکم علیکم , و تعلیمکم کیلا تجهلوا , و تأدیبکم کیما تعلموا (تعلموا) [(۱)] . و اما حقی علیکم فالوفاء بالبيعة , و النصيحة فی المشهد و المغیب , و الاجابة حين ادعوکم , و الطاعة حين آمرکم (۲) . ایضا اصحاب جمل به عنوان ناکثین یعنی نقض کنندگان بیعت شناخته شدند . درباره امام زمان دارد او مخفی شد تا بیعت کسی به گردن او نباشد .

امامزادگان و تمام کسانی که می خواستند قیام کنند علیه خلفا مثل محمد نفس زکیه و زید بن علی از اتباع خود بیعت می گرفتند . ابوحنیفه فتوا داد که بیعت اهل مدینه با عباسیها درست نیست چون قبلا با محمد نفس زکیه بیعت کرده اند . امام صادق (ع) فرمود : من حاضریم با محمد نفس زکیه بیعت کنم به شرط اینکه قیامش قیام امر به معروف باشد نه مهدویت . خود امام حسین (ع) از اصحاب خود بیعت گرفت و در شب عاشورا فرمود : من بیعت خودم را از گردن شما برداشتم : انتم فی حل من بیعتی . مسلم نیز از مردم کوفه برای امام بیعت گرفت . معاویه به حضرت امیر می نویسد که تو را مانند شتری که مهارش را بکشند برای بیعت بردند : و کنت تقاد کما یقاد الجمل المخشوش .

امیر المؤمنین در جواب او نوشت (نامه ۲۸) : و قلت : انی کنت اقاد کما یقاد الجمل المخشوش حتی أبایع و العمر الله لقد اردت ان تدم فمدحت , و ان تقضح فافتضحت ! و ما علی المسلم من غضاضة فی ان یکون مظلوما ما لم یکن ساکا فی دینه و لا مرتابا بیقینه , و هذه حجتی الی غیرک قص دها و لکنی اطلقت لك

منها بقدر ما سنج من ذکرها . (۱) اینجا این سؤال پیش می‌آید که بیعت چه لزومی دارد که پیغمبر و امام از مردم بیعت می‌گرفتند ، و از نظر شرعی چه اثر الزام‌آوری دارد ؟ آیا اگر مردم بیعت نمی‌کردند اطاعت پیغمبر واجب نبود ؟ ! و چرا امیر المؤمنین به بیعت استناد می‌کند ؟ به نظر می‌رسد بیعت در بعضی موارد صرفاً اعتراف و اظهار آمادگی است ، قول وجدانی است . بیعتی که پیغمبر اکرم می‌گرفت از این جهت بود ، خصوصاً با توجه به اینکه در خوی عرب این بود که قول خود و بیعت خود را نقض نکند ، نظیر قسم خوردن نظامیها یا وکلا است که به هر حال هیچکس نباید به مملکت خود خیانت کند . ولی این قسم تأکید و گرو گرفتن وجدان است . تا شخص بیعت نکرده ، فقط همان وظیفه کلی است که قابل تفسیر و تأویل است ، ولی با بیعت ، شخص به طور مشخص اعتراف می‌کند به طرف و مطلب از ابهام خارج می‌شود و بعد هم وجدان خود را نیز گرو می‌گذارد ، و بعید نیست که شرعاً نیز الزامی فوق الزام اولی ایجاد کند . ولی در برخی موارد صرفاً پیمان است مثل آنجائی که قبل از بیعت ، هیچ الزامی در کار نیست . مثلاً اگر خلافت به شورا باشد نه به نص ، قبل از بیعت هیچ الزامی نیست اما بیعت الزام‌آور می‌کند . امیر المؤمنین که با زبیر و غیر زبیر به بیعت استناد می‌کند در حقیقت مسئله منصوبیت را که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان آنرا از اثر انداخته ، صرف نظر می‌کند و به يك اصل دیگر که آن هم يك اصل شرعی است استناد می‌کند همچنانکه خلفا نیز نص بر علی (ع) را نادیده گرفته و به يك اصل دیگر از اصول اسلام که آن هم محترم است استناد کردند و آن شورا بود : و شاورهم فی الامر و امرهم شوری بینهم .

بیعت با رأی دادن در زمان ما کمی فرق می‌کند ، پررنگ‌تر است . رأی صرفاً انتخاب کردن است نه تسلیم اطاعت شدن . بیعت این است که خود را تسلیم امر او می‌کند . بیعت از رأی دادن پررنگ‌تر است . حالا ببینیم امام حسین اگر بیعت می‌کرد ، این بیعت چه معنی داشت ؟ در این مرحله یعنی مرحله امتناع از بیعت ، تکلیف امام حسین يك تکلیف منفی است (مانند مرحله چهارم و پنجم) : بیعت نکردن ، برخلاف مرحله اول و سوم که تکلیف مثبت پیدا می‌کند . از این نظر امام حسین [(نه)] می‌گوید ، باید دست خود را عقب بکشد ، باید جا خالی کند . از نظر این تکلیف اگر امام از کشور خارج می‌شد وظیفه خود را انجام داده بود ، اگر به میان کوهها می‌رفت که دسترسی به او نبود (به قول ابن عباس شعاب الجبال) باز وظیفه خود را انجام داده بود . اگر فرضاً در خانه‌ها مخفی شده بود باز هم وظیفه خود را انجام داده بود ، ولی اگر بیعت زوری و اکراهی انجام می‌داد معذور نبود .

اکراه از نظر اسلام شامل این مسائل نمی شود . رفع ما استکر هوا علیه و لا ضرر و لا ضرار شامل جایی که ضرر بر اسلام وارد شود نیست ، مثل اینکه کسی را مجبور کنند که علیه السلام کتاب بنویسد یا قرآن را تخطئه کند . در اینجا این نکته گفته شود که بعضی می گویند چرا امام حسین در زمان معاویه اقدام نکرد و بعضی دیگر جواب می دهند چون در آن وقت موضوع صلح امام حسن در بین بود و امام نمی خواست بر خلاف عهد برادرش رفتار کند .

این سخن درست نیست زیرا معاویه خودش آن پیمان را نقض کرده بود . قرآن کریم عهد و پیمان را محترم می شمارد تا وقتی که دیگری محترم بشمارد . قرآن نمی گوید اگر طرف نقض کرد تو باز هم وفادار بمان بلکه می گوید : فما استقاموا لكم فاستقيموا لهم . البته عهد با کافر هم محترم است .

پیغمبر اکرم با قریش در حدیبیه قرارداد بست و چون نقض از ناحیه آنها شروع شد پیغمبر اکرم هم آنها را ورق پاره ای بیش نشمرد . بلکه سر عدم قیام سید الشهداء این بود که انتظار فرصت بهتر و بیشتری را می کشید . اسلام تاکتیک و انتظار فرصت بهتر را جایز بلکه واجب می داند . مسلماً فرصت بعد از مردن معاویه از زمان معاویه بهتر بود . امام در زمان خود معاویه نیز ساکت نبود ، دائماً اعتراض می کرد ، به وسیله نامه که به معاویه نوشت (۱) حضوراً با او مواجه کرد . اکابر مسلمین را جمع کرد و با آنها صحبت کرد ، برای قیام به سیف بهترین وقت را این دانست که صبر کند معاویه بمیرد . امام قطع داشت که معاویه یزید را نصب کرده و بعد از مردن معاویه مردم را به اطاعت از یزید دعوت خواهند کرد . علیهذا از نظر امام خلافت یزید چیز تازه و غیر مترقبی نبود .

۱ - نهج البلاغه ، خطبه [۵ رستگار کسی است که با یار و یاور برخیزد ، و یا تسلیم شود و دیگران را از کشمکش بیهوده آسوده سازد] .

[- ۱ ترجمه : بیعت عبارت است از عقد بستن و معاهده نمودن بر آن (اسلام) . گویی هر کدام از طرفین دارائی خود را به دیگری می فروشند و خالص نفس و طاعت و امور داخلی و باطنی خود را به او واگذار می کنند] .

[- ۲ ترجمه : وی چنین پندارد که با دست خود بیعت نموده ولی دلش با آن هماهنگ نبوده . به بیعت خود مقرر است و ادعا دارد که در باطن موافقت نداشته است . لذا باید بر این ادعا دلیل روشنی آورد و گرنه در بیعتی که از آن بیرون رفته داخل گردد] .

۱ - ابن میثم [(تعملوا) شرح کرده و آن درست است .
] - ۲ ترجمه : مرا بر شما حقی است و شما را نیز بر من حقی است . حق
 شما بر من اینست که برای شما خیر خواهی و دلسوزی کنم ، و دارائی بیت
 المال را بدون کم و کاست به شما رسانم ، و شما را بیاموزم تا نادان ننمایید ، و
 به شما آداب آموزم تا بدانید (تا عمل کنید) . و اما حق من بر شما آنست که
 در بیعت خود وفادار بمانید ، و در حضور و غیاب من خیرخواه من باشید ، و
 هر گاه شما را بخوانم اجابتم کنید ، و چون فرمانتان دهم فرمان ببرید] ۱ - نهج
 البلاغه ، نامه] ۲۸ ترجمه : و گفتم که مرا مانند شتر لجام شده می کشیدند تا
 بیعت کنم . به خدا سوگند تو خواستی مذمت کنی ستایش کردی و خواستی
 رسوا کنی ، رسوا شدی . البته بر مرد مسلمان عار و عیب نیست که مظلوم
 واقع شود تا زمانی که در دینش شك نکند و در یقین خود تردید راه ندهد . البته
 روی این دلیل من به دیگری است ولی به اندازه لازم با تو به سخن پرداختم] .
 ۱ - رجوع شود به مقدمه [(بررسی تاریخ عاشورا)] و به [(سرمایه سخن)] .

موضوعات درباره قیام حسینی

۱ - این حادثه به خاطر نفروختن عقیده و رأی به وجود آمد .
 ۲ - جمله آثروا الموت به حقیقت درباره آنها صادق است . (مقایسه بین آنها و
 بدریون و صفینیون و اصحاب طارق) .
 ۳ - مهمترین درس حادثه عاشورا اینست که بفهمیم آیا دین ، قوت است یا
 ضعف ؟ قید است یا آزادی ؟ تریاک است یا مقوی ؟ معاویه به بهانه خون
 عثمان در جستجوی خلافت بود [عقاد در کتاب ابوالشهداء ص ۱۲ می گوید] :
 ان الذین انخدعوا او تخادعوا . . . و الاجام .
 چند نکته در اینجا هست (فرق اصحاب معاویه و اصحاب ابن زیاد) : الف -
 بین اصحاب معاویه در صفین و اصحاب یزید در کربلا فرق بود زیرا معاویه
 با يك نوع ظاهرسازی آنها را فریب داده بود و آنها خیال می کردند فقط برای
 انتقام خلیفه مظلوم می جنگند و هنوز پرده از روی مقاصد معاویه برداشته
 نشده بود بر خلاف عصر یزید و دوره یزید . و به همین دلیل در مبارزه علی
 (ع) و امام حسن با معاویه نفاق طرف آنقدر آشکار نبود که در مبارزه امام
 حسین آشکار بود . ولی مردم در طول این بیست سال تا اینقدر عقب رفته بودند
 و به نظر نمی رسد که در دوره معاویه مردم در حادثه ای مثل حادثه کربلا از
 بنی امیه دفاع می کردند . پس بنی امیه م ردم را به مقدار زیادی در این مدت

عقب بردند .

ب - در قضیه معاویه و طلب ثار و انتقام که مردم به حرکت آمدند بی شک روح عصبیت و جاهلیت و میل به خونخواهی و خونخواری که در طبیعت عرب بود و در جاهلیت به صورتهای دیگری تظاهر می کرد ، در این حادثه موجود بود ولی تظاهرش رنگ اسلامی داشت .

ج - معاویه در زمان خلافت خود کار مهمی کرد که همان چیز موجب زوال حکومت از بنی امیه شد و آن ، موضوع ولی عهد قراردادن یزید بود که اولاً یزید ناصالح ترین افراد بود و ثانیاً ولایت عهد درست بازی کردن و دست بدست کردن خلافت به صورت سلطنت بود و مخصوصاً معاویه در زندگی خودش برای یزید بیعت گرفت . اساساً معاویه در سایر کارها نیز روش خلافت را تبدیل کرده به روش سلطنت هر چند از زمان عثمان بنی امیه خلافت را ملك خود می نامیدند .

د - عمل اعوان بنی امیه در کربلا منتهای قوس نزول اخلاق در امت اسلامی بود و از حادثه کربلا انتباه و شعور به آزادی و زیر بار نرفتن شروع شد . قیام مدینه و قیامهای کوفه و مخصوصاً قیام عبدالله بن عقیف از دی نمونه ای از آغاز تجلیات روحی اسلامی به شمار می رود . اعوان بنی امیه بعد از کربلا هم خست و دنانت خود را به خرج دادند ولی شروع بیداری از حسین بن علی (ع) شد .

اصحاب بنی امیه در کربلا با عقیده خودشان می جنگیدند موضوع عجیب اینست که اعوان یزید در حادثه کربلا و حادثه مدینه يك نوع خست و دنانتی نشان دادند که نظیر نداشت . اینها این کارها را می کردند در حالی که کافر و منکر مطلق نبودند ، واقعا نماز می خواندند و شهادتین می گفتند . عقاد می گوید: [(بل حسبك من خسة ناصریه) یزید) انهم كانوا یرعدون من مواجهة الحسين بالضرب فی کربلاء لا اعتقادهم بکرامته و حقه ، ثم ینتزعون لباسه و لباس نسائه فیما انتزعوه من أسلاب ، و لو أنهم كانوا یکفرون بدینه و برساله جده لكانوا فی شریعة المروءة أقل خسة من ذاك] (.) (۱) از اینجا معلوم می شود که جنگ اصحاب ابن زیاد جنگ عقیده نبوده بلکه جنگ با عقیده بوده یعنی به خاطر شکم و ریاست و دنیا با عقیده خودشان می جنگیدند و از يك نظر اینها از کفار بدر و احد پستتر بودند زیرا جنگ آنها تا حدی جنگ در راه عقیده بود .

کرامت آل علی (ع) در استخدام وسیله پیروزی

آل علی همانطوری که با مخالفین خود از لحاظ مقصد و هدف فرق داشتند از

نظر استخدام وسیله و سبب نیز فرق داشتند . آنها هر وسیله ای را برای رسیدن به هدف به کار نمی بردند . مثلا معاویه به مسموم کردن که یکی از اعمال ناجوانمردانه دنیاست متوسل می شد ، امام حسن و اشتر نخعی و سعد وقاص و حتی عبدالرحمن بن خالد بهترین دوست و نصیر خود را که چشم به خلافت بعد از معاویه داشت مسموم کرد و می گفت : ان الله جنودا من عسل . ولی آل علی از به کار بردن این وسائل امتناع داشتند زیرا با که مقصدشان که اشاعه فضیلت بود منافات داشت برخلاف معاویه که مقصدی جز تکیه زدن به مسند خلافت نداشت . مسلم بن عقیل حاضر نشد ابن زیاد را در خانه [(هانی) غيلة و غفلة بکشد و گفت : انا اهل بیت نکره الغدر (۱) و یا گفت : من به یادم [هست] حدیثی از پیغمبر که فرمود : الايمان قيد الفتك . (۲)

تحلیل روحیه قاتلین سید الشهداء

تحلیل روحیه اعوان ابن زیاد کار آسانی نیست . آیا واقعا اینها به اصول اسلام مؤمن نبودند ؟ و یا به اسلام مؤمن بودند ولی خیال می کردند امام حسین طاغی و یاغی است و خارج بر امام وقت است و به حکم اسلام باید با او جهاد کرد ؟ همانطوری که عمر سعد می گفت : یا خیل الله ارکبی ، و بالجنة ابشری . و یا آنکه صرفا طمع و حرص بر دنیا بوده و یا صرفا جهالت و نادانی و عدم تشخیص بوده ؟ ظاهر اینست که عموم آنها خالی از يك نوع ایمان عامیانه نبوده اند یعنی در سر ضمیر ، کافر و منکر اسلام یا کافر و منکر امام حسین نبوده اند ، اما رؤسای آنها کرو کور رشوه و مقام بودند همانطوری که آن مرد به امام حسین گفت : اما رؤساؤهم فقد اعظمت رشوتهم و ملئت غرائرهم و این هم خود يك معمای عجیبی است در روح فرزند آدم که با عقیده خود مبارزه می کند و عملی می کند به حکم حرص و آز و دنیاپرستی که با عقیده و ایمان خودش سازگار نیست . مثلا در زمان ما کسانی هستند که واقعا نماز می خوانند و روزه می گیرند و يك نوع علاقه ای به قرآن دارند و در عین حال خادم اجانبند و حوادثی نظیر حادثه حمله به مدینه و یا حمله مغول به وجود می آورند ، مثل اینکه بین عقیده و عملشان فصل واقع شده و یا به عبارت دیگر تعدد شخصیت پیدا کرده اند . و اما مرؤوسین صرفا تابع روح تقلید و تبعیت کور کورانه از رؤسا بودند . ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراء نافاضلونا . خلاصه اینکه معمای قلوبهم معك و س یوفهم غدا مشهورة عليك در کربلا وجود داشته . به عقیده عقاد هر دو طرف ، عقیده و ایمان به آخرت داشته اند ولی عقیده و ایمان در يك طرف در روحی موجود بوده کریم و بزرگوار ، و در طرف دیگر در روحی بوده لنیم و پست ، آنها بالطبع ایده آلیست و صاحب هدف

بوده اند و اینها بالطبع منفعت پرست .

منشأ اختلاف آل علی (ع) و آل معاویه

علی که از جنبه تاریخی می توان خصومت آل علی (ع) و آل معاویه را توجیه نمود زیاد است . البته علت اصلی ، اختلاف طینت و سرشت آنها بود . مثل این بود که اینها دو سرشت بودند و روی همین جهت آل علی (ع) به ایمان و اخلاق و فضیلت پایند بودند و آل معاویه به منافع و جاه و مقام و مال و ثروت . مجموع علل را می توان گفت عبارت است از : اختلاف نژادی ، و خونخواهیها ، و سیاست یا رقابت سیاسی ، کینه شخصی ، اختلاف در طرز فکر و ادراک و احساسات . البته آل علی (ع) منزله بودند از بعضی از این امور ولی در آل معاویه همه این امور تأثیر داشت به علاوه احساس حسادتی که از کرامت آل علی (ع) و شرف مردمی آنها می کردند . ام یحسدون الناس علی ما ایتهم الله من فضله (۱) . عقاد می گوید] : (و كان هذا التنافس بينهما (حسین (ع) و یزید) یرجع الی کل سبب یوجب النفرة بین رجلین من العصبية الی التراب الموروثة ، الی السیاسة ، الی العاطفة الشخصية ، الی اختلاف الخلیقة و النشأة و التفکیرة] (۱) .

عنصر آل علی به حسب اصل فطرت و به حسب تربیت و حجرهائی که آنها را پرورش داده بود با عنصر اموی دو عنصر بود .

امیه و هاشم از قدیم با هم بر سرزعامت اختلاف کردند و امیه شکست خورد و به شام رفت . در اسلام هم ابوسفیان که از همه قریش زیرکتر بود ، تحت تأثیر عواطف کینه آمیز تا فتح مکه با پیغمبر مبارزه کرد و حال آنکه عقل او اقتضاء می کرد زودتر تسلیم شود . ابولهب هم که اینقدر مخالف پیغمبر بود ، چون شوهر خواهر ابوسفیان بود . (قصه ابوسفیان و عباس و فتح مکه) .

گویند روزی ابوسفیان - بعد از فتح مکه - چشمش به پیغمبر افتاد ، با خود گفت : لیت شعری بای شیء غلبنی (۲) ؟ رسول اکرم سخن او را شنید یا ضمیرش را خواند . آمد و دست به شانه اش زد و فرمود : بالله غلبتک یا ابا سفیان (۳) .

دشمنی ابوسفیان با اسلام

در غزوه حنین [ابوسفیان] همینکه هزیمت مسلمین را دید با خوشحالی گفت : ما اریهم یقفون دون البحر (۱) . و در جنگ شام وقتی که رومیها جلو می رفتند می گفت : ایه بنی الاصر (۲) و همینکه عقب می نشستند می گفت : ویل لبنی الاصر (۳) .

پیامبر برای تألیف قلب ، دخترش را تزویج کرد ، خانه اش را مأمن قرار داد ، او را در رأس مؤلفه القلوب قرارداد (ولی حکومت به او و پسرانش نداد ، همین قدر که تألیف قلب شده باشد نه اینکه قدرتی در اختیار آنها گذاشته شود) . در عین حال مسلمین از او اجتناب می کردند . او از این کار خسته شد و از رسول اکرم خواهش کرد که معاویه کاتب آنحضرت (نه کاتب وحی) بوده باشد . در قضیه خلافت آمد به در خانه علی (ع) و عباس . . . عقاد می گوید : علی فرمود : لا والله لا اريد أن تملأها عليه خيلا و رجلا ، و لو لا أننا رأينا أبابكر لذلك أهلا ما خليناها و اياه . (۱) (این جمله قطع نظر از همه چیز با جمله نهج البلاغه در همین قصه : شقوا امواج الفتن (۲) نیز منافات دارد . ثم ابنة قائلها يا اباسفيان ! ان المؤمنين قوم نصحة بعضهم لبعض ، و ان المنافقين قوم غششة بعضهم لبعض تتخاذلون و ان قربت ديارهم و أبدانهم . (۳) در روز اول خلافت عثمان گفت : يا بني امية ! تلقفوها تلقف الكرة . .

مقدمات ولایت عهد یزید

عقاد می گوید (ص ۲۹ - ۳۱) : معاویه قصدش این بود که خلافت را تبدیل به ملك اموی کند و در فکر زمینه برای یزید بود تا دید پیر شده و ممکن است بمیرد و این کار انجام نشود . به مروان حکم نوشت که از مردم بیعت بگیرد و چون خود مروان طمع در خلافت داشت اباہ کرد از این کار ، و دیگران را هم علیه یزید تحریک کرد . معاویه مروان را معزول کرد و بجای او سعید بن العاص را حکم داد و به او موضوع را نوشت . البته کسی به سخنش پاسخ موافق نداد . معاویه نامه هایی به امام حسین (ع) و عبدالله بن عباس و عبدالله زبیر و عبدالله جعفر نوشت و سعید را مأمور ایصال کرد که جواب بگیرد (و ظاهرا هیچکس جواب ننوشت) . به سعید نوشت : و أنتشد عزيمتك و تحسن نيتك ، و عليك بالرفق ، و أنظر حسينا خاصة فلا يناله منك مكروه ، فان له قرابة و حقا عظيما لا ينكره مسلم و لا مسلمة . .

و هو ليث عرين ، و لست آمنك ان ساورته ألا تقوى عليه . (۱) سعید رنجها در این راه برد که مردم را و بالاخص این چند نفر را راضی کند (و موفق نشد) . معاویه خودش به قصد مکه (ظاهرا و باطنا برای بیعت گرفتن برای یزید) به مدینه آمد و همین چند نفر را خواند و با نرمی و تعارف گفت : من ميل دارم که شما با یزید که برادر شما و ابن عم شماست بیعت کنید به خلافت ، و البته اختیار عزل و نصب با شما خواهد بود و همچنین جبايت و تقسيم مال و اسم خلافت از یزید باشد ! ابن زبیر گفت : بهتر اینست که تو یا مثل پیغمبر بکنی که هیچکس را معین نکرد و یا مثل ابوبکر بکنی که کسی از غیر فرزندان

پدر خود انتخاب کرد ، یا مثل عمر کار را به شورا واگذاری . معاویه ناراحت شد و روی خشونت نشان داد ، به او گفت : غیر از این هم سخنی داری ؟ گفت نه .

به دیگران گفت شما چطور ؟ آنها هم گفتند : نه . گفت : عجب ! شما از حلم من سوء استفاده می کنید . گاهی من در منبر خطابه می خوانم ، یکی از شما بلند می شود و مرا تکذیب می کند و من حلم می ورزم . قسم به خدا اگر یکی از شما در این موضوع سخن مرا رد کند از من سخنی نخواهد شنید تا آنکه شمشیر به فرقتش فرود آید : لئن رد علی أحدکم فی مقامی هذا لا ترجع الیه کلمة غیرها حتی یسبقها السیف الی رأسه ، فلا یبقین رجل الا علی نفسه . بعد به رئیس شرطه امر کرد که بالای سر هر کدام از اینها دو نفر مسلح بگذارد و دستور داد که هر کدام از اینها که در پای منبر من (با رسول خدا) قرابت و نزدیکی است و او را حقی است که احدی از مرد و زن مسلمان منکر آن نیست . . . و او شیر بیشه شجاعت است ، و از تو مطمئن نیستم که اگر با او درگیر شوی بتوانی بروی دست پیدا کنی] . خواهد سخنی به تصدیق یا تکذیب بگوید گردنش را بزن (۱) .

بعد از این مقدمه معاویه به منبر رفت و بعد از حمد و ثنای پروردگار ! [گفت] : این جماعت بزرگان مسلمین و نیکان مسلمین می باشند . هیچ کاری بدون رأی و نظر و عقیده اینها انجام نمی شود و بدون مشورت اینها کاری نباید انجام شود . اینها عقیده دارند که با یزید بیعت شود و خودشان هم بیعت کردند : هؤلاء الرهط ساده المسلمین و خیارهم لا یبرم أمر دونهم ، و لا یقضی الا علی مشورتهم و انهم قد رضوا او بایعوا لیزید ، فبايعوه علی اسم الله . فبايع الناس ! (۲) معاویه در عین حال می دانست که این بیعت اساسی ندارد ، لهذا وصیت کرد به یزید که بعد از مردنش از اینها بیعت بگیرد - به ترتیبی که در [(نفس المهموم) هست - ولی یزید که جوانی و بی تجربه بود و مستشارهائی مثل مستشارهای پدرش از قبیل ۱ - انتخاب آزاد ! بی شباهت به انتخابات زمان ما نیست (۱) هم می خواست یزید را به ولایت عهد نصب کند و هم می خواست از مردم بیعت بگیرد . در آنوقت قانونی نبود که اگر خلیفه کسی را در زمان حیات به ولایت عهد نصب کرد بعد از مردنش او خلیفه است - استثناء در مورد عمر عملی شد - ناچار می بایست پای مردم را هم به میان بکشند و از مردم بیعت بگیرند . بیعت آنروز مثل رأی دادن امروز بود یعنی عمل و انتخابی بود از مردم . معاویه به زور می خواست رأی بگیرد . در زمان ما نیز که حکومت به حسب قانون مشروطه است و کیل باید انتخاب شود ولی چماق بالای سر رأی دهنده ها است و چون تمدن بالا رفته و رأی نوشتن و

صندوق به میان آمده یعنی ابزارها عوض شده نه روحیه ها گاهی صندوق را می دزدند و رأیها را عوض می کنند .

عمر و عاص و زیاد و مغیره نداشت ، در عمل خشونت کرد و در نامه ای که به ولید بن عتبة بن ابی سفیان عامل آنوقت مدینه نوشت اینطور نوشت [: (خذ حسینا و عبدالله بن عمر و عبدالله بن الزبیر بالبیعة اخذا شديدا] ((۱) . ولید فرستاد دنبال مروان برای مشورت ، الی آخر .

استفاده امویها از الغاء عصبیت در اسلام

عقاد می گوید : از عجائب حیلہ های غریزه انسانی برای بقای خودش موضوع مبارزه امویها با هاشمیها است که به حکم اسلام که الغاء عصبیت کرده ، با آنها احتجاج می کردند و به همین وسیله خود را جلو انداختند .

جنگ تبلیغاتی معاویه با علویین

عقاد می گوید (ص ۳۷) : معاویه می دانست که به مال و سلاح بر علی (ع) و آل علی غالب است و در شهرت و احساسات مردم ، مغلوب . برای اینکه جلب آل علی کرده باشد هدایا و تحف زیادی برای آنها می فرستاد و از مال مضایقه نمی کرد و برای اینکه سمعه و عواطف را در مورد علی از بین ببرد و حکومت علی را در دلها زایل کند ، مبارزه تبلیغاتی و جنگ سرد می کرد ، دستور می داد در منابر و نمازها لعن کنند ، ولی این قسمت بیشتر سبب تنفر مردم از خود او شد . جعل حدیث هم یکی از وسائل تبلیغاتی بود .

قصه زینب بنت اسحاق

عقاد می گوید : اگر قصه زینب دختر اسحاق که بسیاری از مورخین نقل کرده اند راست باشد ، بر موجبات اختلاف بین حسین (ع) و یزید يك علت دیگر هم افزوده شده .

تربیت هاشمی و اموی در جاهلیت

عقاد می گوید (ص] : (۴۹) کان بنو هاشم يعملون فی الرئاسة الدینیة ، و بنو عبد شمس يعملون فی التجارة أو الرئاسة السیاسیة و هما ما هما فی الجاهلیة من الربا و المماکسة و الغبن و التطفیف و التزییف ، فلا عجب أن یختلفا هذا الاختلاف بین أخلاق الصراحة و أخلاق المساومة ، و بین وسائل الايمان و وسائل الحیلة علی النجاح (۱) (مقصود اختلاف تربیت این دو اسره است] (بعد می گوید : ریاست دینی بنی هاشم نظیر متولی گری کهان بی عقیده نبود .

. بلکه خود آنها بیش از هر کسی به احترام کعبه و به خدا ایمان داشتند . قصه قصد ذبح عبدالمطلب فرزند خود را اول دلیل بر این مطلب است .
 بعد می گوید : همین اخلاق عالی هاشمی بعد از ظهور نبوت به نحو کاملتری در اعقاب ظهور کرد به طوری که آل علی (ع) تا قرنهای بعد که انسان مطالعه می کند ، می بیند افرادی را که گویا علی کوچکی هستند (ذریه بعضها من بعض) . ابا عبدالله هم در عاشورا از حجور طابت و طهت نام برد .
 قصه علی اکبر و خواندن ابا عبدالله این آیه را (و آنگاه قصه یحیی بن عمر علوی را به عنوان نمونه ذکر می کند . (۱) **خلق هاشمی و خلق اموی** عقاد می گوید] : (و لم یکن لبنی امیه . . . و مناعم الحیاة) [(۲) بعد می گوید : حسین (ع) و یزید نمونه کاملی از دو فامیل بودند با این اختلاف که حسین (ع) واجد جمیع فضائل هاشمی بود ولی یزید صفات خوب امویها را نداشت . اخلاق معاویه فضیلت نبود ضمناً این نکته باید معلوم باشد که آن حلم و آن صبر در شرع [و از نظر] عقل فضیلت شناخته می شود که برای زندگی ابزار خلق نشده باشد بلکه مولود فضیلت طلبی و کمال طلبی و شرافت نفس باشد . آن صبر و حلمی که یک تاجر یا یک سیاسی برای رسیدن به مقصود انتخاب می کند فقط یک ابزار است و ارزش وسیله را دارد . آن ، کمال و علو نفس و ارزش ذاتی نفس و مقام انسانی و خلافت الهی شمرده نمی شود . این نکته بسیار مهم است . علیهذا اگر می گوئیم اخلاق خوب امویها ، فقط خوب مادی است . اخلاق زندگی و سیاسی امروز نیز از همین قبیل است . اخلاقی که ما کیاول می گوید و حتی اخلاق دیل کارنگی از همین قبیل است . این اخلاقها مولود اصولی عالی نیست مولود تجارت و سیاست و راه یافتن به زندگی است .

در [(راهنمای دانشوران] (جلد اول ذیل عنوان [(حیص بیص]) (شهاب الدین ابو الفوارس سعد بن محمد بن سعد بن صیفی معروف به ابن صیفی که از فقهاء شافعیه به شمار آمده) از ابن خلکان نقل می کند که نصرالله محلی (یا مجلی) گفت : در خواب علی بن ابی طالب را دیدم و گفتم : شما مکه را فتح کردید و گفت ید آنکس که به خانه ابوسفیان در آید آمن است و آنگاه آنها با فرزندان حسین کردند آنچه کردند . گفت مگر اشعار ابن صیفی را نشنیده ای ؟ گفتم نه . گفت از خودش بشنو . از خواب که برخاستم به خانه [(حیص بیص] (رفتم و خوابم را گفتم . بانگش به گریستن بلند شد و گفت این اشعار را دیشب نظم کردم و سوگند یاد کرد که آن را بر هیچکس نخوانده ام و آنگاه خواند :
 ملکنا فکان العفو منا سجیة { فلما ملکتم سال بالدم ابطح و حللتم قتل الاساری
 فطالما { غدونا علی الاسری فنعفو و نصفح فحسبکم هذا التفاوت بیننا } و کل

اناء بالذی فیہ ینضح (۱)

نسب شریف امام حسین (ع) و اثرش در قضیه عاشورا عقاد می گوید :
موضوع نسب امام حسین و محبت زائد الوصف پیغمبر اکرم را در تحلیل
قضیه کربلا نباید از یاد برد زیرا با این مقیاس کاملاً می توانیم بفهمیم که سپاه
یزید چگونه مردمی بدون ایده آل و منفعت پرست بودند و چگونه علی رغم
احترامی که برای امام حسین (ع) در دل قائل بودند عمل می کردند . این
خصوصیت است که آنها را صد در صد در ردیف مردم بی اصول و منفعت
پرست قرار می دهد . قصه هایی از محبت پیغمبر نسبت به امام حسین و
همچنین استدلال امام حسین به محبت پیغمبر نسبت به خودش [در تاریخ ثبت
است] .

جمله های امام حسین به ابوذر عقاد در ص ۶۴ در مقام بیان فصاحت امام
حسین جمله هائی را که به ابوذر فرموده نقل می کند : (یا عماه ان الله قادر
ان یغیر ما قد تری , والله کل یوم فی شأن , و قد منعك القوم دنیاهم و منعتهم
دینک , و ما اغناک عما منعوک ! و ما احوجهم الی ما منعتهم فاسئل الله الصبر و
النصر , و استعذ به من الجشع و الجزع , فان الصبر من الدین و الکریم , و ان
الجشع لا یقدم رزقا و الجزع لا یؤخر اجلا] (۱) . عقاد می گوید : و کان یوم
نذ فی نحو الثلاثین من عمره فکانما اودع هذه الکلمات شعار حیاته کامله منذ
أدرك الدنيا الی أن فارقها فی مصرع کربلا (۲) .

این اشعار را به آنحضرت نسبت می دهد : اغن عن المخلوق بالخالق { تغن
عن الکاذب بالصادق و استرزق الرحمن من فضله } فلیس غیر الله من رازق
من ظن ان الناس یغونه { فلیس بالرحمن بالوائثق (۳) و ایضا : لعمرک اننی
لا حب دارا { تكون لها سکینه و الرباب احبهما و أبدل کل مالی } و لیس لعاتب
عندی عناب (۱)

تربیت یزید و صفات روحی و اخلاق او (۱)

مادر یزید دختر مجدل کلبیه است که زندگی با معاویه و در شهر را کراهت
داشت و اشعار معروفی دارد :

لللبس عبائة و تقرعینی { احب الی من لبس الشفوف و بیت تخفق الا ریاح فیہ }
احب الی من قصر منیف . . .

و خرق من بنی عمی فقیر { أحب الی من علج عنیف (۲) معاویه آن زن را با
یزید پسرش به بادیه فرستاد و یزید در بادیه رشد یافت , لهذا اخلاق بادیه
نشینی و صحرانشینگی داشت . زبانش فصیح بود - یزید دیوانی دارد که چاپ
شده . این خلکان را می گویند از مریدهای فصاحت یزید است - و به شکار

علاقه فراوانی داشت (صید لهُو در اسلام و حکم صلاة مسافر در سفر لهُو) .
سوم اینکه به اسب سواری و مسابقه و تربیت حیوانات و مخصوصاً سگ
علاقه فراوانی داشت .

این صفات در يك مردی که قوی و نیرومند و صاحب ملکات فاضله باشد کمال
و موجب تکمیل قوای او می شود ولی در اهل تنعم و اعقاب سلالات و آقازاده
ها و اشراف زاده ها و شاهزاده ها سبب بطالت و اغراق در ترف و تنعم می
شود .

یزید روی خصلت فصاحت بدوی به معاشرت با شعراء و منادمت اهل اباطیل
علاقه فراوانی داشت آنهم از نوع اشعاری که در اسلام لغو و لهُو است (لان
یملا بطن الرجل قیحا خیر من ان یملا شعرا) (۱) غرق شدن در شعر و
خیال ضررهای زیادی دارد . شعر تا حدی از مظاهر جمال است ، آثار
اجتماعی مفیدی ممکن است داشته باشد . داستانها در این زمینه هست و به
همین دلیل که خوبی دارد بدی هم دارد . دربار هائی که دربار شعر و خلاعت
و لغو بوده بسیار فاسد بوده . خیلیها بوده اند که به واسطه يك شعر در دربار
امویها صله های فراوانی برده اند . (داستان ولید اموی و ابن عایشه ص ۷۵
مکتب تشیع) .

به هر حال شعراء و بطالها در دربار یزید مقامی داشتند و خودش هم در
وصف خمر و سایر چیزها اشعاری دارد ، از آنجمله : شمیسة کرم برجها
قعدننها } و مشرقها الساقی و مغربها فمی فان حرمت یوما علی دین احمد }
فخذها علی دین المسیح بن مریم . . .

۱- ترجمه : حکومت که در دست ما آمد عفو و بزرگواری روش ما بود و
چون به دست شما رسید خون در سرزمین ابطح جاری شد .
شما کشتن اسیران را روا شمردید ولی ما از اسیران گذشتیم و آنها را بخشودیم
. همین تفاوت میان ما و شما بس که از کوزه همان برون تراود که در اوست]

و از آنجمله : دع المساجد للعباد تسکنها } و اجلس علی دكة الخمار و اسقینا ان
الذی شربا فی سکره طربا } و للمصلین لا دنیا و لا دینا ما قال ربك ویل للذی
شربا } لکنه قال ویل للمصلینا . . . (۱) و از آنجمله است : لما بدت تلك
الرؤوس و أشرقت } تلك الشمس علی ربی جیرون صاح الغراب فقلت صح
أولا تصح } فلقد قضیت من النبی دیونی . . . (۲) و از آنجمله است اشعاری
که به اشعار ابن الزبیری ملحق کرد که مفصل است .
علاقه و افر یزید به شکار و تفریح مانع رسیدگی به کارهای مملکتداری و
سیاست بود و ناچار کارها در دست دیگران بود .

و اما علاقه او و سرگرمی او به بازی با حیوانات ، کارهای او را به صورت مسخره ای در آورده بود . نه تنها به اسب سواری و اسب دوانی علاقه وافری نشان می داد (این عمل در اسلام ممدوح است) او يك عدل بوزینه و یوز (فهادین) تهیه کرده بود با آنها سرخوش بود . يك بوزینه ای داشت که او را تعلیم کرده بود . بوزینه هم از هر حیوانی بهتر تعلیم قبول می کند . (قصه بوزینه و وزارت) به او کنیه ابوقیس داده بود (عرب به حیوانات لقب و کنیه می دهد .) من ذاك ام عریط للعقرب { وهكذا ثعاله للثعلب (۱) به جعل می گوید ابو جعرانه و احیانا به حیوان شخصی ممکن است علم شخصی بدهد . یزید يك کنیه شخصی به این میمون داده به نام ابوقیس) . به این حیوان لباس ابریشم و حریر و دیبا و جامه های زربفت می پوشید و او را در مجلس شراب خویش حاضر می کرد . (بنام غیرت ندمای یزید را و حتما بسیاری از امرای و حکام در آن مجلس حاضر می شده اند !) از طرف دیگر ماده الاغ چابکی داشت و گاهی ابا قیس که تعلیم داده شده بود سوار آن ماده الاغ می شد و در مسابقه اسبها شرکت می کرد . خودش خیلی علاقه داشت که ابا قیس برنده مسابقه بشود (و شاید هم احیانا سوار کارها به خاطر یزید عمدا ماده الاغ را جلو می انداختند) .

این اشعار یزید (۲) در این زمینه است : تمسك أبا قیس بفضل عنانها { فلیس علیها ان سقطت ضمان ألا من رای القرد الذی سبقت به { جیاد امیر المؤمنین أتان (۳)

این بود شمه ای از اخلاق یزید ، و معاویه می خواست او را برگردن مسلمین سوار کند .

وضع حکومت یزید صورتی داشت که قابل صلح و معاهده و معاهده نبود . امام مجتبی با معاویه قرارداد صلح بست . معاویه عقل و خلقی داشت که می توانست تا حدودی حفظ ظاهر بکند و جز در مواردی که برای ملك و سیاستش خطر بود رعایت ظواهری را بنماید . ولی وضع یزید تجاهر به فسق و تجاهر به رذالت و پستی و تجاهر به عیاشی بود . اگر هم از ناحیه امام حسین و به نام اسلام و قرآن قیامی نمی شد و [طومار] حکومت یزید را در ظرف سه سال در هم نمی پیچید و چند سال طول می کشید ، ممکن بود قیام دیگری علیه یزید شود که عنصر اسلامی هم نداشته باشد و آنوقت خطر مواجه عالم اسلام می شد .

به قولی مردن یزید در يك مسابقه ای واقع شد که با میمونی - و شاید همان ابو قیس بوده - گذاشته بود . قیام اهل مدینه تنها سببش شهادت امام حسین نبود ، سبب دیگرش وضع ناهموار یزید بود : عبدالله بن حنظله با عده ای به نمایندگی

اهل مدینه آمد به شام , اوضاع را طوری ناراحت کننده دید که گفت : والله ما خرجنا على يزيد حتى خفنا أن نرمى بالحجارة من السماء . ان رجلا ينيكح الامهات والبنات والاخوات , و يشرب الخمر , و يدع الصلاة , والله لو لم يكن معي أحد من الناس لابلت الله (١) فيه بلاء حسنا . (٢)

بعضی گفته اند به [(ذات الجنب)] (مرد در سن ٣٧ سالگی . (١) احتمال داده می شود که افراط در شراب و لذات , کبدش را از بین برده بوده . یزید در کودکی در بادیه مرض آبله گرفت و آبله رو بود . عقاد می گوید : و سیم و بلند قامت بود . همچنین می گوید : یزید به مسابقه و مطارده علاقمند بود ولی بیشتر جنبه لهوی داشت نه جنبه جدی و شجاعانه .

یزید شخصا خصلت شجاعت و تهور عربی را که بعضی از آباء مادریش مثل عتبه و ولید عمویش و شیبیه داشتند نداشت و به تمام معنی مردی مهمل و عیاش و سبکسر بود و لهذا در یکی از جنگهای زمان معاویه که معاویه سپاه سفیان بن عوف را برای جنگ قسطنطنیه یا برای فتح قسطنطنیه فرستاد یزید تمارض و تناقل کرد تا سپاه حرکت کرد و بعد هم شایع شد که سپاه دچار مرض و قحطی شدند . خبر به یزید عیاش رسید . این شعرها را گفت : ما أن أبالی بما لاقت جموعهم { بالفرقدونة من حمى و من موم اذا اتكأت على الانماط مرتقفا } بدیر مران عندی ام کلثوم (٢) معاویه وقتی شنید قسم خورد که یزید را به سپاه ملحق می کنم برای رفع عار شمانت .

از اینجا دو نکته معلوم می شود : الف - روی کار آمدن یزید که هیچگونه , لیاقتی نداشت , نه لیاقت خلافت و نه لیاقت ملکداری و سیاست , صرفا معلول فساد تدریجی اخلاق مسلمین در آن عهد بود . معاویه اگر لیاقت خلافت نداشت ولی لیاقت سیاست و ملکداری داشت .

ب - فرق ظاهری دیده می شود بین عمر و معاویه که عمر حاضر نشد عبدالله پسرش را انتخاب کند و یا جزء شورا قرار دهد و گفت : عبدالله در تدبیر منزل خودش عاجز است , ولی معاویه علی رغم عقیده خودش به عدم لیاقت یزید , زمام کار را به دست او سپرد .

قلوبهم معك و سیوفهم عليك

فرزدق به امام گفت : (قلوب الناس معك و سیوفهم مع بنی امیه , و القضاء ينزل من السماء , والله يفعل ما يشاء) . (١) مجمع بن عبید عامری (٢) گفت : (أما أشراف الناس فقد اعظمت رشوتهم و ملئت غرائرهم , فهم الب واحد عليك , و أما سائر الناس بعدهم فان قلوبهم تهوى اليك و سیوفهم غدا مشهورة عليك) . (٣) ایضا بشر بن غالب در ذات عرق به نقل نفس

المهموم ص ۹۳ .

فرزدق نظر عامة را گفت , عامه ای که محکوم روش کبراء و رؤساء بودند و از خود اراده ای نداشتند ولی مجمع بن عبید تجزیه کرد اشراف بی ایمان را از عامه مؤمن ضعیف تابع صفت مقلد مسلک که طبق منطق قرآن کریم هر دو در آتشند . در حقیقت معنای جمله فرزدق اینست که دل اینها با تو است ولی دلشان هیچ کاره است , حاکم معزول است ولی شکمشان با دشمنان تو است و اینها هم بنده شکمنده و به امر شکم با دل خودشان می جنگند , قبل از اینکه با تو بجنگند , با سپاه شکم به جنگ دل خودشان رفته اند و ضمیر خود را مجروح کرده اند . اجمالا معلوم می شود که ممکن است بشر دلش حق را بخواهد و آرزو کند و در عین حال علی رغم عشق و علاقه اش قدم بردارد و به روی محبوب خودش خنجر بکشد .

می گویند مأمون شیعه امام کش بود . عموم مردم حق را دوست دارند يك نوع دوستی کاذبی یعنی دوستی بی ریشه ای . نظیر اشتهای کاذب و اشتهای صادق , و نظیر صبح کاذب و صبح صادق . تعصی الاله و أنت تظهر حبه (۱) . .

فرق انصار و مشاورین معاویه با انصار و مشاورین یزید (۱)

[(عقاد) اعوان معاویه را که عقلا بودند انصار الدول و بناء العروش می

خواند ولی انصار یزید را جلادین می خواند . می گوید] : (فکان أعوان

معاویة ساسة و ذوی مشورة , و کان أعوان یزید جلادین و کلاب طراد فی

صيد کبیر] (۲) . یزید عادت داشت که سگهایی را به دنبال شکار بیگناهی

بفرستد .

عقاد اعوان یزید را بالاتر از دنیاپرست و هوادار دنیا می خواند . مثلا عمر و

عاص و کلیه زیر کان دور و بر معاویه هواخواه دنیا بودند , ولی سران اعوان

یزید يك عده ای بودند که فطرت بشری آنها به کلی مسخ شده بود .

اخلاق و صفات شمر و عبید الله و مسلم بن عقبه هر يك از این سه نفر يك

نقصی در بدن یا در نسب داشتند و روی قاعده روانشناسی هر کسی که نقصی

دارد می خواهد هر طور شده آن نقص را جبران کند و فعالیت زیادی می کند (

۱) و احیانا جبران نقص خود را در پائین آوردن و منکوب نمودن دیگران می

خواهد بنماید تا تعادل برقرار شود . درباره شمر گفته اند : کان أبرص کریه

المنظر , قبیح الصورة و کان یصطنع المذهب خارجی (چون در سایه این

مذهب بهتر می شود از اجتماع انتقام گرفت) یحارب بها علیا و أبناءه , و لکن

لا یتخذ حجة لیحارب بها معاویة و أبناءه . (۲) درباره مسلم بن عقبه گفته اند

: كان أعور أمغر , ثائر الرأس , كأنما يقلع رجله من وحل اذا مشى . (٣)
 درباره عبیدالله گفته اند : كان متهم النسب فى قریش (عرب به افتخار نسبی
 قطع نظر از حلال زاده بودن اهمیت زیادی می داد) لان أباه زیادا كان مجهول
 النسب فكانوا یسمونه زیاد بن أبیه . ثم ألحقه معاوية بأبى سفيان القصة . . . و
 كانت أم عبیدالله جارية مجوسية تدعى مرجانة (ظاهرا ایرانی بوده و شاید در
 مدت ولایت فارس او را پیدا کرد) فكانوا یعیرونه بها و ینسبونه اليها , كان
 الكن اللسان لا یقیم نطق الحروف العربية , فكان اذا عاب الحرورى من
 الخوارج قال [(هروری) فیضحك سامعوه , و أراد مرة أن یقول : اشهروا
 سیوفکم فقال : افتحوا سیوفکم فهجاه یزید بن مفرغ : (٤)
 و یوم فتحت سیفك من بعید } أضعت و كل أمرک للضیاع (١) مسلم بن عقیل
 درباره اش گفت : (و یقتل النفس التي حرم الله قتلها على الغضب و العداوة و
 سوء الظن و هو یلهو و یلعب كأنه لم یصنع شیئا) [(٢) (موت وجدان) .
 عبیدالله در وقعه کربلا فقط ٢٨ سال داشت .
 یزید به واسطه امتناعی که زیاد از بیعت گرفتن اهل بصره برای یزید کرد , از
 زیاد و پسرش بدش می آمد (٤) و این هم يك علتی بود برای اینکه عبیدالله
 کوشش بیشتری در خدمت بکند و بیشتر اظهار اخلاص بکند اما عمر بن سعد
 صرفا کور و کر طمع منصب , پول و لذت بود .

اباء حسین (ع) از بیراهه رفتن

در [(نفس المهموم)] است (ص ٤٠) : فقال له اهل بيته : لو تنكبت الطريق
 الا عظم كما فعل ابن الزبير كيلا يلحقك الطلب , فقال : لا والله لا افارقه حتى
 يقضى الله ما هو قاض . (١) این هم يك نمونه است از روح شجاعت و
 فروسیت و مردانگی اسد اللهی .
 این زیاد بعد از تنها ماندن مسلم تصمیم گرفت نماز را در مسجد بخواند .
 گفت : (برئت الذمة من رجل من الشرطة و العرفاء و المناكب - رؤوس
 العرفاء - و المقاتلة صلى العشاء الا فى المسجد . (٢) معنای [(مقاتل)]
 سرباز است , شرطه و شرطی که جمعش شرط است : و هم الطائفة من خيار
 أعوان الولاية و فى زماننا هم رؤساء الضابطة (منجد] . (عرفاء) جمع
 عريف است : القيم بأمر القوم . (١) مناكب جمع منكب است به معنای عريف
 , و در اینجا رؤساء آنها مراد است .
 کراهت اباعبدالله از شروع به قتال بعد از آنکه امام حسین (ع) و [(حر)] به
 نینوا رسیدند و نامه عبیدالله رسید که : (اما بعد فجعجع بالحسين حتى یبلغك
 کتابی و یقدم عليك رسولی , فلا تنزله الا بالعراء فى غير حصن و على غير

ماء] ((۱)) زهیر پیشنهاد کرد که الان با اینها بجنگیم . ابا عبدالله فرمود [()
أنى أكره ان ابدأهم بالقتال] ((۲)) . امام حسین یکی از مبادی و اصولش عدم
شروع به جنگ بود . (قصه علی (ع) و کشتن کرب بن الصباح و خواندن
آیه : الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص لو لم تبدأ و ناما بدأناکم)

مأموریت یافتن عمر سعد ص ۱۱۴ : و كان الديلم قد ثاروا على يزيد بن معاوية
و استولوا على دستبى بارض همدان , فجمع لهم عبيدالله بن زياد جيشا (۳) . .
معلوم می شود که فرمان جنگ با [(دیلم)] را عبيدالله در زمان حکومت
بصره (فقط) قبل از آمدن به کوفه به عمر سعد داده بود .
کراهت باطنی مردم از رفتن به جنگ حسین (ع) ص ۱۱۶ : و كان جنود
الجيش (مثل اینکه هسته جيش کربلا همانهایی بودند که آماده رفتن به غزو دیلم
بودند) يستلون منه و يتخلفون بالكوفة , فندب عبيدالله رجلا من اعوانه - هو
سعد بن عبد الرحمن المنقرى - ليطوف بها و يأتيه بمن تخلف عن المسير لقتال
الحسين , و ضرب عنق رجل جىء به .

و قيل انه من المتخلفين فاسرع بقيتهم الى المسير] ((۱)) .
اگر همین کشتارهایی که اهل کوفه در موافقت و تبعیت ابن زیاد دادند در
مخالفت با او می دادند بلکه اگر ده يك این کشتار را می دادند موفق می شدند و
به آرزوی دل خود که سقوط بنی امیه بود نائل می شدند , ولی مثل اینکه
مستسبع و خود باخته بودند نمی توانستند خود را جمع و جور کنند و به کار
خود نظم بدهند . درباره [(هانی)] گفته اند که چندین هزار نفر مسلح موافق
داشت . عجب اینست که ابن زیاد با يك تهور همه آنها را مرعوب می کرد .
ابن زیاد که از شام یا بصره با خود سپاهی نیاورده بود .

فلسفه قیام حسینی

عقاد می گوید : . . . انما الحكم فى صواب الحسين و خطئه لامرين لا يختلفان
باختلاف الزمان و اصحاب السلطان , و البواعث النفسية التى تدور على طبيعة
الانسان الباقية و النتائج المقررة التى مثلت للعيان باتفاق الاقوال . . .
[(عقاد)] علل و بواعث نفسی را اینطور توضیح می دهد : اولاً ملك يزيد
ثابت و محکم و پابرجا نبود - مثل ملك معاويه - به جهت اینکه تنها مغیره بن
شعبه حاکم آنوقت کوفه که از حکومت عزل شده بود این پیشنهاد (ولایت
عهدی یزید) را کرد و خود معاویه باور نمی کرد , با زیاد مشورت کرد او
هم صلاح ندید (لا اقل حاضرا) . مروان حکم سخت مخالف بود و خودش
طمع داشت و حتی در فکر شورش افتاد و بعد با ماهی هزار دینار برای خود و

صد دینار برای دوستان قانع شد . سعید پسر عثمان از معاویه گله کرد که پدر و مادر و خود من از یزید و پدر و مادرش بهترین هستیم و بعد هم با دریافت ولایت خراسان راضی شد و رفت . پس این حکومت استقرار نداشت بذاته . ثانیاً دولت یزید از ابتدا بناء کارش بر سب علی (ع) و آل علی بود و اگر حسین (ع) بیعت می کرد ناچار بود وفا کند و این خود امضاء این سنت سیئه بود و نسل بعد نسل مورد قبول واقع می شد . (حکومت یزید از معاویه صد درجه بدتر بود زیرا سر به رسوائی زده بود) .

اما راجع به نتایج این حرکت : اولاً خود یزید نتوانست آب خوشی از گلویش فرو برود . حادثه مدینه دنبال حادثه کربلا بود . عبدالله بن زبیر وسیله تبلیغاتی خوبی یافت و قضیه مکه واقع شد .

بعدها [(یالثارات الحسین) ستاری بود که در تمام مدت شصت ساله بعدی بنی امیه همواره حکومت اموری را می لرزانید . لهذا بعضیها مثل مارتین آلمانی سیاست حسینی را از اول متوجه همین هدفها می دانند .

عقاد راجع به حرکت دادن نساء و اطفال می گوید] : (. . . انما یبدو الخطاء فی هذه الحركة حين تنظر اليها من زاوية واحدة ضيقة المجال قريبة المرمى , و هي زاوية العمل الفردي الذي يراض باساليب المعيشة اليومية و يدور على النفع العاجل للقائمين به والدا عين اليه] (. . .) (۱) می گوید مسلم قادر بود خیلی کارها از قبیل کارهای ابن زیاد بکند , مالهایی بگیرد و ببخشد و بکشد , ولی برخلاف اصولی بود که پیروی می کرد .

مسلم در حالی که آماده کشته شدن بود وصیت کرد هفتصد در هم قرض دارم , زره و شمشیرم را بفروشید و ادا کنید ! (مسلم در فکر صاف کردن مال مردم هم در دوره چند روزه حکومت خودش نیافتاد با اینکه فرمان حضرت به منزله اجازه سهم امام هم بود !) .

کلمه کربلا

می گویند کربلا در اصل [(کور بابل)] بود .

روحیه اصحاب امام حسین و عشق صادق آنها و اینکه آنها

مرگ را [(ایثار و اختیار)] کردند

این خصوصیت در میان همه شهداء کربلا بوده که آثروا الموت یعنی اختیارا

مردن را بر زندگی ننگ آور ترجیح دادند . احدی نبود که راه نجات نداشته باشد . گاهی اتفاق می افتد که جمعیتی مرد یا زن و مرد و اطفال ناگهان در جائی گرفتار می شوند و به وضع بسیار فجیعی کشته می شوند , ولی خصوصیت حادثه کربلا در میان حوادث فجیع دیگر جهان اینست که همه آنها با آنکه راهی برای نجات داشتند منتها با قبول ذلت و بی ایمانی , طریق ایمان و فدا و ایثار و تعظیم حق را ترجیح دادند . آنها جمال اخلاق و زیبایی شهادت و کمال عبودیت را درك کرده بودند . قضیه امان عباس بن علی (ع) و قصه محمد بن بشر الحضرمی و حل بیعت کردن سید الشهداء از عموم و قضیه قاسم و قضیه غلام سیاه , همه گواه موت اختیاری است .
خصوصیت دیگر صحابه ابا عبدالله این بود که خودشان را قبل از شهادت حضرت و بنی هاشم به شهادت رساندند و این , دلیل بر کمال ایمان اینها به قائدشان بود .

اصحاب ابا عبدالله نه برای مزد و اجرت می جنگیدند و نه از ترس و بیم , فقط برای ایمان و عقیده و حریت می جنگیدند .
از عجائب اینست که در هیچ موطنی اینها در مقام عذر و توجیه برای تسلیم و سلامت بیرون آمدن برنیامدند . عقاد می گوید (ص ۱۵۷) : و لم یخطر لا حد منهم ان یزین له العدول عن رأیه ایثارا لنجاتهم و نجاته , و لو خادعوا انفسهم قليلا لزینوا له التسليم و سموه نصيحة مخلصین یریدون له الحیاة (۱) آنطور که ابن عباس و دیگران کردند - و لیکنهم لم یخادعوا انفسهم و لم یخادعوه وراء اصدق النصيحة له ان یجنبوه التسليم و لا یجنبوه الموت , و هم جميعا علی ذلك (۲) , با آنکه عیال و اطفال را می دیدند و عاقبت آنها را می دانستند و این خیلی عجیب است و دلیل بر اینست که مکتب حسینی مکتب عشق بود . مناخ رکاب و منازل عشاق .
شود آسان به عشق کاری چند { که بود نزد عقل بس دشوار

منطق ابن عباس و منطق امام حسین (ع)
منطق ابن عباس منطق سیاست و بازی سیاسی بود , منطق عقل و دها و رعایت مصالح نفس خود بود . او با منطق عقلی , صحیح می گفت که : انی اتخوف علیک فی هذا الوجه الهلاك , ان اهل العراق قوم غدر (۱) پس توهم با آنها سیاست بازی و غدر کن - اقم بهذا البلد فانك سید اهل الحجاز , فان كان اهل العراق یریدونك كما زعموا فلینفوا عدوهم (۲) خودشان بروند دم چك , اگر کشته شدند که به جهنم , اگر غالب شدند و مهیا شد تو برو . درست این منطق , منطق سیاسیون نفعی است نه منطق شهدا - ثم اقدم علیهم , فان ابیت

الا ان تخرج فسر الى اليمن فان لها حصونا و شعابا , و لا بيك بها شيعة . (٣)
 (معنای کلام ابن عباس اینست که اگر اهل عراق حاکمشان را بیرون نکردند و
 اهل جهاد نبودند توهم آنها را رها کن . این منطق منطق معامله است . منطق
 امام نه منطق غدر و کید بود و نه منطق معامله و همکاری انتفاعی , صرفا
 منطق ایثار و عقیده و شهادت در راه عقیده بود . بشر یا منطق مکر دارد مثل
 اغلب سیاسیون دنیا , یا منطق معامله دارد مثل احزاب سیاسی امروز , یا
 منطق فدا و عقیده دارد مثل نواذر خلقت از قبیل امام حسین علیه السلام .
 فقال له الحسين يا ابن عم اني اعلم انك ناصح مشفق (١) برای شخص من و
 مصالح شخص من - ولکنی قد اذمعت و اجمعت علی المسیر . (٢) مقصود
 حضرت این نیست که گفتاری از روی حسن نیت است ولی من این مقدمات و
 نتایج را قبول ندارم , بلکه مقصود اینست که این مقدمات و نتایج برای کسی که
 بخواهد , از این راه برود و اهل معامله و معاوضه باشد درست است ولی راه
 من این راه نیست و منطق من منطق درد عقیده داشتن و درد خیرخواهی داشتن
 است . درد طبیبی است که از غم مریضها رنج می برد .
 عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم . راه من راه شهادت است . منطق شهید
 منطق دي گری است غیر از منطق عقلی عملی انتفاعی . معنای ان الله شاء ان
 يريك قتيلاً اینست که خدا از تو روح شهادت می خواهد ان لك درجة لن تنالها
 الا بالشهادة .

صفاتى که از ابا عبدالله در کربلا ظهور کرد

صفاتى که از ابا عبدالله در روز عاشورا ظهور کرد عبارت بود از : ١ -
 شجاعت بدنى ٢ - قوت قلب و شجاعت روحى ٣ - ایمان کامل به خدا و پیغمبر
 و اسلام ٤ - صبر و تحمل عجیب ٥ - رضا و تسلیم ٦ - حفظ تعادل و هیجان
 بیجانکردن و يك سخن سبك نگفتن نه خودش و نه اصحابش ٧ - کرم و
 بزرگواری و گذشت ٨ - فداکاری و فدا دادن .

فلسفه جنگ نور و ظلمت در میان بشر

ص: [١٦٢) فجيرة كربلا كانت قديما من معاهد الايمان بحرب النور و الظلام
 , و كان حلولها اناس يؤمنون بالنضال الدائم بين اورمزد و اهرمان (١) (دو
 علم افراشت اسپید و سیاه . . .) و لكنه كان فى الحقيقة ضربا من المجاز و فنا
 من الخيال . و تشاء مصادفات التاريخ ان لاترى هذه البقاع التى آمنت باورمزد
 و اهرمان حربا هى اولى ان تسمى حرب النور و الظلام من حرب الحسين و
 مقاتليه (١) (فلسفه اینکه امام حسین در نزدیک ایران مدفون شد) . و هى

عندنا اولی بهذا الاسم من حرب الاسلام و المجوسية فى تلك البقاع و ماوراء ها من الارض الفارسية , لان المجوسى كان يدافع شيئا ينكره , خفى دفاعه شىء من الايمان بالواجب كما تخليه و راه .

(۲) (شاميون تا حدى نسبت به آل على از روى عقیده مخالفت می کردند . قصه عصام بن المصطلق شاهد این مدعا است) و لكن الجيش الذى ارسله عبید الله بن زیاد لحرب الحسين كان جيشا يجارب قلبه لا جل بطنه , او يجارب ربه لاجل واليه (۳) (و حتى مشركين بدر و احد هم غير رؤسائشان روى عقیده می جنگیدند) .

روحیه اصحاب ابن زیاد

و ركب اناسا منهم الفرع الدائم بقية حياتهم (۱) (چون عقیده و وجدانش ضد عمل خودش بود و دائما وجدانش به او القاءاتی می کردند مثل بسیاری از کسانی که گرفتار عذاب وجدان می شوند و فریاد می زنند : مرا بکشید ! این وجود ننگین را از بین ببرید ! دیوانگی بسر بن ارطاة در آخر عمرش شاید از همین قبیل بوده . آن فرشته مأمور عذاب اینگونه افراد همان وجدان خود آنها است) لانهم عرفوا الاثم فيما اقترفوا عرفانا لا تسعهم المغالطة فيه (۲) . . .

خبث باطنی اصحاب عمر سعد جبن و طمع نمی توانند وقایع جنایت آمیز کربلا را توجیه کنند و کینه شخصی نیز اگر علاوه شود همچنین , زیرا کینه شخصی در کار نبوده . امام حسین هم در عاشورا فرمود : آیا حلالی را حرام و حرامی را حلال کرده ام - که از روى عقیده با من [- ۱ و بر پاره ای از آنان در بقیه عمرشان وحشتی دائمی چیره گشته بود] .

[- ۲ زیرا آنان به خوبی فهمیده بودند که گناهی بزرگ مرتکب شده اند به طوری که نمی توانستند مغالطه کنند و خودشان را گول بزنند] .

۱۶۵ جنگید ؟ - یا مالی را برده ام و خونی را ریخته ام - که روى عداوت شخصی با من بجنگید ؟ - جبن و طمع نمی توانند مثله و تنکیل و کشتن طفل صغیر و آب بستن و اسب تاختن را توجیه کند . باید گفت در طینت امثال شمر يك نوع خبث ذاتی و کینه با حقى وجود داشته و با هر عمل جوانمردانه مخالف بودند .

نظم در اصحاب سید الشهداء مطابق نقل عقاد (ص ۱۸۴) نظمی در کار اصحاب سید الشهداء بود از این جهت که بعضی خودشان را وقایه و سپر امام حسین قرار می دادند و تا او می افتاد فوراً آن جا (خلا) پر می شد . گاهی شعرا در بیان خود می گویند : آرزویم اینست که يك لحظه محبوب خود را ببینم و بمیرم , آرزویم اینست فلان مقصودم حاصل شود و بمیرم . به قدری

يك موضوع جالب می شود که حاضرند تمام زندگی را و تمام امتداد زمان را در يك لحظه جمع کنند ولی با آن کیفیتی که می خواهند . از حیات , کیفیت حیات را می خواهند نه کمیت آن را . (این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست . . .) . اصحاب ابا عبدالله از کمیت حیات گذشتند و همه حیات را و خوشیهای حیات را - خوشیهای که فقط عده معدودی از صاحبان روحیه عظیم آن را درك می کنند - در يك نصف روز به علاوه يك شب جمع کردند برای خود . خدا می داند که چه عظمت و جلال و زیبایی و جمالی داشته آن فداکاریها و آن به خاک افتادن ها ! انسان نصف روز زنده بماند ولی غرق در آن حالت معنوی باشد برتری دارد بر هزار سال زندگی حیوانی که جز خوردن و خوابیدن کیفیتی ندارد .

بعضی گفته اند ما طالب عرض عمریم نه طول عمر . عرض عمر کیفیت عمر است . عرض عمر هم در نظرها مختلف است , از نظر بعضیها شکمخوارگی و مستی و قمار و باده گساری است و از نظر بعضی حریت و استقلال و زیر فشار نبودن و عشق معنوی و الهی است [. (موسولینی) می گفت : انسان يك سال مثل شیر زندگی کند بهتر است از اینکه صد سال مثل گوسفند زندگی کند , ولی گفت : این گفته را پنهان کنید . عرض عمر در نظر موسولینی شیری و درندگی بود و در نظر علی (ع) مثلا عبادت و خدمت به حقیقت بود .

شجاعت اصحاب ابا عبدالله و اعمال حاکی از عقب نشینی لشکر عمر سعد کارهائی سپاه عمر سعد در کربلا کردند که می نمایاند واقعا در مقابل این عده قلیل عاجز ماندند . از آن جمله :

۱ - سرباز زدن از جنگ تن بتن و دست به تیراندازی زدن .
۲ - حمله کردن از پشت خیمه ها برای اینکه خیمه ها را بسوزانند و یا از پشت خنجر بزنند .

۳ - دستور عمر سعد در مقاتله با شخص سیدالشهدا که گفت : هذا ابن قتال العرب و دستور او که مانع صحبت کردن حسین (ع) بشوند .
اعمال دنائت ما بانه لشکر عمر سعد دنائتهائی که اصحاب یزید به خرج دادند که از قانون جنگ و فروسیت به کلی دور بود : ۱ - منع آب (نه تنها بر حریف بلکه بر اطفال و کودکان) .

۲ - کشتن اطفال , خصوصا در برابر دیدگان مادر و خواهر و عمه , نظیر قضیه طفلی که له قرطان . (۱) - ۳ - برهنه کردن بدن امام حسین به واسطه طمع در لباسهای آن حضرت .

۴ - ریختن به سرزنها و کندن حلی و زیور از بدن آنها .

- ۵ - سنگباران و تیر باران کردن آن عده قلیل .
- ۶ - شماتت‌های لاذع (۲) .
- ۷ - سر شهید به گردن اسب آویختن .
- ۸ - سب و دشنام .
- ۹ - اسب تاختن بر بدن آن حضرت .
- ۱۰ - تتگ گرفتن بر اسیران و زدن آنها و سوار کردن آنها بر شتران بی‌جهاز .

- ۱۱ - غل کردن بیمار (امام سجاد علیه السلام) .
- ۱۲ - مقابل کردن سرها و اسراء .
- ۱۳ - جای بد به اسیران دادن .
- ۱۴ - شماتت به اسیران داغ‌دیده .
- ۱۵ - جسارت به سر مقدس و دندانهای مقدس .
- ۱۶ - کشتن زن (مادر و هب) .
- ۱۷ - عبور دادن اسیران از قتلگاه (اگر به تقاضای خود اسیران برای وداع نبوده) .

- ۱۸ - آتش زدن به خیام در شبی که اسرا باید هنوز بمانند و بسر برند .
 - ۱۹ - نان و غذا ندادن به اطفال به طوری که اطفال معصوم از دست مردم نان و خرما می‌گرفتند و ام‌کلثوم مانع می‌شد .
- سه عمل یزید که موجب زوال ملك اموی شد (و مخصوصا اثر عظیم حادثه کربلا) ص: ۲۱۶ (لقد كانت ضربه كربلا و ضربة مدينة و ضربة البيت الحرام اقوى ضربات امية لتمكين سلطانهم و تثبيت بنیانهم و تغليب ملكهم على المنكرين و المناز عين , فلم ينتصر عليهم المنكرون و المناز عون بشيء كما انتصروا عليهم بضربات ایدیهم , و لم يذهبوا بها ضاربين حقيقة حتى ذهبوا بها مضروبين الى آخر الزمان , و تلك جريرة يوم واحد هو يوم كربلا فاذا بالدولة العريضة تذهب في عمر رجل واحد مدیدالایام (۱) (و شاید اگر حادثه کربلا نبود به اندازه ملك بنی العباس دوام پیدا می‌کرد) . . .

پاداش سیدالشهدا در دنیا و فلسفه تعظیم عاشورا

- ص: ۲۲۴ (و تسدید العطف الانسانی منا فرض من اقدس الفروض علی الناظرین فی سیر الغابریین (۱)) (فلسفه عزاداری سید الشهداء و پاداشی که باید تاریخ بدهد) لان العطف الانسانی هو کل ما یملك التاريخ من جزاء و هو الثروة الوحيدة التي يحتفظ بها الخلود (۲) (فلسفه تذکر سیدالشهدا از يك جنبه مربوط به ما است که از يك سرچشمه فیض استفاده می‌کنیم , از طرف دیگر

تقدیری از شهدا و شهادت است ، و از طرف دیگر يك فریضه تاریخی و يك وظیفه اجتماعی در برابر اجتماع است . . .) .
منفعت فردی عامل تنازع و تضارب و قبض و استخدام اجتماع است ، و حس
منفعت عمومی و به عبارت دیگر اصول عالی اخلاقی انسان عامل حفظ و
تعاون و افاضه و اعانه است . پس اصحاب خیر عموم ، خدام واقعی اصول و
نوامیس اجتماعند و از همین جهت است که اجتماع از آنها تقدیر می کند .

[۱- ترجمه : در پستی یاوران او (یزید) همین بس که در کربلا به جهت
اعتقادی که به کرامت و حق آنحضرت داشتند از مقابله رو در رو با آنحضرت
می هراسی دند ، ولی پس از شهادت لباس او و زنائش را در میان اموال
غارت شده بیرون می آوردند . و اینان اگر به دین او و رسالت جدش هم کافر
بودند این عمل آنها در مذهب مردانگی پستترین کار بود] .
۱- عقاد ، ص [۱۸ . ما خاندانی هستیم که مکر و حيله را ناخوشایند می
داریم] .

۲- سرمایه سخن ، جلد دوم [. ایمان از ترور جلوگیری کرده است] .
۱ - سوره احزاب ، آیه [۶۷ . پروردگارا ما از سروران و بزرگان خود پیروی
کردیم و آنها گمراهمان کردند] .

۱ - سوره نساء ، آیه [۵۴ ترجمه : بلکه (یهود) نسبت به مردم (مسلمین)
حسد می ورزند به خاطر آنچه که خدا از فضلش به آنها عطا کرده است] .
۱- ترجمه : و این درگیری میان آن دو (حسین (ع) و یزید) بازگشت آن به
اسبابی بود که موجب نفرت و جدایی میان این دو نفر می شد که همان تعصب
و حمایت از آثار موروثه گذشتگان آنها ، و تعصب در سیاست ، در عواطف
شخصی ، در اختلاف اخلاق و تربیت و رشد و تفکر آنها بود] .

۲- ترجمه : ای کاش می دانستم که او به چه چیز بر من پیروز شد] .

۳- ترجمه : به سبب خدا بر تو پیروز شدم ای ابوسفیان] .

۱- ترجمه : گمان ندارم که تا پیش از رسیدن به دریا توقف کنند] .

۲- ترجمه : ای رومیان ادامه دهید] .

۳- ترجمه : وای بر بنی اصف (رومیان]) .

۱- ترجمه : نه - به خدا سوگند - نمی خواهم خانه را بر ضد او از سواره و
پیاده پرکنی ، و اگر ابوبکر را اهل این کار نمی دیدیم او را در این امر آزاد
نمی گذاشتیم] .

۲- نهج البلاغه , خطبه] . ۵ امواج دریای فتنه را (با کشتیهای نجات) بشکافید .

۳- ترجمه : سپس پسرش گفت : ای اباسفیان مؤمنان گروهی هستند که خیر خواه یکدیگرند , و منافقان گروهی دغلبازند که دست از یاری یکدیگر می دارند هر چند شهرها و بدنهایشان بهم نزدیک باشد] .

۱- ترجمه : و باید که عزم محکم و نیت نیکو باشد , و رفق و نرمی را از دست مده , و حسین را تنها مهلت ده (تحت نظر بگیر) مبادا ناخوشایندی از تو به او برسد که او را [- باید توجه داشت که این یادداشتها در زمان رژیم منفور پهلوی نگارش یافته است] .

۲ - ابو الشهداء , ص ۳۲ .

۱- ترجمه : از حسین (ع) و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر با شدت بیعت بگیر] .

۱- ترجمه : بنی هاشم در مورد ریاست دینی کار می کردند , و بنی عبدشمس در تجارت و ریاست سیاسی , که در جاهلیت عبارت بود از ربا و چانه زدن در نرخ اجناس و کلاه گذاشتن سردیگران و کم فروشی و اجناس معیوب را به دیگران انداختن . لذا شگفتی ندارد که این اختلاف فاحش میان آنها باشد , میان رك گویی و روراستی و اخلاق بازاری و معامله گری , و میان وسائل ایمان و وسائل حقه بازی برای رسیدن به هدف] .

۱- (ابوالشهداء] (ص ۵۲ .

۲ - ص [۵۶ ترجمه : و بر عکس , بنی امیه را نصیب قابل توجهی از اخلاقیات نمونه و شمائل دینی نبود , و در مقابل بنی هاشم در میان آن خاندان مقام نبوتی پیدا نشده بود که به مناقب آن ببالند چنانکه فرزندان آنها (بنی هاشم) به مناقب نبوت خاندان خویش افتخار می کردند , یا حداقل دست آنها را بگیرد و آرام آرام آنها را به سوی صفاتی سوق دهد که با این صفات موجود در آنها تفاوت داشته باشد و به مزایایی بکشانند تا جای آن مزایایی را که در بنی هاشم بود پر کند . . . و حال آنکه پیش از ظهور نبوت و پس از آن خلق و خوی عملی آنها که ناشی از بهره گیریهای تجاری و مطامع سیاسی بود بر آنها حاکم بود . و از همین جهت در میان بنی هاشم سرانی به آن اخلاقیات شریف مشهور شدند و در میان بنی امیه سرانی به این خلق و خوی ننگین . از آنان (بنی هاشم) صفات بردباری و صبر و آزمودگی و تیزهوشی و خوش فکری انتشار یافت , چنانکه از اینان صفات حيله گری و آز و راحت طلبی و خوشگذرانی شهرت گرفت] .

۱- ترجمه : عموجان ! خداوند قادر است که وضع کنونی را دگرگون سازد ,

و خداوند هر روزی دست به کار چیزی است ، و این قوم دنیای خود را از تو باز داشتند و تو دین خود را از آنان . راستی که تو چه بی نیازی از آنچه تو را محروم ساختند ، و آنان چقدر به آنچه تو آنها را محروم ساختی نیازمندند . پس از خداوند صبر و یاری بخواه ، و از حرص و بی تابی به او پناه بر ، که صبر از دین و کرم است . و نه حرص روزی را پیش اندازد و نه بی تابی اجل را به تأخیر افکند] .

۲- ترجمه : و امروز آنحضرت سی ساله بودند ، و گویا شعار تمام زندگی خود را از روزی که پا به دنیا گذارد تا روزی که در قتلگاه کربلا از دنیا مفارقت کرد در این چند کلمه گنجانده بود] .

۳- ترجمه : با پیوستن به خالق ، از مخلوق بی نیازی جو تا با پیوستن به راستگو ، از دروغپرد از بی نیاز شوی . و از فضل خدای رحمان روزی طلب ، که جز خداوند روزی دهنده ای نیست . هر کس پندارد که مردم وی را بی نیاز توانند کرد بی شک به خدای رحمان و ثوق و اطمینان ندارد] .

۱- ترجمه : به جان تو سوگند که من خانه ای را که سکینه و رباب داشته باشد دوست می دارم . من آن دو را دوست دارم و همه دارائی خود را در راهشان می دهم ، و سرزنش کسی برایم اهمیت ندارد] .

۱ - امام حسین فرمود : و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید . اکنون باید دید یزید چه کسی بوده که امام حسین این جمله را درباره اش فرمود

۲- همانا پوشیدن عباى خشن همراه با خوشی و روشنی چشم را از پوشیدن لباسهای نازك بیشتر دوست دارم .
و خانه ای که بادهای تند در آن بوزد نزد من از قصر مشرف باشکوه محبوبتر است . . .

و یکی از پسر عموهای فقیر و بدخویم برای من از مردی تنومند و درشتخو بهتر است] .

۱- ترجمه : اگر شکم مردی از چرك و خون پرشود بهتر از آن است که درون وی از شعر برگردد] .

[۱ - ترجمه : مساجد را برای عابدان واگذار تا در آن سکنی گزینند ، و خود بردگان شرابفروش نشین و ما را شراب ده . آن کس که شراب نوشد در حالت خماری به طرب پردازد ، در حالی که نمازگزاران نه دین دارند و نه دنیا . پروردگارت در قرآن] (وای بر شرابخواران] (نگفته ، ولی] (وای بر نمازگزاران] (گفته است]

[- ۲ ترجمه : چون آن سرها پیدا شد و آن خورشیدها به تپه های جیرون بتابید

, کلاغ صدا کرد و من گفتم چه صدا بکنی چه نکنی من دیون خود را از پیامبر
وصول کردم].

[۱ - ترجمه : یکی از آنها ام عریط است که کنیه عقرب است , و نیز ثعاله که
نام روباه است].

۲ - در تتمه المنتهی مثل اینکه این رباعی را به شخص دیگری نسبت می دهد
رجوع شود به شرح حال یزید در آن کتاب .

[۳ - ترجمه : ای ابا قیس (نام میمون یزید) زمان مرکب خود را محکم بگیر
که اگر از زین به زیر افتادی مرکبت ضامن نیست .

هان چه کسی میمونی را که گورخری آنرا بر اسبهای امیر المؤمنین (یزید)
پیش انداخته دیده است ؟] ! .

۱ - ظ : الله .

[۲ - ترجمه : به خدا سوگند ما بر یزید نشوریدیم مگر به خاطر اینکه ترسیدیم
بر ما سنگ از آسمان بیارد . او مردی است که با مادران و دختران و

خواهران خود نکاح می کند , و شراب می نوشد , و نماز را ترك می کند . به
خدا سوگند اگر احدی از مردم هم با من نبودند من خودم را در راه خدا به

گرفتاری نیکوئی گرفتار می ساختم].

۱ عقاد , ص ۷۸ .

[۲ - ترجمه : مرا چه باک که تمام لشکر اسلام از مرض آبله و تب مردند .

من اکنون در دیر مران بر متکاهای پرقو تکیه داده و راحتم , و ام کلثوم در
آغوش من است].

۱ - نفس المهموم ص]. ۹۱ ترجمه : مردم دلهاشان با توست و شمشیرهاشان
با بنی امیه , و سرنوشت از آسمان فرود می آید , و خداوند هم هر کار بخواهد

می کند].

۲ - یا عامر بن مجمع عبیدی , مجمع بن عامر .

[۳ - ترجمه : اما اشراف مردم که رشوه فراوان به آنان داده شده و

خرجینهاشان پرشده است , لذا همه یکدست علیه تواند . و سایر مردم نیز
دلهاشان مایل به شماسست و شمشیرهاشان فردا علیه شما کشیده خواهد شد].

[۱ - ترجمه : معصیت خدا را می کنی در حالی که اظهار دوستی او را می
نمایی].

۱ - از باب [تعرف الاشیاء با ضدادها] (باید هیئت حاکمه آن زمان شناخته
شود تا امام حسین (ع) و سر نهضت آن حضرت شناخته شود .

۲ - ص [۸۸ ترجمه : یاران معاویه همگی سیاستمدار و اهل شور بودند , و
یاران یزید همه جلاد و سگان ولگردی بودند که برای صید بزرگی رها شده

بودند] .

- ۱ - در روانشناسی جدید مکانیسم جبران اصطلاح شده است .
- [۲ - ترجمه : او پیس و زشت رو و بدقیافه بود , مذهب خوارج را اختیار کرده بود تا به این بهانه با علی و فرزندان او بجنگد , ولی آنرا حجت و دلیل قرار نمی داد تا با معاویه و اولادش بجنگد] .
- [۳ - ترجمه : يك چشم و گلگون و سپیدموی بود , و چون راه می رفت گویی دو لنگش را می خواهد از گل بیرون آورد] .
- ۴ رجوع شود به بیست مقاله قزوینی ص ۳۹ داستان یزید بن مفرغ و عباد بن زیاد و شعر معروف : الا لیت اللھی کانت حشیشا { فتعلفها خیول المسلمینا و او ارجاع به جلد ۱۷ اغانی ص ۵۶ و طبری سلسله ۲ ص ۱۹۲ و ۱۹۳ و طبقات الشعراء ابن قتیبه ص ۱۲۰ می دهد , و در بیست مقاله مختصر شده .
- ایضا در این قصه رجوع شود به جلد ۵ ابن خلکان ص ۳۸۴ .
- [۱ - ترجمه : در نسب خود میان قریش متهم بود زیرا پدرش زیاد نسبش ناشناخته بود لذا او را زیاد بن ابیه می خواندند . سپس معاویه او را فرزند ابوسفیان قرار داد داستانش معروف است . . . و مادر عبیدالله کنیزی مجوسی بود که مرجانه نام داشت , و مردم وی را به خاطر او سرزنش می کردند و وی را به او منتسب می دانستند . او زبانش لکنت داشت و حروف عربی را به خوبی ادا نمی کرد , و چون می خواست یکی از حروریان خارجی را عیب گوید می گفت : هروری , و شنوندگان همه به او می خندیدند . یکبار خواست بگوید : شمشیرهاتان را برکشید , گفت : شمشیرهاتان را باز کنید , و یزید بن مفرغ او را به این بیت هجو کرد : و روزی که شمشیرت را از دور باز کردی خود را ضایع نمودی , و همه کارهایت ضایع است] .
- [۲ - و او انسان بی گناه را به محض خشم و دشمنی و بدگمانی می کشت و با این حال به لهو و لعب می پرداخت که گویی اصلا عمل زشتی مرتکب نشده است] .

۳ - در جلد [(۱) (ضحی الاسلام)] ص ۱۷۵ : قال یزید بن معاویة یعد فضل بیته علی زیاد بن ابیه : لقد نقلناک من ولاء ثقیف الی عز قریش , و من عبید الی اُبی سفیان , و من القلم الی المنابر] . ترجمه : یزید بن معاویه فضائل خاندان خودش را بر زیاد بن ابیه بر می شمرد و می گفت : ما تو را از غلامی ثقیف تحت عزت قریش , و از عبید به ابوسفیان , و از قلم (نویسندگی) به منبرها انتقال دادیم] .

[۱ - ترجمه : خاندانش به او گفتند : بهتر است از شاهراه نروی چنانکه ابن زبی ر نرفت تا به تو دسترسی پیدا نکنند . فرمود : نه به خدا سوگند از شاهراه

- جدا نشوم تا خدا آنچه را مقدر فرموده عملی سازد].
- [۲ - من از تمام سران مأموران امنیتی و سرپرستان قبائل و سربازانی که نماز عشاء را در مسجد نخوانند امان را برداشتم].
- [۱ - شرط گروهی از بهترین یاران زمامداران را گویند ، و در زمان ما همان مأموران امنیتی هستند . و عرفاء جمع عریف است که سرپرست امور قوم را گویند].
- [۱ - کار را بر حسین تنگ گیر تا نامه ام به دستت برسد و فرستاده ام نزد تو آید ، و از او جدا مشو تا اینکه او را به سرزمین خشک بی پناهگاه و بی آبی فرود آوری].
- [۲ - من خوش ندارم که آغازگر جنگ با آنها باشم].
- [۳ - دیلمیان بر یزید بن معاویه شوریدند و بر سرزمین دستبی در همدان استیلا یافتند . پس عبیدالله بن زیاد لشکری را جمع آورد].
- [۱ - و لشکریان مخفیانه می گریختند و در کوفه می ماندند . عبیدالله یکی از یارانش را فرا خواند تا در کوفه بگردد و هر که را که از حرکت به سوی حسین خودداری کرده نزد وی برد . و گردن مردی را که نزد وی بردند زد . گفته شده که آن مرد از کسانی بود که نرفته بودند ، لذا بقیه لشکر در حرکت شتاب کردند].
- [۱ - البته خطا و اشتباه در این حرکت از آنجا سرچشمه می گیرد که ما از يك زاویه واحد و تنگ و محدود به آن نگاه کنیم و آن همان زاویه عمل فردی است که با انواع گوناگون اسباب زندگی روزانه درگیر است و برای کسانی که بدان توجه دارند تنها بر سود زودرس دنیوی دور می زند].
- يك وقت امام حسین را به صورت يك شخص محدود در نظر می گیریم که مثل دیگران باید خوب بخورد ، مثل آنها خوب بپوشد ، بهتر آقایی کند ، راحت و با آسایش باشد ، لوازم عیش و خوشی برایش فراهم باشد ، و آنوقت می گوئیم برای این فرد و مصلحت این فرد (در مقابل فرد دیگری مثل ابن زیاد) چنین و چنان بود ، و يك وقت امام حسین را دارای شخصیتی وسیعتر و عظیمتر می بینیم که سایر افراد غیر خودش و سایر زمانهای غیر زمان خودش را هم شامل است ، وجودش وجود يك سلسله اصول است یعنی او شده عدل ، شده حق ، شده توحید ، شده راستی و صراحت ، شده نماز و بندگی قل ان كان آباءکم و ابناءکم و ازواجکم
- [۱ - و به اندیشه هیچکدام آنها خطور نکرد که برای نجات خودشان و آنحضرت بازگشت از این حرکت را در نظر حضرتش جلوه دهند ، و اگر می خواستند خود را بفریبند می توانستند تسلیم در برابر دشمن را در نظر

حضرتش جلوه دهند و نامش را نصیحت و خیرخواهی گذارند و چنین و انمود کنند که اخلاص می ورزند و ادامه زندگی را برای حضرتش آرزو دارند] .
[۲ - و لیکن نه خودشان را فریفتند و نه آنحضرت را از روی خیرخواهی صادقانه خود که او را از تسلیم دور می داشتند و از مرگ نه , و همگی بر این حالت بودند] .

[۱ - من بر تو در این سفر بیم کشته شدن دارم , زیرا اهل عراق قومی خیانت پیشه اند] .

[۲ - در همین شهر بمان , زیرا تو سرور اهل حجازی , پس اگر اهل عراق خواهان تو باشند چنانکه مدعی اند باید دشمنانشان را دور سازند و از شهر خود برانند] .

[۳ - سپس نزد آنها برو , و اگر تصمیم حتمی داری که بیرون شوی پس به یمن بر و زیرا که دژها و دره های فراوان دارد , و پدرت در آنجا شیعیانی دارد] .

[۱ - حضرت به او فرمود : پسر عمو ! من می دانم که تو قصد خیرخواهی و دلسوزی داری] .

[۲ - ولی من تصمیم قطعی برای حرکت گرفته ام] .

[۱ - و سرزمینهای اطراف کربلا از دیر زمان مهد ایمان به مبارزه نور و ظلمت بود , و در اطراف آن مردمی بودند که به درگیری دائمی میان اهورمزدا و اهریمن (نور و ظلمت , خدا و شیطان) ایمان داشتند] .

[۱ - ولی در حقیقت , این , نوعی مجاز و پندار بود , و حوادث تاریخی خواهان آن نبود که این سرزمینهایی که به اهور مزدا و اهریمن ایمان دارد شاهد جنگی باشد که بهتر است آن را جنگ نور و ظلمت نامید , جنگ حسین و قاتلانش] .

[۲ - و این جنگ نزد ما به این نام شایسته تر است از جنگ اسلام و مجوس که در این سرزمینها و اطراف آن از زمینهای فارسیان صورت گرفته است . زیرا يك مجوسی با چیزی مبارزه می کند که در اعتقاد خود آنرا نپذیرفته , لذا در دفاع وی چیزی از ایمان نسبت به آنچه پنداشته و معتقد است وجود دارد] .
[۳ - به خلاف سپاهی که عبید الله برای جنگ با حسین گسیل داشته بود , که آنان سپاهی بودند که با قلب خویش به خاطر شکم خود , و با پروردگار خویش به خاطر زمامدارشان می جنگیدند] .

[۱ - دو گوشواره داشت] .

[۲ - شماتتهای نیش دار و گزنده] .

[۱ - تحقیقا ضرباتی که بنی امیه در کربلا و مدینه و مکه وارد ساختند

نیرومندترین ضرباتی بود که برای پایداری حکومت و تثبیت بنیان و چیرگی حکومتشان بر مخالفان خود وارد ساختند ، و مخالفان هرگز نتوانستند از آنان انتقام کشند بمانند ضربات دست خود آنان ، و بنی امیه در واقع زنده نبودند بلکه ضربه ای خوردند که تا پایان روزگار ادامه دارد . و همین جنایت یکروزه که در کربلا واقع شد موجب گشت که يك دولت عریض و طویل آنچنانی تنها به اندازه عمر يك شخص عمر کند] .

[- ۱ و اقامه و تحریک عواطف انسانی از سوی ما یکی از مقدس ترین و اجباتی است که بر ناظران در سیره گذشتگان واجب گشته است] .
[- ۲ زیرا عواطف انسانی تمام پاداشی است که تاریخ می تواند به کسی بدهد ، و آن تنها ثروتی است که جاودانگی با آن محفوظ می ماند] .

بخش دوم : یادداشت ماهیت قیام حسینی

۱ - بحث در اینست که حادثه عاشورا چه نوع حادثه ای است و از چه مقوله است ؟ آیا از نظر اجتماعی يك انفجار بدون هدف بود مانند بسیاری از انفجارها که در اثر فشار ظلم و تشدید سختگیریها رخ می دهد و احیانا به وضع موجود كمك می کند ، و یا يك تصمیم آگاهانه و هوشیارانه نسبت به اوضاع و احوال موجود و نسبت به آثار و نتایج این حرکت بود ؟ و در صورت دوم آیا يك قیام و نهضت و انقلاب مقدس بود یا يك دفاع شرافتمندانه مقدس ؟ یعنی آیا هجوم بود یا دفاع ؟ آیا کاری بود که از طرف امام شروع شد و حکومت وقت می خواست آنرا سرکوب کند ، و یا او از طرف حکومت وقت مورد تجاوز قرار گرفت و او بجای سکوت و تسلیم ، شرافتمندانه از خود دفاع کرد ؟ به عبارت دیگر آیا چیزی از سنخ تقوا در جامعه بود و مظهر يك تقوای بزرگ در حد دادن جان بود ، یا مظهر يك احسان و عصیان و قیام مقدس ؟ آیا از نوع حفظ و اثبات خود بود یا از نوع نفی و انکار جبهه مخالف ؟ (۱)
بنابر فرض اول ناچار اهدافی داشت اجتماعی و اصولی ، و بنابر فرض دوم هدفش جز حفظ شرف و حیثیت انسانی خود نبود ، و بنابر اینکه از نوع انقلاب و قیام ابتدائی بود آیا مبنای این انقلاب صرفا دعوت مردم کوفه بود که اگر مردم کوفه دعوت نمی کردند قیام نمی کرد (و قهرا پس از اطلاع از عقب نشینی مردم کوفه در صدد کنار آمدن و سکوت بود) یا مبنای دیگری جز دعوت مردم کوفه داشت و فرضا مردم کوفه دعوت نمی کردند ، او در صدد اعتراض و مخالفت بود هر چند به قیمت جاننش تمام شود ؟ در جریان حادثه کربلا عوامل گوناگونی دخالت داشته است (۱) یعنی انگیزه های متعددی برای امام در کار بوده است که همین جهت از طرفی توضیح و تشریح ماهیت

این قیام را دشوار می سازد زیرا آنچه از امام ظاهر شده گاهی مربوط به يك عامل خاص بوده و گاهی به عامل دیگر , و سبب شده که اظهار نظر کنندگان , گیج و گنگ بشوند و ضد و نقیض اظهار نظر کنند , و از طرف دیگر به این قیام جنبه های مختلف می دهد و در حقیقت از هر جنبه ای ماهیت خاصی دارد . (در امور اجتماعی و مرکب , مانعی نیست که يك چیز دارای چند ماهیت باشد همچنانکه مخصوصا در درسهای فلسفه تاریخ ثابت کرده ایم) . عوامل که در کار بوده و ممکن است در این امر دخالت داشته باشد و یا دخالت داشته است :

الف - اینکه امام یگانه شخصیت لایق و منصوص و وارث خلافت و دارای مقام معنوی امامت بود . در این جهت فرقی میان امام و پدرش و برادرش نبود , همچنانکه فرقی میان حکومت یزید و معاویه و خلفای سه گانه نبود . این جهت به تنهایی وظیفه ای ایجاب نمی کند . اگر مردم اصلحیت را تشخیص دادند و بیعت کردند و در حقیقت با بیعت , صلاحیت خود را و آمادگی خود را برای قبول زمامداری این امام اعلام کردند او هم قبول می کند . اما مادامی که مردم آمادگی ندارند از طرفی , و از طرف دیگر اوضاع و احوال بر طبق مصالح مسلمین می گردد , به حکم این دو عامل , وظیفه امام مخالفت نیست بلکه همکاری و همگامی است همچنانکه امیر علیه السلام چنین کرد , در مشورتهای سیاسی و قضائی شرکت می کرد و به نماز جماعت حاضر می شد . خودش فرمود : لقد علمتم انی احق الناس بها من غیرى , و والله لاسلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصة . (۱) در قضیه کربلا این عامل به تنهایی دخالت نداشته است . این عامل را به ضمیمه عامل سوم که دعوت اهل کوفه است باید در نظر بگیریم چون عامل دعوت مردم , برای به دست گرفتن حکومت بود نه چیز دیگر . پس این عامل , عامل جداگانه نیست و باید در ضمن آن عامل ذکر شود .

ب - از امام بیعت می خواستند و در این کار رخصتی نبود : یزید نوشت : خذ الحسین بالبیعة اخذا شدیدا لیس فیه رخصة . بیعت , امضا و قبول و تأیید بود (۱) .

ج - مردم کوفه پس از امتناع امام از بیعت او را دعوت کردند و آمادگی خود را برای کمک او و به دست گرفتن خلافت و زعامت اعلام کردند , نامه های پی در پی آمد , قاصد امام هم آمادگی مردم را تأیید کرد .

د - اصلی است در اسلام به نام امر به معروف و نهی از منکر , مخصوصا در موردی که کار از حدود مسائل جزئی تجاوز کند , تحلیل حرام و تحریم حلال بشود , بدعت پیدا شود , حقوق عمومی پایمال شود , ظلم زیاد بشود .

امام مکرر به این اصل استناد کرده است . در يك جا فرمود : انى لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما , انما خرجت لطلب الاصلاح فى امة جدى , ارید ان امر بالمعروف و انهى عن المنکر (۲) و اسیر بسیره جدی و ابى . جای دیگر فرمود : سمعت جدى رسول الله : من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله .

. . در جای دیگر فرمود : الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهى عنه ليرغب المؤمن فى لقاء الله محقا , انى لا ارى الموت الا سعادة و الحياة مع الظالمين الا برما .

۱ - بلکه می توان گفت سه نوع ماهیت می توان فرض کرد : ماهیت تقوائى , ماهیت هجومى و قیامى , و ماهیت پاسخگوئى به يك ندای مقدس , که ماهیت تعاونى دارد .

امام از نظر عامل بیعت , عکس العمل کار بود آنها عکس العمل منفى , از نظر عامل دعوت , عکس العمل کار بود اما عکس العمل مثبت , و از نظر عامل امر به معروف , آغازگر بود و مهاجم .

۱ - همان طوری که در سخنرانیهای که در دانشکده ادبیات تهران و دانشگاه اهواز در محرم ۱۳۹۲ تحت عنوان [(تحلیلى از قیام عاشورا)] گفتیم , حوادث اجتماعى مانند حوادث طبیعى و مادى , شناخت آنها نیازمند به نوعی تجزیه و تحلیل به عناصر اولیه است که سازنده آن حادثه است . چیزی که هست پدیده های مادى در يك لابراتوار قابل تجزیه و بار دیگر ترکیب است ولى پدیده های تاریخی را صرفا با قدرت منطق و در لابراتوار منطق می توان تجزیه و تحلیل کرد . تحلیل حادثه ای مانند قیام عاشورا به اینست که سه نوع عنصر در آن شناخته شود : اول انگیزه ها یعنی عواملی که در محیط رخ داد که بالقوه می توانست منشأ يك حرکت یا نهضت شود و یا احیانا موجی ایجاد بکند . از لحاظ این عنصر باید عوامل محیط را از جنبه اخلاقى , سیاسى , اقتصادى و غیره و جریانات خاص انسانی آن محیط را به دست آورد . عنصر دوم عکس العملی که قهرمان نهضت یعنی امام حسین (ع) در حادثه عاشورا در برابر هر يك از عوامل فوق نشان داد که البته این جهت بستگی زیادى دارد به شخصیت امام , و با عوض شدن و جانشین شدن شخصیت دیگر , یعنی اگر شخص دیگر بجای امام می بود ای بسا که عکس العمل دیگری ابراز می داشت . در این مرحله است که ما هدفهای امام را که با شخصیت

معنوی او بستگی دارد ، در این حادثه باید بررسی کنیم . عنصر سوم روش و متد امام است در این عکس العمل ، که خود عکس العمل ماهیتش اینست که امام اهداف مشخصش در برابر آن حادثه چه بوده است . پس معنی روش امام اینست که مثلا روش امام در امتناع از بیعت چه بوده و تا چه حد می خواسته مقاومت کند و در چه حد احيانا تسليم می شد و یا اصلا تسليم نمی شد آنچنانکه از سخنان خود امام بر می آید . و روشش از نظر اجابت دعوت مردم کوفه و به دست گرفتن حکومت چه بود و در چه حد بود و آیا مانند امتناع از بیعت تا آخرین قطره خون حاضر بود فدا کند یا پس از بهم خوردن وضع کوفه حاضر بود از این هدف دست بردارد ، که البته شق دوم صحیح است . و روشش از نظر عامل سوم حتی از عامل اول هم شدیدتر بود ، بالاتر از کشته شدن بود ، در حد توسعه انقلاب و دامنه خونریزی بود . در اینجا منطقش منطق شهید بود ، منطق يك نفر انقلابی بود . منطقش در امتناع از بیعت ، منطق يك انسان با شرف بود و نه بیشتر ، و منطقش در مقابل عامل دعوت ، منطق يك سیاستمدار ورزیده و صالح بود ، و منطقش در مقابل عامل سوم منطق شهید بود .

۱ - نهج البلاغه ، خطبه] ۷۲ . حقا شما می دانید که من از همه مردم به خلافت شایسته ترم . به خدا سوگند تا زمانی راه مسالمت می پویم که امور مسلمین به سلامت باشد و جز به شخص من ستم نشود] .

۱ - بیعتی که امام حسین را بدان مکلف می کردند ، تصویب ولایت عهد بود ، با بیعت علی (ع) و ائمه دیگر که تسلیم را اکثریت خاطی بود فرق داشت .
 ۲ - بعدها منکراتی که موجب نهی از منکر و قیام شد شرح داده خواهد شد ، ولی جمله : و اسیر بسیره جدی و ابی با توجه به آنچه در آن ایام به نام سیره شیخین مطرح بوده که علی و خاندانش آنرا قبول نداشته اند ، عطف به انحرافات هم که از زمان شیخین شروع شده هست ، از قبیل تقسیم [بیت المال] به غیر سویه ، و از قبیل تحقیر نماز به عنوان خیر العمل ، و از قبیل مطلق اجتهادهای (به اصطلاح) روشنفکرانه عمر . دو جریان انحرافی وجود یافت یکی عمری و دیگر عبدالله عمری . انحراف عمری ، اقبال به جهاد منهای عبادت ، یعنی سنگین کردن کفه برونگرایی و عملی عینی و سبک کردن کفه معنوی بود . انحراف عبدالله عمری ، بر عکس ، سنگین کردن کفه عبادت و تحقیر کارهای سخت دنیائی و جهادی بود که در نتیجه نه جهاد ، جهاد بود و نه نماز ، نماز . اما امام حسین در شب عاشورا : لهم دوی کدوی النحل ، و در روز عاشورا ذکر الصلاة جعلك الله من المصلين .

اما عامل بیعت

امام حاضر بود که کشته شود و به هیچ وجه حاضر به بیعت نبود . وظیفه امام از این نظر فقط امتناع بود . این وظیفه را با خروج از کشور , با متحصن شدن به شعاب جبال (آنچنانکه ابن عباس پیشنهاد کرد) , با مخفی شدن هم می توانست انجام دهد . به عبارت دیگر روش و متد امام از این نظر جز زیر بار نرفتن به هر شکل و لو به خروج از مرز و تا سر حد کشته شدن نیست . روش امام در مقابل عامل بیعت خواستن , محدود به حد امکانات برای به دست گرفتن حکومت نیست و محدود به حد کشته نشدن هم نیست , ولی هیچ وظیفه ای مثبت از قبیل توسعه انقلاب و گسترش دعوت و غیره را ایجاب نمی کند , جلوگیری از خونریزی دیگران لازم می شود . از این نظر امام فقط باید بگوید : نه .

در آن زمان بیعت امام قطعاً جدی و از روی رضا تلقی می شد و واقعا صحه گذاشتن به خلافت یزید بود . قرائنی در دست است که امام به هیچ وجه حاضر به بیعت نبود . آقای صالحی از [(مقتل)] خوارزمی نقل می کند که امام در مذاکراتش با [(محمد ابن حنفیه)] فرمود : لو لم یکن فی الدنیا ملجا و لا مأوی لما بایعت یزید بن معاویة .

اما موضوع امر به معروف و نهی از منکر

در اینجا باید اوضاع خاصی را که در زمان معاویه و در اثر خلافت یزید پیدا شده بود در نظر گرفت :

الف - خود موضوع خلافت موروثی که جامه عمل پوشیدن به آرزوی دیرین ابوسفیان بود که گفت : تلقفوها تلقف الکره و لتصیرن الی اولادکم وراثة . أما و الذی یحلف به ابوسفیان لاجنة و لانار . . . (۱) امام در زمان خود معاویه به این امر و به کارهای معاویه معترض بود و حتی در يك نامه به معاویه نوشت : من می ترسم در نزد خدا از اینکه علیه تو قیام نمی کنم م س...ول باشم . امام در زمان معاویه اقداماتی می کرد که معلوم بود قصد شورش دارد (۲) .

در اینجا يك مطلب هست و آن اینکه اینگونه قیامها بلکه مطلق امر به معروف ها و نهی از منکرها يك وظیفه تعبدی نیست که ما هر وقت منکری را دیدیم نهی کنیم و بر ما نباشد که به نتیجه و اثر کار توجه داشته باشیم , بلکه احتمال اثر یا اطمینان به نتیجه لازم است , یعنی این کار از نوع کارهایی است که بر مکلف است نتیجه کار را برآورد کند , والا بی جهت نیرویی را مصرف کرده و به هدر داده است . (مسئله اعتقاد امام به نتیجه کارش مربوط است به آنچه

قبلا گفتیم که امام از نظر عامل امر به معروف و نهی از منکر ، منطقتش منطبق انقلابی و منطبق شهید و طرفدار توسعه خونریزی و گسترش انقلاب بود ، مطلبی و پیامی داشت که آن پیام را فقط می خواست با خون رقم کند که هرگز پاک نشود . (آیا امام خود به نتیجه کار خود و هدر نرفتن خود معتقد بود یا نه ؟ بلی معتقد بود ، به چند دلیل : الف - در جواب شخصی که [(ریاشی)] نقل می کند فرمود : ان هؤلاء اخافونی و هذه كتب اهل الكوفة و هم قاتلی ، فاذا فعلوا ذلك و لم يدعوا لله محرما الا انتھکوه بعث الله اليهم من يقتلهم حتی یكونوا اذل من فرام المرأة . (۱) (کامل ابن اثیر ، جلد ۳) .

ب - در روز عاشورا خطاب به مردم فرمود : ثم ايم الله لا تلبثون بعدها الا كريثما يركب الفرس حتى تدور بكم دور الرحي و تفلق بكم قلق المحور . (۲)

ج - در روز عاشورا خطاب به اهل بیت خود فرمود : استعدوا للبلاء و اعلموا ان الله حافظكم و منجيكم من شر الاعداء و يعذب اعاديكم بانواع البلاء (۱) .

د - به عمر سعد فرمود : به خدا ملك ری نصیب تو نخواهد شد ، می بینم که بچه های کوفه به سرت سنگ می پرانند آنطور که به درخت میوه سنگ می زنند .

- ۱- خلافت را چون توپ به یکدیگر پاس دهید و آنرا نزد اولاد خود به ارث نهدید . هان سوگند به آنکه ابوسفیان به او سوگند می خورد نه بهشتی در کار است و نه دوزخی] .
- ۲- اما اینکه در نمره ۶ یادداشتهای نهضت حسینی از کتاب آقای صالحی از [رجال کشی] (و از [الامامة و السياسة]) نقل کردیم که امام به او نوشت : لا ارید لك حربا و لا عليك خلافا ، ناظر به زمان حال بود و قطعا امام در زمان معاویه و برای آن زمان چنین قصدی نداشت .
- ۱- اینان برای من ایجاد وحشت کرده اند ، و اینها نامه های دعوت کوفیان است که اکنون به قتل من کمر بسته اند ، و چون دست به خون من بیالایند و حرامی را نگذارند جز اینکه مرتکب شوند ، خداوند کسی را برانگیزد تا همه را قتل عام کند تا آنجا که از کهنه رگل زنان بی ارزش تر خواهند شد .
- ۲ - لهوف ، ص [۴۲ سپس به خدا سوگند جز زمان اندکی به اندازه زمان سوارشدن بر اسب نمائید تا اینکه این آسیاب به گردش آید و شما را در تنگنای

محور خویش گیرد .

اما موضوع دعوت مردم کوفه :

این دعوت برای چیست ؟ قطعاً برای قبول زمامداری و به ست آوردن قدرت و مرکز قرار دادن کوفه بود . کوفه سرباز خانه جهان اسلام بود . نامه ای که وجوه رجال و اشراف کوفه نوشتند ، بسیار محکم و اصولی بود که در یادداشتهای [نهضت حسینی] (شماره ۱۶ نقل کردیم : اما بعد فالحمد لله الذی قضم عدوك الجبار العنيد الذی انتزى على هذه الامة فابتزها امرها , و غصبها فیئها , و تأمر علیها بغير رضا منها , ثم قتل خيارها , و استبقى شرارها , و جعل مال الله دولة بين جبارتها و اغنيائها , فعبدوا له كما بعدت ثمود . انه ليس علينا امام فاقبل لعل الله يجمعنا بك على الحق . (۲)

امام هم در جواب آنها ضمن ابلاغی که به نام مسلم صادر می کند می نویسد : انی بعثت الیکم اخی و ابن عمی و ثقتی فی اهل بیتی . . . و لعمری ما الامام الا العامل بالکتاب , القائم بالقسط , الدائن بدین الله . (۱) در این نامه ترام ام راجع به حاکم و حکومت مشخص می شود , و نشان می دهد عنایت امام را به مسأله رهبری در درجه اول , و اینکه بزرگترین منکر خود یزید است و پستی که اشغال کرده است .

وضع امام از این جهت عیناً وضع پدرش علی (ع) است بعد از کشته شدن عثمان که آن حضرت اجتماع مردم را بر بیعت , اتمام حجت بر خود می داند با اینکه قلباً مایل نیست از باب اینکه آینده را مبهم می داند و فرمود : فانا مستقبلون امرا له وجوه و الوان (۲) . . . و فرمود : لو لا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر لالقیتم حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکاس اولها . (۳) اتمام حجت به معنی این نیست که حجت خدای عالم السر و الخفیات بر مردم تمام شود لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة (۱) بلکه تمام شدن حجت امام است بر مردم حاضر و آینده , زیرا قطعاً اگر امام زیر بار نمی رفت , مردم آن عصر و عصرهای آینده آنرا به عنوان از دست دادن یک فرصت بسیار مناسب تشخیص می دادند .

در حادثه حسینی نیز قیام کوفه یک حجت تاریخی علیه امام به شمار می رفت و امام لازم بود که حجت خود را بر مردم در مقابل تاریخ تمام کند .

در اینجا چند مطلب است : الف - حرکت امام از مکه به کوفه تنها به علت

دعوت کوفه نبود بلکه دلایل قطعی در دست است که امام به هر حال نمی

توانست در مکه بماند , و قرآنی از این جهت در دست است : اولاً امام عمل

حج را ناتمام گذاشت . ما می دانیم که در حج تمتع پس از شروع عمل , اتمامش واجب است و فقط ضرورت بسیار مهمی نظیر خوف قتل سبب جواز عدم ادامه می شود . مگر اینکه فرض کنیم امام از اول , عمره تمتع بجا نیاورد و از اول قصد عمره مفرده کرد , چون مسلما امام در آن ایام محرم شده بود , و از احرام خارج شد .

ثانیا امام حین خروج از مکه وضع خود را تشبیه می کند به وضع موسی بن عمران در وقتی که از مصر خارج شد و صحرای سینا را به طرف مشرق طی می کرد و به طرف فلسطین می آمد , زیرا امام این آیه را می خواند : فخرج منها خائفا يترقب , قال رب نجني من القوم الظالمين و لما توجه تلقاء مدين قال عيسى ربي ان يهديني سواء السبيل (۱) .

این جریان موسی بعد از آن بود که به او اطلاع رسید : ان الملا يأترون بك ليقتلوك فاخرج اني لك من الناصحين . (۲) ثالثا خود امام در جواب [(ابوهره ازدی)] فرمود : ان بنی امیه قد اخذوا مالی فصبرت , و شتموا عرضی فصبرت , و طلبوا دمی فهربت . (۳) در جواب [(فرزدق)] فرمود : لو لم اعجل لاخذت . (۴) شیخ مفید می گوید : و لم يتمكن من تمام الحج مخافة ان يقبض عليه بمكة فينفذ به الي يزيد بن معاوية . (۵) [(سرمایه سخن)] می نویسد : عمرو بن سعید بن العاص مأمور بود با عده ای که امام را بکشند . (طریحی) نوشته است که سی نفر از شیاطین بنی امیه مأمور این کار شده بودند . در یادداشت های [(نهضت حسینی)] نمره ۱۰ از [(مقتل خوارزمی)] نقل کردیم که امام ضمن درد دل کتبی به ابن عباس می گوید : مرا در مکه آرام نمی گذارند و از جوار حرم الهی مجبور به خروج می کنند . ابن عباس هم در نامه ای که به یزید می نویسد و سخت او را ملامت و فحش کاری می کند , می گوید : شما به زور حسین را از حرم الهی اخراج کردید .

ب - ارزش این عاملها چقدر بود ؟ کدامیک از اینها از نظر امام , هدف اصلی بود ؟ دو عامل اول هیچکدام قطعا تابع دیگری نبود یعنی فرضا امام مورد در خواست بیعت هم واقع نمی شد , به عنوان امر به معروف اعتراض می کرد , و فرضا اعتراض نمی کرد , بیعت هم نمی کرد . بحث در مقدار ارزش و اصالت عامل سوم است .

اینجا ممکن است کسی گمان کند که عامل اصلی در این جریان این بود که امام می خواست زمام امور را به دست بگیرد , دو جریان دیگر یعنی امتناع از بیعت و اعتراض و انتقاد به نام امر به معروف و نهی از منکر مقدمه این کار بود . بدیهی است کسی که اوضاع را به نفع خود مساعد می بیند و قصد زمامداری دارد , هم نباید بیعت کند زیرا زمینه خودش را خراب می کند , و

هم باید سوژه تبلیغاتی علیه دستگاه داشته باشد و از آنها انتقاد کند ، طبق شرائط آنروز يك اصل اسلامی به نام امر به معروف و نهی از منکر را دستاویز قرار دهد . یعنی امتناع از بیعت و اعتراض به نام امر به معروف ، مقدمه رفتن به کوفه است . نتیجه اینست که همان لحظه ای که متوجه می شود که اوضاع مساعد نیست ، وضع خودش را از نظر آن دو جریان دیگر عوض کند ، هم حاضر شود برای بیعت ، و هم اینکه دست از اعتراض و انتقاد بردارد .

از کتاب آقای صالحی برمی آید که مطلب همینطور است ، در صورتی که چنین نیست . اشتباه بزرگ آقای صالحی همین است . امام نه حاضر شد به بیعت و تسلیم ، و خود گفته بود به هر حال من بیعت نخواهم کرد و لو لم یکن ملجا و لا ما... ی ، یعنی خواه کوفه مرا بپذیرد و خواه نپذیرد بیعت نخواهم کرد ، و هم اینکه پس از یأس از یآوری کوفیان نیز دست از انتقاد نکشید . خطبه های داغش را پس از برخورد با [(حر)] و اطلاع از وضع کوفه ایراد کرد . بعد از اطلاع از شهادت [(مسلم)] یا [(قیس بن مسهر)] یا [(عبدالله بن یقطر)] تازه این آیه را می خواند : من الم... منین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه (۱) . . . پافشاری امام پس از تغییر اوضاع کوفه شاید بیشتر برای این بود که بفهماند امتناع از بیعت و هم اعتراض و انتقادش مقدمه به قدرت رسیدن و تسلط بر کوفه نیست . و اما اعلام انصراف امام ، فقط انصراف از رفتن به کوفه است نه از امتناع از بیعت و نه از اعتراض و انتقاد و امر به معروف و نهی از منکر .

برخلاف عقیده صالحی ، ترك بیعت و اقدام به اعتراض امام منوط به زمینه کوفه نبود که با سقوط این زمینه ، هم حاضر به بیعت شود و هم ترك اعتراض کند . و خطر اعتراض را هم می دانست و به اثر این اعتراض خونین هم واقف بود ، می خواست اعلام جرم خود را با خون بنویسد که هرگز پاك نشود . و هم اینکه راهی پیش نگرفت که لااقل از کشته شدن فرزندان و یارانش جلوگیری کند ، زیرا فرضا بگوئیم خود را در خطر می دید ، اصحاب و خاندان خود را که قطعا در خطر نمی دید ، چرا حاضر شد آنها کشته شوند ؟ به علاوه چرا حتی پس از برخورد با حر بن یزید ، عبیدالله بن حر جعی و ضحاک بن عبدالله مشرقی (رجوع شود به تاریخ که این کار پس از برخورد با حر بوده است یا نه) [آنها را] و مخصوصا بنی اسد را در شب عاشورا به همراهی و نصرت می خواند ؟ ج - آیا امام واقعا به مردم کوفه اعتماد و حسن ظن پیدا کرده بود و به اصطلاح روی مردم کوفه حساب می کرد ، یا نه ؟ بعضی ها مثل [(ابن خلدون)] و [(قاضی ابن العربی)] و بعضی دیگر و از

آن جمله آقای صالحی ، عامل اصلی را در نهضت امام ، وضع کوفه و دعوت کوفیان دانسته اند و قهرا فرض کرده اند که امام اعتماد پیدا کرده بود به وضع خود در میان کوفیان ، آنگاه این جهت را بر امام عیب گرفته اند که حسن ظن امام به مردم کوفه به موقع نبوده است ، و یا مثل آقای صالحی گفته اند که اعتماد امام به مردم کوفه و حساب کردن روی آنها بجا بوده و لکن تغییر اوضاع ، غیر قابل پیش بینی بوده و از مجاری عادی ممکن نبود کسی چنین پیش بینی کند ، نظیر تغییر اوضاع در [(احد)] (که قابل پیش بینی نبود و از خطای تیراندازان جبل الرماة پیدا شد .

بدیهی است که اگر عامل اصلی نهضت امام ، دعوت کوفیان می بود ، امام می بایست احتیاط بیشتری می کرد و نصیحت ابن عباس را به کار می بست و اعتماد نمی کرد . اما حقیقت اینست که امام هیچگونه اعتمادی به کوفیان نکرده است . مکرر افرادی گفتند که قلوبهم معك و سیوفهم عليك . خود امام هم فرمود : لا یخفی علی الامر . در جواب [(فرزدق)] فرمود که اگر کارها بر وفق آنچه می خواهیم انجام گیرد خدا را شکر می کنیم و ان حال القضاء دون الرجاء فلن يتعد (یعتد) من كان الحق نيته و التقوى سریره (۱) . به علاوه از امام جمله هائی شنیده شده است در بین راه که نشان می دهد امام این سفر خود را سفر سلامت نمی دانسته است . اگر خطبه خط الموت علی ولد آدم . . . و جمله : و ان من هوان الدنيا ان رأس یحیی بن زکریا اهدی الی بغی من بغایا بنی اسرائیل ، (۲) و همچنین خواب معروف ان الله شاء ان یراک قتیلا ، یا : ان لك درجة عندالله لن تنالها الا بالشهادة اصل قابل اعتمادی داشته باشد که دیگر مطلب خیلی واضح است .

د - آیا امام از اول به قصد کربلا حرکت کرد یا نه ؟ و اگر فرضا به قصد کربلا حرکت نکرد ، آیا به قصد کشته شدن و با علم به کشته شدن حرکت کرد یا نه ؟ از نظر تاریخی نمی توان اثبات کرد که امام به قصد کربلا و یا با علم به کشته شدن حرکت کرد ، بلکه از نظر تاریخ که ظواهر قضایا را نقل می کند ، امام به طرف کوفه و قصد کوفه حرکت کرد و در اثر برخورد با [(حر)] و اجازه ندادن [(حر)] (که امام از حوزه عراق خارج شود و حاضر نشدن امام که تحت الحفظ [(حر)] (به کوفه برود ، راهی را به طرف غرب و چپ جاده پیش گرفتند تا رسیدند به کربلا ، و بعد در اثر نامه ابن زیاد در آن محل متوقف شدند . و از نظر علم به کشته شدن هم تاریخ جز مخطور بودن و غیر قابل اطمینان بودن این سفر را اثبات نمی کند .

در عین حال این جهت منافات ندارد با جهت دیگر و آن اینکه امام در يك سطح دیگری که سطح معنویت و امامت است ، می دانسته که عاقبت به کربلا نزول

خواهد کرد و در همانجا شهید خواهد شد .

ه - امام پس از برخورد با [(حر)] و در کربلا در چند جا اعلام انصراف کرده است . این اعلام انصراف به چه معنی است ؟ قبلا گفتیم که اعلام انصراف امام ، انصراف از رفتن به کوفه و از داوطلبی از تشکیل حکومت کوفه بود نه از انصراف از دفاع مقدس امتناع بیعت ، و نه انصراف از قیام مقدس اعتراضی امر به معروف و نهی از منکر . بر خلاف عقیده آقای صالحی ، امام پس از سقوط کوفه ، از دو هدف دیگرش دست برداشت و امتناع از بیعت و همچنین اعتراض به حکومت را تنها در زمینه زعامت مفید نمی دانست ، به خطر ایندو هم کاملا واقف بود ولی می خواست پیام خود را و اعلام جرم خود را و جواب [(نه)] (به بیعت را با خون خود بنویسد که هرگز پاك نشود .

و - بدیهی است که از نظر عامل دعوت کوفیان ، قیام امام يك قیام ابتدائی است ، بلکه از این جهت اقدام برای به دست گرفتن زمام امور است و تنها جنبه شورش بر ضد حکومت برای تضعیف یا اصلاح نیست . یعنی طبق عامل نهی از منکر ، هدف باید اصلاح باشد خواه به صورت تضعیف یا سقوط حکومت ، و خواه به صورت اصلاح حکومت .

ز - معلوم شد به موجب هر يك از این عاملها امام يك وظیفه مخصوص دارد . و ضمنا معلوم شد که به اعتبار هر يك از عاملها نهضت امام ارزش مخصوصی پیدا می کند . به موجب عامل دعوت و احتمال موفقیت که حداکثر ۵۰ درصد است ، ارزش نهضت همینقدر است که امام با پیدایش يك فرصت احتمالی ، نمی نشیند و فرصت را از دست نمی دهد ، و ضمنا نظر و تز امام راجع به حکومت که در نامه به اهل کوفه توسط مسلم و در خطبه بیضه پیدا است ، روشن می شود . و از نظر عامل بیعت که تا آنوقت حتی مردم کوفه اعلام نصرت نکرده بودند ارزش کار امام در این حد است که تقاضای يك حکومت نیرومند و خونخواری را برای بیعت نمی پذیرد و حاضر می شود خونش را بریزند و بیعت نکند . به موجب این عامل اگر حکومت کاری به او نمی داشت و از او چیزی نمی خواست ، امام هم کاری به کار آنها نداشت ، و به موجب عامل اول اگر مردم کوفه اعلام آمادگی نمی کردند ، امام یاغی نمی شد و بسا که بیعت هم می کرد . به هر حال عامل امتناع از بیعت ، ارزش بیشتری از عامل پذیرش دعوت دارد زیرا در عامل پذیرش دعوت ، چند در صدی احتمال جان به سلامت بردن به علاوه موفقیت در زمامداری و ساقط کردن حریف وجود دارد ولی در عامل امتناع از بیعت در روزهایی که شروع شد احتمال قریب به یقین کشته شدن بود . اما عامل امر به معروف و نهی از

منکر که خود امام هم زیاد به آن استناد کرده و در آن موارد نامی از امتناع بیعت یا پذیرش دعوت نبرده است، از هر دو عامل اول ارزش بیشتری دارد ۱۹۱ زیرا به موجب این عامل به هر حال امام خود را با حکومت وقت درگیر کرده است و این درگیری از نوع هجوم بوده و از طرف خود او شروع شده است نه از ناحیه مردم و نه از ناحیه حکومت. به موجب این عامل، امام، مهاجم و معترض است نه مدافع، کارش عمل ابتدائی است نه صرفاً عکس العمل منفی در مقابل تقاضای بیعت و یا عکس العمل مثبت در مقابل تقاضای همکاری برای تشکیل حکومت. به موجب این عامل خواه حکومت بیعت بخواهد و یا نخواهد، او معترض و طرفدار تغییر وضع موجود است. خواه مردم کوفه او را بپذیرند و یاری کنند و یا نپذیرند و یاری نکنند، باز هم او معترض و طرفدار تغییر است. و از این نظر است که فوق العاده ارزنده است و درس است و آموزنده است.

پس این سه عامل، هم از نظر وظیفه و عکس العملی که برای امام ایجاب می کند، و هم از نظر ارزندگی و اهمیت و قابلیت بزرگداشت، و هم از نظر آموزندگی و درسی با هم تفاوت دارند، و چنانکه قبلاً مکرر گفتیم، از نظر این منطق، انقلاب است و امام طرفدار توسعه انقلاب است.

-
- ۱- خود را آماده بلا کنید، و بدانید که خداوند حافظ و رهایی بخش شما از دشمنان است، و دشمنانتان را به انواع بلا کیفر خواهد داد.
 - ۲- اما بعد، سپاس خدایی راست که پشت دشمن جبار و گردنکش تو را شکست، همان دشمنی که بر این امت شورید و زمام حکومتش را ربود، و دارائیش را غصب کرد، و بدون رضایتشان بر آنها فرمانروائی کرد، سپس خوبانشان را کشت، و اشرارشان را باقی داشت، و اموال خدا را میان گردنکشان و ثروتمندانشان دست به دست گردانید. از رحمت خدا دور باشد چنانکه قوم ثمود دور شدند. راستی که ما رهبر نداریم، به سوی ما بشتاب، امید آنکه خداوند ما را به دست شما گرد حق جمع آورد].
 - ۱ - ارشاد مفید، ص ۲۱۴ با کمی اختلاف]. من برادر و عموزاده و شخص مورد اطمینان خود از میان خاندانم را به سوی شما گسیل داشتم. . . و به جان خودم سوگند که مقام رهبری را نسزد مگر آنکس که عامل به کتاب خدا و قائم به دادگری و حاکم و عامل به دین خدا باشد].
 - ۲ - نهج البلاغه، خطبه ۹۰، [زیرا ما با امری روبرو هستیم که چندین رنگ

و چهره دارد] .

۳- نهج البلاغه , خطبه] ۳ و اگر حضور مردم نبود و حجت خدا با وجود یاور بر من تمام نمی شد , ریسمان حکومت را بر کوهان شترش رها می ساختم , و پایان خلافت را با جام آغازش سیراب می کردم (کنایه از آنکه دست از اقدام و قبول می داشتم چنانکه در آغاز بداشتم] .)
۱ - سوره انفال , آیه] ۴۲ تا هر کس که هلاک (گمراه) یا زنده (هدایت) می شود از روی دلیل باشد] .

۱ - سوره قصص , آیه ۲۱ و] ۲۲ پس (موسی علیه السلام) از آن دیار ترسان و نگران بیرون شد و گفت : پروردگار من ! مرا از گروه ستمگران رهایی بخش . و چون به سوی مدین حرکت نمود گفت : امید آنکه پروردگارم مرا به راه راست رهنما باشد] .

۲ - همان سوره , آیه] ۲۰ سران قوم جلسه کرده و تصمیم دارند که تو را بکشند , پس بگریز که من خیرخواه توام] .

۳ - لهوف , ص] ۲۹ بنی امیه ما لم را گرفتند صبر کردم , به ابرویم لطمه زدند صبر کردم , و خواستند خونم را بریزند پس گریختم] .

۴ - اگر شتاب نکنم دستگیر می شوم] .

۵ - ارشاد مفید , ص] ۲۱۸ و نتوانست حج خود را به پایان رساند مبادا در مکه دستگیر شده و به نزد یزید بن معاویه فرستاده شود] .

۱ - سوره احزاب , آیه ۲۳ .

۱- و اگر قضای الهی مانع رسیدن ما به آرزویمان شود , البته آنکس که نیتش حق بوده و باطنش به تقوا آراسته باشد متجاوز به حساب نیاید] .

۲- مرگ بر فرزند آدم جای دارد . . . و از پستی دنیاست که سر مبارك یحیی بن زکریا به نزد یکی از بدکاران بنی اسرائیل هدیه گردید] .

بخش پنجم : یادداشت تحریفات در واقعه تاریخی عاشورا

۱ - تحریف از ماده حرف است و به معنی منحرف کردن و کج کردن يك چیز از مسیر و مجرای اصلی است .

تحریف بر دو نوع است : لفظی و قالبی و پیکری , دیگر معنوی و روحی , همچنانکه صنعت مغالطه نیز بر دو قسم است : لفظی و معنوی .

تحریف و مغالطه سابقه تاریخی دارد . قرآن کریم از تحریف کتب آسمانی گذشته سخن می گوید که در ورقه های] (تحریف کلمه] (یادداشت کردیم .)
۱ (تحریف همانطور که از نظر نوع بر دو قسم است : لفظی و معنوی , از

نظر عامل یعنی محرف نیز بر دو قسم است : یا از طرف دوستان است یا از طرف دشمنان . به عبارت دیگر یا منشاش جهالت دوستان است و یا عداوت دشمنان . همچنانکه از نظر موضوع یعنی محرف فیه نیز بر چند قسم است : یا در يك امر فردی و بی اهمیت است مانند يك نامه خصوصی ، و یا در يك اثر با ارزش ادبی است و یا در يك سند تاریخی اجتماعی است مثل جعل کتابسوزی اسکندریه ، و یا در يك سند اخلاقی و تربیتی و اجتماعی است .

۲ - مرحوم آیتی در سخنرانی پنجم [بررسی تاریخ عاشورا] (می گوید اسارت اهل بیت عامل بزرگی بود برای اینکه حقیقت وقایع عاشورا به مردم گفته شود و حقیقت قلب نشود .

در سخنرانی ششم صفحه ۱۵۱ می گوید : (باید توجه داشت که تاریخ نهضت ابا عبدالله الحسین علیه السلام نسبت به بسیاری از فصول تاریخ از تحریف مصون و محفوظ مانده است) . و مخصوصا فגיע بودن این فصل تاریخ از نظر کسانی که قضیه را از جنبه فגיע بودن آن مطالعه کرده اند ، و عظیم بودن آن و قابل تکریم و احترام بودن آن از نظر کسانی که این قضیه را از آن جهت مورد مطالعه قرار داده اند خود سبب شده است که اهتمام عظیمی به ثبت جزئیات واقعه بشود . پس جزئیات واقعه بازگوئی شده است و ثبت شده است . از این جهت امثال طبری ، ابن واضح (یعقوبی) ، شیخ مفید ، ابوالفرج اصفهانی ، که در قرون دوم و سوم و چهارم می زیسته اند ، جزئیات وقایع را با نقل از روای موثق نقل کرده اند .

مرحوم آیتی اصرار دارد (ص ۱۶۸) که اهتمام زنان اهل بیت به خطبه و خطابه در فرصتهای مختلف ، با بودن امام علی بن الحسین ، همه برای این بوده که مانع تحریف حادثه کربلا بشوند (چه تحریف لفظی و چه تحریف معنوی) و خواستند نگذارید این حادثه قلب و تحریف بشود . متن آنچه واقع شده بود ، به صورت خطبه و خطابه بیان کردند و هدف امام را هم تشریح کردند .

۳ - مرحوم آیتی در آغاز سخنرانی ۹ (ص ۱۷۵) ضمن اشاره به ارزش خطب و سخنان اهل بیت می گوید : (امروز می توان واقعه کربلا را از روی خطبه های امام و اهل بیت که در مکه و بین راه حجاز و عراق و کربلا و کوفه و شام و مدینه ایراد کرده اند و از روی سخنانی که در پاسخ پرسشهای این و آن گفته اند و از روی رجزهایی که خود امام و اصحاب او روز عاشورا در مقابل دشمن خوانده اند و در ماخذ معتبر ثبت و ضبط شده است ، و از روی نامه هایی که میان امام و مردم کوفه و بصره رد و بدل شده و نامه ای که یزید به ابن زیاد نوشته و نامه های عمر بن سعد به ابن زیاد و نامه ابن

زیاد به حاکم مدینه که همه اش در تواریخ معتبر مضبوط است و به دست آیندگان هم خواهد رسید و همیشه محفوظ خواهد ماند ، از روی این مدارك می توان واقعه عاشورا را با تمام جزئیات که روی داده است شرح و توصیف کرد و هیچ نیازی به مدرک و مأخذ دیگری نیست] (.)

۴ - از جمله تحریفات دشمن اینست که در ابلاغی که یزید برای ابن زیاد صادر می کند می نویسد: [(دوستان (جاسوسان) من اطلاع داده اند که مسلم پسر عقیل به کوفه آمده تا در میان مسلمانان ایجاد اختلاف کند] (.)
ایضا ابن زیاد به خود مسلم پس از گرفتاری مسلم گفت: [(پسر عقیل ! مردم این شهر آسوده خاطر بودند ، تو آمدی و میان آنها تفرقه افکندی و مردم را به جان یکدیگر انداختی] (.)

اما مسلم در جواب ابن زیاد گفت: [(چنین نیست ، بلکه من خود به این شهر نیامدم که مردم را پراکنده سازم ، مردم این شهر به ما نامه ها نوشتند و در آن نامه ها یادآور شدند که پدرت [(زیاد)] نیکان آنها را کشت و خونشان را ریخت و چون بیدادگران و زورگویان دنیا با آنها رفتار کرد . ما آمدیم تا عدالت را برقرار سازیم و مردم را به حکم قرآن مجید دعوت کنیم] (.)
به هر حال این تحریف نگرفت و مورخی در جهان پیدا نشد که آنچنان قضاوت کند . تنها قاضی ابن العربی اندلسی بود که گفت :

۵ - اما تحریفاتی که لفظا یا معنی در حادثه عاشورا شده است : تحریفات لفظی (۱) : الف - داستان شیر و قسه (۲) که متأسفانه در [(کافی)] نیز آمده است .

ب - داستان عروسی قاسم که ظاهرا خیلی مستحدث است و از زمان قاجاریه تجاوز نمی کند . (از زمان ملا حسین کاشفی است .) ج - داستان فاطمه صغری در مدینه و خبر بردن مرغ به او .

د - داستان دختر یهودی که افلیج بود و قطره ای از خون ابا عبدالله به وسیله يك مرغ به بدنش چکید و بهبود یافت .

ه - حضور لیلی در کربلا و امر حضرت به او که برو در يك خیمه جداگانه موی خود را پریشان کن ، و شعر : نذر علی لئن عادوا و ان رجعوا { لآزرعن طریق الطف ریحانا و اشعاری از این قبیل : لیلی زغم اکبر

خیز ای بابا از این صحرا رویم { نك به سوی خیمه لیلا رویم و - داستان طفلی از ابی عبدالله که در شام از دنیا رفت و بهانه پدر می گرفت و سر پدر را آوردند و همانجا وفات کرد . (رجوع شود به [(نفس المهموم)] .)

ز - آمدن اسرا به کربلا در اربعین و اینکه به دوراهی عراق و مدینه رسیدند ، از [(نعمان بن بشیر)] خواستند که آنها را به کربلا ببرد ، و اینکه آنچه در

اربعین حقیقت دارد زیارت جابر است و عطیه عوفی . اما عبور شهدا از کربلا و ملاقات امام سجاد با جابر افسانه است .

ح - هشتصد هزار نفر بودن لشکر عمر سعد بلکه يك میلیون و ششصد هزار نفر ، هفتاد و دو ساعت بودن روز عاشورا ، به ۲۵۶ يك حمله ده هزار نفر را کشتن ، تا برسد به اینکه نیزه هاشم مرقال هجده گز و نیزه قاتل قاسم هجده گز و نیزه سنان شصت گز بود .

ط - روضه هایی که در آنها اظهار تذلل پیش دشمن است ، از قبیل التماس کردن برای آب .

ی - داستان طفلی که در حین اسارت گردنش را بسته بودند و سوار می کشید تا طفل خفه شد .

اما تحریفات معنوی : الف - اولین تحریف این بود که این حادثه را يك حادثه استثنائی و ناشی از يك دستور محرمانه و خصوصی دانستند . امام حسین فدای گناهان امت شد ! او کشته شد تا گناهان امت بخشیده شود ! بدون شك این يك فكر مسیحی است که در میان ما نیز رایج شده است . این فكر است که امام حسین را به کلی مسخ می کند و او را به صورت سنگر گنهکاران در می آورد ، قیام او را کفاره عمل بد دیگران قرار می دهد : امام حسین کشته شد که گنهکاران از عذاب الهی بیمه شوند ! جوابگوی معصیت معصیتکاران باشد . (۱) (به شخصی گفتند تو چرا نماز نمی خوانی ، روزه نمی گیری ، مشروب می خوری ؟ گفت من ؟ ! شب جمعه در هیئت ، سینه سه ضربه مرا ندیدی ؟ ! آقای بروجردی هر چه خواستند سردسته های قمی را از بعضی کارها منع کنند قبول نکردند ، گفتند ما همه سال جز يك روز مقلد شما هستیم .) چیزی که هست فرق ما با مسیحیان اینست که می گوئیم يك بهانه ای

۲۵۷ لازم است ، به قدر بال مگسی اشك بریزد و همان کافی است که جواب دروغگوئیها ، خیانتها ، شرابخواریها ، رباخواریها ، ظلمها و آدمکشیها بشود ! مکتب امام حسین بجای اینکه مکتب احیاء احکام دین باشد ، مکتب اشهد انك قد اقامت الصلاة و آتیت الزکاة و أمرت بالمعروف و نهیت عن المنکر باشد ، و همانطور که خودش فرمود : ارید ان آمر بالمعروف ، و انهی عن المنکر ، مکتب ابن زیاد سازی و یزید سازی شد .

در این زمینه است که افسانه ها ساخته شده از قبیل داستان مردی که سر راه را می گرفت و آدمها را می کشت و لخت می کرد ، اطلاع پیدا کرد که قافله ای از زوار حسینی امشب از فلان نقطه عبور می کنند ، در گردنه ای کمین کرد و در حالی که انتظار می کشید خوابش برد و قافله آمد و گذشت و او متوجه نشد . قافله که می گذشت ، گرد و غبار بلند شده بود و روی لباسها و

بدن او نشست . در همین حال خواب دید که قیامت بپا شده و او را هم کشان کشان به طرف جهنم می برند به جرم خونهای نا حقی که ریخته و مالهایی که دزدیده و امنیتی که سلب کرده است (زیرا از نظر اسلام اینها محارب خوانده می شوند و انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله . . . ان یقتلوا أو یصلبوا أو تقطع ایدیهم (۱) . . . رجوع شود به تفسیر آیه و به بحث فقهی مطلب) ولی همینکه به نزدیک جهنم رسید ، جهنم از قبول او امتناع کرد و امر شد او را برگردانید زیرا این کسی است که در وقتی که در خواب بوده ، غبار زوار حسینی بر روی او نشسته است !

فان شئت النجاة فزر حسینا { لکی تلقی الاله قریر عین فان النار لیس تمس جسمنا } علیه غبار زوار الحسین (۱) پس وقتی که غبار زوار حسین بر روی یک دزد جانی بنشیند او را نجات دهد ، خود زوار چه مقام و درجه ای دارند ! و حتما بالاتر از ابراهیم خلیل خواهند بود ! به قول شاعر : من خاک کف پای سگ کوی کسی ام { کو خاک کف پای سگ کوی تو باشد و به قول شاعر اصفهانی مردی را در قیامت می آورند و ملائکه غلاظ و شداد او را به محضر عدل الهی می برند و هی به گناهان او شهادت می دهند و مورد توجه فرشته مأمور رسیدگی [واقع] نمی شود ، می گویند : شکمها پاره کرده است ، . . . دیوان مکرم صفحه ۱۳۳ : اگر این مرده اشکی هدیه کرده { و لش کن گریه کرده عصیان گر معصیت یا خفیه کرده { و لش کن گریه کرده نماز این بنده عاصی نکرده { مه حق روزه خورده ولی یک ناله در یک تکیه کرده { و لش کن گریه کرده اگر پستان زنها را بریده { شکمهاشان دریده هزاران مرد رابی خصیه کرده { و لش کن گریه کرده اگر از کودکان شیرخواره { شکمها کرده پاره به دسته گریه های نسیه کرده { و لش کن گریه کرده خوراک او همه مال یتیم است { گناه او عظیم است خطا در شهر و هم در قریه کرده { و لش کن گریه کرده اگر بر ناله او حق ناس است { خدا را ناشناس است برای خود جهان را فدیہ کرده { و لش کن گریه کرده به دست خود زده قدره برفرق { به خون خود شده غرق تن خود زین ستم بی بنیه کرده { و لش کن گریه کرده نمی ارزد دو صد تضییع ناموس { به یک سبوح و قدوس اگر اشکی روان بر لویه کرده { و لش کن گریه کرده ۶ - قبلا گفتیم عامل تحریف دو چیز است . اکنون می گوئیم عامل تحریف چند چیز است :

الف - اغراض دشمنان این وقایع که کوشش می کنند اینها را قلب و تحریف کنند ، چنانکه نمونه اش را در نمره ۴ دیدیم .

ب - حس اسطوره سازی و قهرمان سازی خیالی که در بشر وجود دارد که قبلا به آن اشاره شد و آقای دکتر شریعتی در سخنرانی عید غدیر ، مبنای توجه

بشر را به اساطیر به نحو احسن بیان کردند . و گفتیم همین حس است که علی را آنجا می برد که جبرئیل از آسیب شمشیر علی چهل روز نمی تواند بالا برود , و ضربت علی آنچنان نرم و برنده صورت می گیرد که خود [(مرحب) متوجه نمی شود و به علی می گوید : یا علی ! اینهمه که از تو تعریف می کنند , همه زور و هنر تو همین است ؟ ! علی می گوید خودت را يك تکان بده تا ببینی چه خبر است . تا تکان می خورد نیمی به این طرف و نیمی به آن طرف می افتد !

ج - در خصوص حادثه عاشورا يك عامل خاصی هم دخالت کرده است و آن اینکه به خاطر فلسفه خاصی از طرف پیشوایان دین توصیه شده که این جریان به عنوان يك مصیبت یادآوری شود و مردم بر آن بگریند . فلسفه این تذکر و گریستن و گریاندن , احیاء این خاطره است و فلسفه احیاء آن اینست که هدف کلی این نهضت برای همیشه زنده بماند و امام حسین هر سال در میان مردم به این صورت ظهور کند و مردم از حلقوم او بشنوند که : الا ترون ان الحق لا يعمل به , و ان الباطل لا یتناهی عنه , مردم همیشه بشنوند : لا اری الموت الا سعادة و الحیة مع الظالمین الا برما , مردم بشنوند این ندایی را که با حماسه سروده شده است و ببینند این تاریخی را که با خون نوشته شده است . ولی این مطلب بدون توجه به هدف گریستنها و گریاندها , خود گریستن موضوع شده است , بلکه هنر مخصوص شده است . گریز زدن خود يك هنری است در میان اهل منبر و روضه خوان ها . قهرا برای اینکه مردم بهتر و بیشتر گریه کنند , و به ظاهر برای اینکه اجر و ثواب بیشتری پیدا کنند , روضه های دروغ جعل شد . مردم ما هم فعلا مثل چایخورهایی که به چای پررنگ عادت کرده باشند که چای کمرنگ آنها را نمی گیرد , به روضه های خیلی داغ و پرحاشیه عادت کرده اند و این خود عاملی شده که اجبارا عده ای از اهل منبر برای اینکه مردم گریه بکنند , روضه های دروغ , و اگر بخواهیم محترمانه بگوئیم , روضه های ضعیف می خوانند .

اینجا دو داستان دارم : می گویند یکی از علماء آذربایجان همیشه از روضه های بی اصلی که خوانده می شد رنج می برد و به اهل منبر اعتراض می کرد . معمولا می گفت این زهر مارها چیست که شما می خوانید ؟ ! ولی کسی به سخنانش گوش نمی کرد , تا آنکه يك دهه خودش در مسجد خودش روضه گرفت و بانی هم خودش بود . با روضه خوان شرط کرد که به اصطلاح خودش از آن زهر مارها قاطی نکند . روضه خوان گفت : آقا ! من حرفی ندارم ولی بدانید که مردم گریه نمی کنند . گفت : تو چکار داری ؟ ! در مجلس من نباید از آن زهرماری ها یعنی روضه های دروغ خوانده شود . مجلسی بپا

شد . آقا خودش در محراب , و منبر هم کنار محراب . منبری وارد روضه شد ولی هر چه خواست با روضه راست مردم گریه کنند نشد . آقا خودش هم دست را به پیشانی گذاشته بود و دید عجب ! مجلس خیلی یخ شد , و لا بد با خود گفت الان مردم عوام خواهند گفت علت اینکه روضه آقا نمی گیرد اینست که نیت آقا صاف نیست و مریدها خواهند پاشید . یواشکی سرش را به طرف منبر برد و گفت قدری از آن زهر ماری ها قاطیش کن .

داستان دیگر اینکه : در یکی از شهرستانها برای اولین بار يك روضه مفصلی شنیدم درباره داستان زنی که در زمان متوکل رفت به زیارت ابا عبدالله (ع) , و مانع می شدند و دست می بریدند , تا عاقبت آن زن با شرح مفصلی که یادم نیست , به دریا انداخته می شود و فریاد می کند : یا اباالفضل ! به فریادم برس . سواری پیدا می شود و می آید و به زن می گوید : رکابم را بگیر ! زن می گوید : چرا دست دراز نمی کنی و مرا نمی گیری ؟ می گوید : آخر من دست در بدن ندارم .

پس معلوم می شود خود مردم هم عاملی برای این جعل و تحریف ها هستند . بسیاری از زبان حال ها , زبان حال نیستند [این شعر] : ای خاک کربلا تو به من یآوری نما { چون نیست مادری تو به من مادری نما یعنی چه ؟ ! نه امام چنین کلماتی به زبان آورده و نه شایسته شأن امام است , بلکه شایسته هیچ مردی نیست . يك مرد پنجاه و هفت ساله فرضا بخواد از تنهایی و غربت بنالد , مادر را نمی خواند . مادر را خواندن در شأن يك بچه است که هنوز احتیاج به دامن مادر دارد . این سنین وقتی است که معمولا فرزندان پناه مادران هستند .

کتاب [(ل...ل... و مرجان)] که در نوع خود کتاب بی نظیری است و از يك تبحر واقعی مؤلف مرحومش حکایت می کند , بحث خود را در دو قسمت قرار داده است و از عهده هر دو نیکو بر آمده است : اخلاص , صدق .

در بحث صدق , صفحه ۸۲ , آیات مربوطه را نقل می کند . اول آیه : فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمنا قليلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم مما یکسبون . (۱) سپس آیات افترای کذب را نقل می کند که زیاد است . (۲)

۷ - در صفحه ۹۲ به بعضی دروغهای روضه خوان ها اشاره می کند از قبیل : الف - پس از رفتن علی اکبر به میدان و برگشتن , امام به مادرش لیلی فرمود برخیز و برو در خلوت دعا کن برای فرزندت که من از جدم شنیدم می فرمود : دعای مادر در حق فرزند مستجاب می شود .

ب - حضرت زینب در حالت احتضار آمد به بالین امام فرمقا بطرفه فقال لها

اخوه : ارجعی الی الخیمة فقد کسرت قلبی , وزدت کربی ! (۱) .
ج - امام چند بار به دشمن حمله کرد و هر نوبت ده هزار نفر را کشت ! ۸ -
در صفحه ۱۴۲ اشتباه شیخ مفید را نقل می کند در جراحت برداشتن علی علیه
السلام , و در صفحه ۱۴۹ داستان عبور اسرا را از کربلا در مراجعت از شام
نقل می کند که [(لهوف) متفرد به آن است و فقط پس از او] (ابن نما) [در]
(مثیر الاحزان) نقل کرده است . تألیف این کتاب , بیست و چهار سال بعد
از وفات سید واقع شده است .

۹ - در صفحه ۱۶۳ از کتاب [(محرق القلوب)] آخوند ملا مهدی نراقی نام
می برد که مشتمل بر بعضی اکاذیب است از آن جمله : (۲) [- ۱ پس
حضرت با گوشه چشم به وی نگاهی انداخت و فرمود : به خیمه بازگرد که دلم
را شکستی و غم را افزودی] .

۲ - این داستان به طول و تفصیل در [(روضة الشهداء)] ی کاشفی آمده و [(
محرق ۲۶۴] (چون بعضی از یاران به جنگ رفته شهید شدند , ناگاه از میان
بیابان سواری مکمل و مسلح پیدا شد , مرکبی کوه پیکر سوار بود , خود عادی
(۱) فولاد بر سر نهاده و سپر مدور به سر کتف در آورده و تیغ یمانی
جوهردار چون برق لامع حمایل کرده و نیزه هجده ذرعی (!) در دست گرفته
و سایر اسباب حرب را بر خود آراسته کالبرق اللامع و البدر الساطع به میان
میدان رسید و بعد از [(طرید و جولان)] (۲) , روی به سپاه مخالف کرد و
گفت : هر که مرا نشناسد بشناسد : منم هاشم بن عتبة بن ابي وقاص پسر عم
عمر سعد . پس روی به امام حسین کرد و گفت : السلام عليك يا ابا عبدالله اگر
پسر عم عمر سعد] (. . . .)

۱۰ - در صفحه ۱۶۶ اشاره می کند به کتابهای برغانیهای قزوینی که مشتمل
بر برخی اکاذیب است .

۱۱ - در صفحه ۱۶۷ می گوید : در ایام مجاورت کربلا و استفاده از محضر
علامه عصر شیخ عبدالحسین طهرانی , سید عرب روضه خوانی از [(حله)]
آمد و پدرش از این طایفه بود و اجزاء (جمع جزوه) کهنه ای از میراث پدر
داشت . اول و آخر نداشت . در حاشیه اش نوشته بود از تألیفات فلان عالم از
علمای جبل عامل از شاگردان صاحب معالم است . غرض , آن سید استعلام
حال آن کتاب نمود . مرحوم شیخ عبدالحسین اولاً در احوال آن عالم کتابی در
مقتل نیافت , ثانیاً خود کتاب را مطالعه کرد و دید آنقدر اکاذیب دارد که ممکن
نیست از عالمی باشد . لذا آن سید را نهی کرد از نشر و نقل از آن . ولی بعد
همین کتاب به دست مرحوم در بندی افتاد و مطالب آنرا در کتاب [(اسرار
الشهادة)] نقل کرد و بر عدد اخبار و اهیه مجعوله بی شمار آن افزود .

در [(اسرار الشهادة) (۱) می نویسد : عدد لشکریان کوفه به ششصد هزار سواره و دو کروار پیاده (يك ميليون و ششصد هزار) می رسیده است .
۱۲ - در صفحه ۱۶۸ می گوید : مرحوم دربندی مشافهة نقل کرد که من در ایام سابقه شنیدم که فلان عالم گفت یا روایتی نقل کرد که روز عاشورا هفتاد ساعت بود و من در آنوقت غریب شمردم و متعجب شدم از نقل آن و لکن حال که تأمل در وقایع روز عاشورا کردم خاطر جمع یا یقین کردم که آن نقل ، راست ، و آنهمه وقایع نشود مگر در آن مقدار از زمان .

۱۳ - در صفحه ۱۶۹ : شخصی در شهر کرمانشاه خدمت عالم کامل جامع فرید آقا محمد علی صاحب [(مقامع)] (و غیره قدس الله روحه رسیده و عرض کرد : در خواب می بینم به دندان خود گوشت بدن مبارك حضرت سید الشهداء علیه السلام را می کنم . آقا او را نمی شناخت ، سر به زیر انداخت و متفکر شد . پس به او فرمود : شاید روضه خوانی می کنی ؟ عرض کرد : بلی . فرمود : یا ترك کن یا از کتب معتبره نقل کن .

۱۴ - در ص ۱۷۰ مقدمه برای نقل نمونه ای از اکاذیب روضه خوان ها جریان مسنای بنی اسرائیل و تلمود را که سینه به سینه به یهودیان رسید و جمع آوری شد ذکر می کند و تمثیل می کند به صدور الواعظین و لسان الذاکرین .

۱۵ - در صفحه ۱۷۴ عبارت و بیانی در دنبال مطلب فوق دارد ، می گوید : [(لکن مسنای یهود کتاب معین و معهودی است که به ملاحظه آن دو تفسیر (شروح مسنا) از زیادی و نقصان مصون و محروس است ، و اما روایات مسنای این امت دارای قوه قویه نباتیه است که چون از مجموعه ای دیگر نقل کند فوراً نمو کند و با برکت شود و شاخه ها و برگهای تازه با طراوت و نضارت برای آن پیدا [شود] و چون در سیر به منزل منابر برسد و موسم نقل آنها برسد قوه حیوانیه در او ظاهر گردد و بال و پر پیدا کند و چون طیر خیال در هر لمحہ به جهات مختلفه پرواز کند . و ما به جهت مثال به پاره ای از آنها اشاره کنیم به اینکه مختصری از او نقل کنیم] (. قبلا سه فقره نقل شد ، لهذا از شماره چهار شروع می کنیم : ۱۶ - د - صفحه ۱۷۵ : افسانه ای راجع به حضرت امیر پس از ضربت خوردن .

ه - افسانه یکی از قاصدان کوفه که نامه ای آورد برای امام حسین و جواب خواست . حضرت سه روز مهلت خواستند ، روز سوم عازم سفر شدند . آن شخص گفت : برویم ببینیم جلالت شأن پادشاه حجاز را که چگونه سوار می شود . آمد دید حضرت بر کرسی نشسته ، بنی هاشم دورش را گرفته و مردان ایستاده و اسبان زین کرده و چهل محمل که همه را به حریر و دیباج پوشانیده

اند . . .

تا عصر عاشورا که عمر سعد امر کرد شتران بی جهاز را حاضر کردند برای سوار شدن اسیران . . .

و - صفحه ۱۷۷ : حضرت زینب در شب عاشورا به جهت هم و غم و خوف از اعداء در میان خیمه ها سیر می کرد برای استخبار حال اقربا و انصار ، دید [(حبیب بن مظهر) اصحاب را در خیمه خود جمع کرده و از آنها عهد می گیرد که فردا نگذارند احدی از بنی هاشم قبل از ایشان به میدان برود . . . آن مخدره مسرورا آمد پشت خیمه ابوالفضل ، دید آنجناب نیز بنی هاشم را جمع کرده و به همان قسم از ایشان عهد می گیرد که نگذارند احدی از انصار پیش از ایشان به میدان برود . مخدره مسرور در خدمت حضرت رسید و تبسم کرد . حضرت از تبسم او (در این وقت) تعجب کرد و سبب پرسید . آنچه دیده بود عرض کرد . . .

ز - داستان اینکه در روز عاشورا بعد از شهادت اهل بیت و اصحاب ، حضرت به بالین امام زین العابدین علیهما السلام آمد . پس از پدر حال معامله آنجناب را با اعداء پرسید . خبر داد که به جنگ کشید . پس جمعی از اصحاب را پرسید . در جواب فرمود : قتل ، قتل ، تارسید به بنی هاشم ، و از حال جناب علی اکبر و ابی الفضل س...ال کرد ، به همان قسم جواب داد و فرمود : بدان در میان خیمه ها غیر از من و تو مردی نمانده است] (.)

صفحه] : ۱۷۸ (این قصه است و حواشی بسیار دارد و صریح است در آنکه آنجناب از اول مقاتله تا وقت مبارزت پدر بزرگوارش ابا از حال اقرباء و انصار و میدان جنگ خبری نداشت] (.)

ح - داستان عزم رفتن اباعبدالله به میدان جنگ و طلب کردن اسب سواری و [اینکه] کسی نبود اسب را حاضر کند] : (پس مخدره زینب رفت و آورد و آن حضرت را سوار کرد . بر حسب تعدد منابر ، مکالمات بسیار بین برادر و خواهر ذکر می شود و مضامین آن در ضمن اشعار عربی و فارسی نیز در آمده و مجالس را به آن رونق دهند و به شور درآورند] (.)

ظاهرا از آنجمله است اینکه حضرت زینب هنگام وداع ، برادر را ایست داد و فرمود : وصیتی از مادرم به یادم افتاد . مادرم به من گفته در همچو وقتی حسینم را بگیر و از طرف من زیر گلویش را بیوس . از آنجمله است اینکه حضرت دید اسب حرکت نمی کند ، هر چه نهیب می زند اسب نمی رود ، یکمرتبه می بیند طفلی خودش را روی سم اسب انداخته است . (اشعار معروف صفی علیشاه در بیان دو جاذبه عشق و عقل مربوط به جریان حضرت زینب در همین وقت است) . باید متوجه بود که حضرت زینب حین

وفات حضرت زهرا تقریبا پنجساله بوده است .

ط - صفحه ۱۷۹ : زینب آمد به بالین ابا عبدالله (ع) در قتلگاه : و رآته یجود بنفسه و رمت بنفسها علیه و هی تقول : انت اخی , انت رجا...نا , انت كهفنا , انت حمانا . (۱) ی - صفحه ۱۷۹ : افسانه منسوب به [(ابو حمزه ثمالی)] که در خانه امام سجاد را کوبید , کنیزکی آمد , چون فهمید ابو حمزه است خدای را حمد کرد که او را رساند که حضرت را تسلی دهد چون امروز دو مرتبه حضرت بیهوش شدند . پس ابو حمزه داخل شد و تسلی داد به اینکه شهادت در این خانواده موروثی است , جد , پدر , عم , . . . امام فرمود : بلی , ولی اسارت در این خانواده موروثی نبود . آنگاه شمه ای از حالت اسیری عمه ها و خواهران بیان کردند .

یا - از [(هشام بن الحکم)] [(مطلبی)] نقل کرده اند که خلاصه اش اینست [: (در ایامی که امام صادق (ع) در بغداد بودند , هر روز می بایست در محضر امام باشم . روزی یکی از شیعیان , هشام را به يك مجلس عزا دعوت می کند و او معتذر می شود که باید در حضور امام باشم . او می گوید : از امام اجازه بگیر , و هشام می گوید : اسم این مطلب را پیش امام نمی شود برد که منقلب می شود . او گفت : بی اجازه بیا . هشام گفت : این هم ممکن نیست زیرا امام از من خواهد پرسید . آخر کار هر طور بود هشام را برد . روز بعد امام جویا شد و بعد از تکرار فاش کرد . امام فرمود : گمان می کنی من در آنجا نبودم یا در چنین مجالسی حاضر نمی شوم ؟! عرض کرد : شما را در آنجا ندیدم . فرمود : وقتی که از حجره بیرون آمدی , در محل کفشها چیزی ندیدی ؟ عرض کرد : جامه ای در آنجا افتاده بود . فرمود : من بودم که عبا بر سر کشیدم و روی زمین افتادم ! (نظیر این افسانه است افسانه ای درباره امام سجاد (ع) که در يك مجلس عزاداری شرکت کرده بود و چراغها را خاموش کردند و بعد که مجلس ختم شد و چراغها روشن شد , دیدند امام کفشهای عزاداران را جفت کرده است) .

۱۷ - در صفحه ۱۸۳ می گوید [: (دو چیز است که سبب تجری این جماعت بلکه بعضی از ارباب تألیف شده در نقل اخبار و حکایات بی اصل و مأخذ بلکه در بافتن دروغ و جعل اخبار و حکایات : اول : گفته اند در اخبار مدح ابکاء نوشته که به چه قسم بگریانید و چه بخوانید , و از این ذکر نکردن معلوم می شود هر چه سبب گریانیدن , وسیله سوزانیدن دل و بیرون آمدن اشک باشد ممدوح و مستحسن است . علیهذا اخبار منع کذب در غیر مقام تعزیه داری است .

به این بیان می توان بسیاری از معاصی کبیره را مباح بلکه مستحب کرد .

مثلا اخبار فضیلت ادخال سرور در قلب م...من . پس مثلا غیبت یا بوسه و زناى با بیگانه یا لواط اگر موجب ادخال سرور بشود جایز است] (.
۱۸ - در صفحه ۱۸۶ می گوید:] (یکی از ثقات اهل علم زد برای من نقل کرد که وقتی از یزید پیاده رفتم به مشهد مقدس از آن راه بیابان (کویر) که مشقت بسیار دارد . در مسیر منازل وارد قریه ای از دهکده های خراسان شدم . قریب نیشابور چون غریب بودم رفتم به مسجد آنجا .

چون مغرب شد اهل ده جمع شدند و چراغی روشن کردند و پیشنهادی آمد و نماز مغرب و عشا را به جماعت کردند . آنگاه پیشنهاد رفت بالای منبر نشست ، پس خادم مسجد دامن را پر از سنگ کرد و برد بالای منبر نزد جناب آخوند گذاشت . متحیر ماندم برای چیست ؟ ! آنگاه مشغول روضه خوانی شد . چند کلمه که خواند خادم برخاست و چراغها را خاموش کرد . تعجبم بیشتر شد .

در این حال دیدم بنای سنگ انداختن شد از بالای منبر بر آن جماعت ، و فریادها بلند شد ، یکی می گوید : ای وای سرم ، دیگری فریاد از بازو ، سومی از سینه ، و هکذا گریه ها و شیونها بلند شد . قدری گذشت ، سنگ تمام و آخوند مشغول دعا شد و چراغ را روشن کردند . مردم با سر و صورت خونین و دیده اشکبار رفتند . پس به نزد پیشنهاد رفتم و از حقیقت این کار شنیدم . پرسیدم . گفت : روضه می خوانم و این جماعت به غیر از این قسم عمل گریه نمی کنند . لابد باید (برای اینکه به ثواب گریه بر اباعبدالله برسند) به این نحو ایشان را بگریانم] (.

۱۹ - صفحه ۱۸۷ - دوم:] (استقرار سیره علما در م...لفات خود بر نقل اخبار ضعیفه و ضبط روایات غیر صحیحه در ابواب فضائل و قصص و مصائب ، و مسامحه ایشان در این مقامات ، خصوص مقام اخیر چنانکه مشاهده و محسوس است] (.

مرحوم حاجی بعدا وارد بحث در مسأله تسامح در ادله سنن می شود و فرق می گذارد میان حدیث ضعیف و موهون ، و می گوید : آنچه قابل تسامح است احادیث ضعیفه است نه موهونه .

۲۰ - در صفحه ۱۹۳ می گوید:] (قصه زعفر جنى و عروسی قاسم در] (روضه] (کاشفی ، و دومی در] (منتخب] (شیخ طریحی هم هست . منتخب طریحی مشتمل بر موهونهایی از قبیل زنده دفن کردن حضرت عبد العظیم در ری است) [.

۲۱ - صفحه:] ۱۹۴ (قصه عروسی ، قبل از] (روضه] (کاشفی در هیچ کتابی دیده نشده است . اما قصه زبیده و شهر بانو و قاسم ثانی در خاک روی و

اطراف آن که در السنه عوام دائر شده ، پس آن از خیالات واهی است . . .
تمام علمای انساب متفقند که قاسم بن الحسن عقب ندارد (بلکه صغیر بوده) .
۲۲ - صفحه ۱۹۵ - می گوید: [(مسعودی که شیعه است و معاصر کلینی
است ، در] (اثبات الوصیه) (عدد کشتگان امام را به ۱۸۰۰ تن رسانده است
آنهم به عبارت : و روی انه قتل بیده ذلك اليوم الفا و ثمانمائه . و محمد بن ابی
طالب به هزار و نهصد و پنجاه نفر رسانده است . اما در کتابی که هزار سال
بعد نوشته شده (اسرار الشهاده در بندی) عدد مقتولین امام را به سیصد هزار
و عدد مقتولین حضرت ابوالفضل را به بیست و پنج هزار و از سایرین نیز به
بیست و پنج هزار نفر رسانده است] () .

(اگر فرض کنیم امام در هر ثانیه يك نفر کشته باشد ، سیصد هزار نفر مقدار
هشتاد و سه ساعت و بیست دقیقه وقت می خواهد که باروز هفتاد و دو ساعت
نیز قابل اصلاح نیست ، و بیست و پنج هزار نفر اگر هر نفر در يك ثانیه کشته
شود ، شش ساعت و پنجاه و شش دقیقه و چهل ثانیه وقت می خواهد . به
علاوه جمعیت يك میلیون و ششصد هزار نفر در صحرای کربلا جا نمی گیرد
. وسائل و اسبابش از کجا فراهم می شود ؟ آنهم همه از مردم کوفه بودند ، از
حجاز و شام کسی نبود . (۱) خداوند عقلی بدهد .

۲۳ - در صفحه ۲۰۲ اشاره می کند به افسانه دیگری که ما نظر به آنچه قبلا
نقل کرده ایم آنرا دوازدهم قرار می دهیم : یب - روزی حضرت امیر در بالای
منبر خطبه می خواند . حضرت سیدالشهدا علیه السلام آب خواست . حضرت
به قنبر امر فرمود آب بیاور . عباس در آنوقت طفل بود ، چون شنید تشنگی
برادر را ، دوید نزد مادر و آب برای برادر گرفت در جامی و آنرا بر سر
گذاشت و آب از اطراف می ریخت . به همین قسم وارد مسجد شد . چشم پدر
بر او افتاد ، گریست و فرمود امروز چنین و روز عاشورا چنان . . .
البته قصه باید در کوفه باشد زیرا سخن از خطابه و منبر است ، و در آنوقت
امام حسین يك مرد سی و چند ساله است و ممکن نیست در حضور جمع در
حین خطبه پدر از پدر آب بخواند . به علاوه در هیچ مدرکی وجود ندارد .
یج - حضرت ابوالفضل در صفین هشتاد نفر را یکی پس از دیگری به هوا
انداخت که هنوز اولی برنگشته بود و هر کدام برمی گشت ، با شمشیر دو
حصه می نمود . . .

ید] - (برای ذریه طاهره دوشیزگانی بهم بافتند خصوص برای حضرت ابی
عبدالله (ع) ، بعضی را در مدینه گذاشتند و بعضی را در کربلا شوهر دادند
و بعضی را به جهت صدق کلام جبرئیل صغیر هم یمیتهم العطش در کربلا از
تشنگی بکشتند و بعضی را در قتلگاه شبیه عبدالله بن الحسن شهیدش کنند] (. .) .

۲۴ - صفحه ۲۰۸ : خاتمه در مذمت گوش دادن به اخبار کاذبه و حکایات و قصص دروغ مجالس تعزیه داری . خداوند در مقام مذمت یهودان بلکه منافقین و بیان صفات خبیثه و افعال قبیحه ایشان می فرماید : سماعون للكذب الكالون للسهة . (۱) درباره اهل بهشت می فرماید : لا يسمعون فيها لغوا ولا كذابا . (۲) درباره اهل دوزخ که در این جهان به دروغ عادت کرده اند و در آخرت و موقف نیز ترك نکنند می فرماید : ويوم تقوم الساعة يقسم المجرمون ما لبثوا غير ساعة كذلك كانوا ي...فكون . (۳) ایضا : و يوم يبعثهم الله جميعا فيحلفون له كما يحلفون لكم و يحسبون انهم على شيء الا انهم هم الكاذبون . (۴) ایضا : ثم لم تكن فتنتهم الا ان قالوا والله ربنا ما كنا ۱ - سوره مائده , آیه ۴۲ . به دروغ گوش دهند و حرام خورند] .

۲ - سوره نبأ , آیه ۳۵ . در آنجا سخن لغو و دروغ نشنوند] .

۳ - سوره روم , آیه ۵۵ . روزی که قیامت بر پا شود مجرمان سوگند خورند که جز ساعتی درنگ نکرده اند . اینچنین از حق منحرف و منصرف می شوند] .

۴ - سوره مجادله , آیه ۱۸ . و روزی که خدا همه آنها را برانگیزد پس برای او سوگند ۲۷۵ مشرکین انظر كيف كذبوا على انفسهم و ضل عنهم ما كانوا يفترون . (۱) و ایضا : و اجتنبوا قول الزور . (۲) ایضا : و الذين لا يشهدون الزور . (۳) ۲۵ - صفحه ۲۱۳ : و نیز دلالت کند بر قبح و مذمت آن , استقراء غالب معاصی که محل آن مانند غالب اقسام دروغ , زبان است مثل غیبت و غنا و سب و بهتان و استهزاء و نظایر آنها , زیرا که چنانکه غیبت در شرع حرام است , گوش دادن به آن نیز حرام است , خوانندگی حرام است , گوش دادن به آن نیز حرام است , سب اولیاء خداوند یا م...من کفر یا معصیت است , گوش دادن به آن نیز حرام است . خدای تعالی فرماید : و قد نزل عليكم في الكتاب ان اذا سمعتم آيات الله يكفر بها و يستهزاء بها فلا تقعدوا معهم حتى يخوضوا في حديث غيره انكم اذا مثلهم (۴) . . . هر کس مرتکب گناهی شد , به آیه ای از آیات الهی استهزاء کرده است .

۲۶ - حال سزوار است که ارباب دانش و بینش , مجالس مصائب جدیده حضرت ابی عبد الله (ع) را ترتیب می دادند و صدماتی که بر آن وجود مبارك می رسد از زائر و مجاور و خادم و حامل علوم آن حضرت و متعبدین و ناسکین و مأمورین و غیر ایشان به انواع و اقسامش در شب و روز جمع کرده به دست دیندار دلسوزی دهند که در مجالس اهل تقوا و دیانت و غیرت و

عصبیت بخوانند و بسوزند و بگیرند و از خداوند متعال تعجیل فرج و ظهور سلطان ناشر عدل و امان و باسط فضل و احسان و قانع کفر و نفاق و عدوان را بخواهند .

۲۷ - این بحث در چهار فصل بیان می شود : الف - معنی تحریف و انواع تحریفها و اینکه در حادثه عاشورا انواعی از تحریف واقع شده است .
ب - عوامل تحریف به طور عموم و عوامل تحریف به طور خصوص در حادثه عاشورا ، و به عبارت دیگر مسئولان تحریف در حوادث به طور عموم و در این حادثه به طور خصوص .
ج - تشریح تحریفهایی که لفظا یا معنی ، شکلا یا روحا در حادثه عاشورای حسینی صورت گرفته است .

د - وظیفه علماء امت در این باب به طور عموم و در این حادثه به طور خصوص که : اذا ظهرت البدع فعلى العالم ان يظهر علمه و الا فعليه لعنة الله (۱) . ایضا : و ان لنا فى كل خلف عدولا ينفون عنا تحريف الغالين و انتحال المبطلين ، (۱) و وظیفه ملت مسلمان در این باب به طور عموم و در این حادثه به طور مخصوص از نظر حرمت شرکت در استماع و لزوم مبارزه عملی و نهی از منکر .

۲۸ - معنی تحریف : راغب در [(مفردات)] می گوید : حرف الشئء طرفه . . و تحریف الشئء امالته كتحريف القلم . و تحريف الكلام ان تجعله على حرف من الاحتمال يمكن على الوجهين . قال عز و جل : يحرفون الكلم عن مواضعه . . . و من بعد مواضعه . . . (۲) در تفسیر امام فخر رازی جلد (۳) صفحه ۱۳۴ ذیل آیه ۷۵ از سوره بقره می گوید : قال القفال : التحريف : التغيير و التبديل ، و أصله من الانحراف عن الشئء و التحريف عنه ، قال تعالى : (الا متحرفا لقتال او متحيرا الى فئة) . (۳) و التحريف هو امالة الشئء عن حقه .

يقال : قلم منحرف اذا كان رأسه قط مائلا غير مستقيم . قال القاضى : ان التحريف اما أن يكون فى اللفظ أو فى المعنى . و حمل التحريف على تغيير اللفظ اولى من حمله على تغيير المعنى (۱) . . .
تحريف لفظى به اينست که مثلا لفظى کم یا زیاد می کنند و یا کلمه یا جمله ای را پس و پیش کنند و به هر حال معنی را کم یا زیاد [کنند] یا تغییر دهند .
خطر بزرگ در تحريفات مغير معنی است .
اینگونه تحريفات در کتب و نوشته ها زیاد است حتى در متن اشعار خصوصا آنجا که به اصطلاح مصحح [(شدرسنا)] می کند .
مولوی در یکی از اشعار خود گفته است : از محبت تلخها شیرین شود { از

محبت مسها زرین شود بعد نساخ اضافه کرده اند] (از محبت دردها صاف , و دردها شفا , و خارها گل , و سرکه ها مل , و دار تخت , و بار بخت , و سنگ روغن , و حزن شادی , و غول ماری , و مرده زنده , و شاه بنده می شود) . مانده است بگویند سقف دیوار و خر بوزه هندوانه و استکان نعلبکی می شود .

اما تحریف معنوی - سه مثال : الف - یا عمار ! تقتلك الفئة الباغية .
ب - لا حکم الا لله .

ج - اذا عرفت فاعمل ما شئت . (۲)

اولی مورد سوء استفاده معاویه , دوم مورد سوء استفاده خوارج , سوم مورد سوء استفاده شیعیان از حدیث امام صادق شد که خود آن حضرت به طور صحیح توضیح دادند .

در قرآن تحریف لفظی واقع نشده ولی تحریف معنوی که عبارت است از سوء تفسیر , زیاد واقع شده است .

منطقیین در باب صنعت مغالطه گفته اند یا لفظی است و یا معنوی , و اقسامی ذکر کرده اند که برای ما نحن فیه مخصوصا از نظر پیدا کردن مثال عربی و فارسی بسیار مفید است .

قرآن از تحریف کلمه در آیات زیادی یاد و نکوهش کرده است . اما همانطور که [(کلمه)] در اصطلاح قرآن اعم است از جمله و شخصیت و حادثه , قهرا تحریف نیز اقسامی پیدا می کند : تحریف عبارات , تحریف حادثه ها و تاریخچه ها , تحریف شخصیتها . (برای قسم سوم رجوع شود به سخنرانی سید مرتضی جزائری در گفتار ماه) .

۲۹ - بحث ما در نوع دوم یعنی تحریف حادثه است که هم ممکن است تحریف لفظی شود یعنی کم و زیاد در نقل آن بشود , و هم ممکن است تحریف معنوی بشود یعنی روح حادثه که عبارت است از علل و انگیزه ها و از هدفها و منظورها , مسخ بشود . از همینجا معلوم می شود که اهمیت تحریف بستگی دارد به اهمیت موضوع آن یعنی محرف فیه که يك سخن عادی یا يك حادثه عادی و یا يك شخصیت عادی باشد یا آنکه در سخنی یا حادثه ای یا شخصیتی واقع شود که سند تاریخی و اخلاقی و تربیتی و دینی يك اجتماع است . لهذا کذب بر خدا و رسول , اشنع اقسام کذب است و مبطل روزه است . از نظر قوانین نیز جعل و تحریف در اسناد رسمی از نظر جرمی جنایت تشخیص داده می شود نه جنحه .

۳۰ - واقعا حادثه های اخلاقی و نهضت های بزرگ الهی , آیه ای هستند از آیات الهی در کتاب مقدس تکوین . مردم وظیفه دارند حداکثر رعایت را در حفظ و

رعایت و صیانت آنها بنمایند ، و الا مناط مشمول این جمله می شوند : من فسر القرآن برائه فلیتبتوا مقعده من النار . (۱) ایضا : فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسية يحرفون الكلم عن مواضعه و نسوا حظا مما ذكروا به . (۲) ایضا : فویل للذین یکتبون الكتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمنا قليلا فویل لهم مما كتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون . (۳)

۳۱ - در حادثه عاشورا هم تحریف لفظی صورت گرفته و بند و بیلها و کم و زیادهای زیاد در آن صورت گرفته که در کمتر حادثه ای اینهمه برگ و ساز پیدا شده است . به قول شاعر : بس که ببستند بر او برگ و ساز { گر تو ببینی شناسیش باز دوستان و اصحابی ، دشمنانی ، فرزندان ، جمله هایی ، کارهایی ، سخنانی به امام نسبت داده شده که اگر امام بشنود هیچ تشخیص نمی دهد که درباره او صحبت می کنند ، با آنکه حادثه عاشورا برخلاف توهم بعضی ، از نظر تاریخی بسیار روشن و خالی از ابهام است ، کمتر حادثه تاریخی مثل این حادثه اسناد صحیح و درست دارد به علت اهمیت این حادثه ، و مخصوصا اهل بیت جزئیات این حادثه را فاش کردند . (۱)

۳۲ - اما عاملها : گفتیم که عامل تحریف به طور کلی دو قسم است : عامل عداوت و غرض ، و دیگر عامل اسطوره سازی . اینجا باید عامل سومی هم اضافه کنیم ، دوستی و تمایل . مثال عامل غرض ، جعلها و تحریفهای مسیحیان درباره رسول اکرم و جعل و تحریفهای امویین درباره حضرت امیر است ، و مثال عامل دوستی ، همه اکاذیبی است که افراد و اقوام برای نیاکان خود جعل می کنند . در مورد امام او را اخلاکگر و تفرقه ان داز خواندند که قبلا گذشت .

اما [(اسطوره سازی)] خود يك حس اصیل است در بشر که قبلا اشاره کردیم . افسانه مجروح شدن پر جبرئیل در جنگ خیبر و همچنین افسانه دو نیم کامل شدن (مرحب) و نفهمیدن خودش . ایضا افسانه پرتاب کردن ابی الفضل هشتاد نفر را در صفین به هوا که هشتادمین رفته بود بالا و هنوز اولی برنگشته بود ، و پس از برگشتن یکی یکی را دو نیم کرد . همچنین است افسانه ششصد هزار کشته و هفتاد و دو ساعت بودن روز عاشورا . عوامل سه گانه فوق در همه جهان بوده و هست .

اما عامل خصوصی : از طرف اولیاء دین پیشنهاد شده که اقامه عزای حسین بن علی بشود و قبرش زیارت شود و او به عنوان يك فداکار بزرگ همیشه نامش زنده و پاینده باشد . این موضوع تدریجا سبب شد که بعضی مرثیه خوانان حرفه ای پیدا شوند و کم کم مرثیه خوانی به صورت يك فن و هنر از يك طرف ، و وسیله زندگانی از طرف دیگر درآید ، از طرفی فکری پیدا شود

که چون گریانندن بر ابی عبدالله ثواب جزیل و اجر عظیم دارد پس به حکم
الغایات تبرد المبادی [(هدف , وسیله را مباح می کند)] (از هر وسیله ای می
شود استفاده کرد .

اینجا است که جعل و دروغ در نظر عده ای مشروع می شود .
به قول حاجی [نوری] اگر اینچنین است , پس چون ادخال سرور در دل
م... من نیز مستحب است و هدف وسیله را مباح می کند , از غیبت و حتی از
بوسه و زنا نیز می توان استفاده کرد . اینجا است که داستان روضه خوان
سنگ پران که قبلا گذشت به یاد می آید . و اینجا است که باید آن خواب روضه
خوانی که دید گوشت بدن امام را با دندانهای خود می کند صادق دانست .
عجبا که در پنج قرن پیش يك مرد بوقلمون صفت که معلوم نیست شیعه است یا
سنی به نام ملا حسین کاشفی [کتابی می نویسد به نام] (روضة الشهداء) . [()
این مرد واعظ است و چون اهل سبزوار و بیهق بوده و آنجا مرکز تشیع بوده
ذکر مصیبت هم می کرده است .

این مرد تا توانسته ساخته و پرداخته و حتی اسمهایی در این کتاب هست از
اصحاب و از مخالفین که معلوم است مجعول است و ظاهرا از خود ساخته .
بعد این کتاب چون فارسی بوده به دست مرثیه خوان ها می افتد و سند و مدرک
آنها می شود که این کتاب را از رومی خ واندۀ اند و به همین مناسبت آنها را
روضه خوان گفته اند , و این کتاب بعد بجای همه کتابهای درست , منبع و
مأخذ روضه های دروغ شده است . این کتاب در اواخر قرن نهم یا اوایل قرن
دهم نوشته شده است زیرا ملا حسین کاشفی در ۹۱۰ وفات کرده است . بعد در
اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم کتاب دیگری که صد چوب به سر
آن کتاب زده به نام [(اسرار الشهادة)] نوشته و چاپ می شود و کار را می
رساند به آنجا که رسانده اند . البته کتابهایی از قبیل [(محرق القلوب)] نیز
بی تأثیر نبوده اند .

تحریفهای لفظی از قبیل : داستان لیلی و علی اکبر , داستان عروسی قاسم ,
داستان آب آوردن حضرت ابی الفضل در کودکی برای امام حسین , آمدن
زینب در حین احتضار به بالین ابا عبدالله (ع) , عبور اسرا در اربعین از
کربلا , عدد مقتولین , هاشم بن عتبۀ با نیزه هجده ذرعی , روز عاشورا ۷۲
ساعت بود , امام حسین بازی شاهان از مکه خارج شد , بی خبر بودن امام
سجاد (ع) از وقایع , افسانه اسب آوردن زینب برای ابا عبدالله و بوسیدن
گلوگاه آن حضرت , بیهوش شدن امام سجاد (ع) و امام صادق (ع) .
این تحریفها بعضی مربوط است به قبل از حادثه نظیر آب آوردن حضرت ابی
الفضل در کودکی برای امام , بعضی مربوط است به بین راه مثل خروج امام

از مکه بازی پادشاهان ، بعضی مربوط است به روز عاشورا مثل داستان لیلی ، عروسی قاسم ، آمدن زینب در حین احتضار به بآلین ابا عبدالله ، اسب حاضر کردن زینب برای امام ، افتادن سکینه روی سم اسب ، بوسیدن زیر گلو ، آمدن هاشم مرقال ، آمدن زعفر جنی ، و عدد مقتولین ، و بعضی مربوط است به بعد [از این حادثه] مثل حادثه اربعین ، بیهوش شدن امام سجاد ، افتادن امام صادق در کفشکن .

۳۳ - اما تحریف معنوی : تحریف معنوی یعنی منحرف کردن روح و معنی يك جمله یا يك حادثه ، و چون بحث در اطراف حادثه است پس تحریف معنوی يك حادثه یعنی اینکه علل و انگیزه ها و همچنین هدف و منظورهای آن حادثه را چیز دیگر غیر از آنچه هست معرفی کنیم . مثلاً شما به دیدن شخصی می روید ، یا شخصی را به خانه یا مجلس خودتان دعوت می کنید ، دیگری می آید می گوید : می دانی منظور فلانی از آمدن به خانه تو چیست ؟ (یا از دعوت تو چیست ؟) می خواهد مثلاً دخترش را به پسر تو بدهد ، در صورتی که شما چنین منظوری هرگز ندارید .

تحریف در جمله ها سه مثال دارد که قبلاً اشاره کردیم . در بسیاری از حوادث تاریخی جهان ، از نظر تفسیر و توجیه ، تحریف شده یا عمداً یا جهلاً که فعلاً وارد آنها نمی شویم . حادثه بزرگ و با عظمت عاشورا گذشته از تحریفهای لفظی و شکلی مربوط به حوادث و جریاناتی که بوده است ، دچار يك سلسله تحریفهای مهمتر در ناحیه روح و معنی و تفسیر و توجیه گردیده است . می دانیم امام حسین نهضتی کرده است که شرائط سه گانه عظمت را دارا بوده است .

الف - مقدس بودن هدف و شخصی نبودن آن ، به خاطر انسانیت بودن آن که توأم با فداکاری و گذشت از منافع فردی بوده است . به همین دلیل بشریت اینگونه افراد را که مرز میان خود و دیگران را شکسته اند از خود می داند و خود را از آنها می داند ، او را فدای امت و مصالح امت می بیند .

ب - اینکه توأم بوده با يك بصیرت قوی و نافذ ، و آنچه دیگران در ظاهر نمی دیدند او در پشت پرده می دیده است . آنچه دیگران در آینه نمی دیدند ، او در خشت خام می دیده است . به عبارت دیگر از محیط خودش پیش بود .

ج - اینکه نوری بوده که در میان يك ظلمت کامل درخشیده است به شرحی که قبلاً گفته ایم .

از طرف دیگر اولیاء دین سخت توصیه کرده اند به مردم راجع به اخبار این حادثه و عزاداری دائم و زیارت تربت او .

در اینجا سخن اینست که امام چرا نهضت کرد و بعد چرا پیشوایان اسلام توصیه کردند که این حادثه زنده بماند .

تحریفی که در اصل حادثه رخ داد این بود که [گفتیم امام حسین] کفاره گناه امت را بدهد و سنگر گنهکاران باشد ، بیمه کند معصیتکاران را .
تحریف دوم این بود که این حادثه جنبه خصوصی و فردی دارد ، یعنی آن را به آسمان بردیم و غیر قابل پیروی قرار دادیم و از مکتب بودن و درس بودن خارج کردیم ، آن را در اوضاع و احوال عصر و زمان خود از يك طرف و دستورهای اسلام در این زمینه ها از طرف دیگر قرار ندادیم که بتواند مکتب و مدرسه و الهام بخش باشد .

پس دو کار به سرش آوردیم . اول آن را از مکتب بودن از راه خصوصی کردن - خارج کردیم . دوم اینکه به علاوه آن را به صورت يك مکتب گنهکارسازی درآوردیم و گفتیم هر گناهی بکنیم سینه سه ضربه آن را جبران می کند .

تحریف دیگر در موضوع دستورها درباره فلسفه عزاداری است . در اینجا گاهی گفتیم برای تسلی خاطر حضرت زهرا است چون ایشان در بهشت همیشه بیتابی می کنند و هزار و چهار صد سال است آرام ندارند ، با گریه های ما ایشان آرامش پیدا می کنند ، پس آن را يك خدمت خصوصی به حضرت زهرا تلقی کردیم .

دوم اینکه به چشم يك آدم نفله شده که حداکثر مقامش اینست که بی تقصیر به دست يك ظالم کشته شد پس باید برایش متأثر بود به امام نگاه کردیم . فکر نکردیم که تنها کسی که نفله نشد و برای هر قطره خون خود ارزش بی نهایت قرار داد او بود . کسی که موجی ایجاد کرد که قرنهای ستمگران را لرزاند و می لرزاند و نامش با آزادی و برابری و عدالت و توحید و خداپرستی و ترك خود پرستی یکی شده چگونه هدر رفته است ؟ ! ما هدر رفته ایم که عمری را جز در پستی و نکبت زندگی نکرده و نمی کنیم .
هدف نهضت امام را خود امام از همه بهتر بیان کرده است .

هدفش همان هدف پیغمبر بود . خطبه های امام مبین هدف نهضت امام است . امام هدف نهضت خود را اصلاح امت اسلامی معرفی کرد ، خواست عملا درسهای اسلام را بیاموزد و به جهان بفهماند که خاندان پیغمبر اسلام که نزدیکترین مردم به او هستند ، از همه مردم دیگر به تعلیمات او بیشتر ایمان دارند و این خود دلیل حقانیت این پیغمبر است .

اما اینکه فلسفه اقامه عزای حسین چیست ؟ برای اینکه صحنه ای بالاتر و بهتر از این صحنه در جهان وجود ندارد که : اولاً این اندازه درس توحید و ایمان

کامل به جهان غیب را بدهد و مظهر نفس مطمئنه باشد . پس روحش توحید بود .

ثانیا همه تربیتها برای اینست که روح بشر در برابر حوادث ، شکست ناپذیر شود ، تنش با شمشیرها قطعه قطعه ، ثروتش به باد ، فرزندانش کشته ، خاندانش اسیر ، ولی روحش ثابت و محکم بماند .

ثالثا چقدر فرق است میان ادعا و عمل . مدعیان آزادی و آزادیخواهی ، حقوق بشر ، عدالت ، [زیادند] اما داستان پادشاه و وزیر و گربه تربیت شده است ، ولی مردان الهی عملا نشان دادند که اگر يك طرف حق باشد با محرومیتها ، با کشته شدن ها ، با قطعه قطعه شدن ها ، و طرف دیگر مال و ثروت و همه چیز باشد با پامال شدن حق و حقیقت ، کدام طرف را می گیرند .
چند چیز که علامت شکست دشمن بود : الف - پرهیز از جنگ تن بتن .
ب - تیر اندازی و سنگ پرانی .

ج - دستور عمر سعد که از جنگ با شخص حسین پرهیز کنند : هذا ابن قتال العرب ، والله نفس ابیه بین جنبیه . (۱) د - دستور عمر سعد که مانع سخنرانی او بشوند و نگذارند سخنانش شنیده شود . نه در مقابل شمشیر و بازویش و نه در مقابل منطق و سخنش تاب نمی آوردند .
آنچه از امام ظهور کرد : الف - شجاعت بدنی .
ب - قوت قلب و روح .

ج - ایمان به حق و قیامت ، که ساعت به ساعت بر بشاشتش افزوده می شد .
د - صبر و تحمل .
ه - رضا و تسلیم .

و - طمأنینه و عدم هیجان روحی و نشنیدن يك سخن [از او] که حاکی از غضب و خشم و از جا در رفتن باشد .

ز - روح حماسی که چنان خطبه ای انشاء کرد .

دو چیزی که چشم امام را روشن داشت : الف - خاندان .

ب - یاران . ههنا مناخ رکاب و مصارع عشاق . (۲) اصحاب و خاندان نشان دادند که عاشقانه عمل می کنند .

پس بی نظیری و آموزندگی آن ، علت اصلی و فلسفه اصلی عزاداریها است .

۳۴ - اما وظیفه ما : این وظیفه در دو قسمت باید بیان شود : وظیفه علما و

وظیفه عامه و توده مردم ، و به زبان مردم این عصر و بلکه برای مردم این

عصر : رسالت علماء (خواص) و رسالت توده (عوام) . معمولا علما این

انحرافات را به گردن توده و عامه مردم می گذارند و تقصیر عوامی و جهالت

مردم می دانند ، و مردم عوام متقابلا می گویند تقصیر علما است که نمی گویند

, زیرا [: (ماهی از سرگنده گردد نی زدم)] .
ولی حقیقت اینست که در این جریان هم خواص مس...ولند و هم عوام , هم
علما مس...ولند و هم توده , این ماهی , هم از سرگنده گردیده و هم از دم ,
سر و دم مشترکا مس...ول این گندیدن هستند .
در حقیقت قبل از آنکه وظیفه خواص و وظیفه عوام بیان شود باید معلوم شود
که تقصیر از کی بوده است . چون اینکه وظیفه الان متوجه کیست يك مطلب
است , و تقصیر از کی بوده مطلب دیگر است . چنانکه گفتیم در تقصیر هر دو
شرکت داشته اند و این ماهی , هم از سرگنده گردیده است و هم از دم . و از
لحاظ وظیفه نیز بیان خواهیم کرد که هر دو طبقه مس...ولند , نه گناه , گناه
يك طبقه است و نه وظیفه فعلی وظیفه يك طبقه بالخصوص است .
قبل از اینکه بیان وظیفه بشود , برای درك اهمیت این وظیفه باید خطرات
تحریف بیان شود .

به طور کلی هر چیزی آفتی دارد , از جماد , نبات , حیوان و انسان . مثلا
موریانه آفت کتاب یا چوب است , کرم خاردار و سن و ملخ آفت گیاه است و
بعضی میکروبها آفت حیوانها یا انسانها است , خود دین نیز آفتی دارد . پیغمبر
اکرم فرمود : آفه الدین ثلاثه : فقیه فاجر , و امام جائر , و مجتهد جاهل . (۱)
(بدیهی است که آفت هر چیزی يك شیء خاص است متناسب با خود او .
هرگز کردم خاردار آفت دین نیست , و سن و ملخ هم هرگز دین را نمی خورد
, خوره و سرطان نیز آنرا از میان نمی برد .

تحریف و قلب و بدعت , آفت بزرگ دین است . (۲) تحریف , چهره و سیما
را عوض می کند , خاصیت اصلی را از میان می برد , بجای هدایت ,
ضلالت می آورد و بجای تشویق به سوی عمل صالح , مشوق معصیت و گناه
می شود و به جای فلاح , شقاوت می آورد . تحریف , از پشت خنجر زدن
است , ضربت غیر مستقیم است که از ضربت مستقیم خطرناکتر است .

یهودیان که قهرمان تحریف در تاریخ جهان اند همیشه ضربتهای خود را از
طریق غیر مستقیم وارد کرده اند . علی (ع) را دوستانه و از طریق تحریف
, بهتر و بیشتر می شود خراب کرد تا به صورت دشمنانه . قطعا ضرباتی که
از طرف دوستان جاهل بر علی وارد شده , از ضربات دشمنانش کاری
تر و براتر بوده است .

تحریف , مبارزه بدون عکس العمل است . تحریف , مبارزه است با استفاده از
نیروی خود موضوع .

تحریف سبب می شود که سیمای شخص بکلی عوض شود , مثلا علی (ع) به
صورت يك پهلوان مهیب بدقیافه سبیل از بناگوش در رفته تجسم پیدا کند , به

صورتی درآید که هرگز نتوان باور کرد که این همان مرد محراب ، خطابه ، حکمت ، قضا و زهد و تقوا و خوف از خدا است .

تحریف است که امام سجاد را در میان ما به نام امام بیمار معروف کرده است . تنها در میان فارسی زبانان این نام به آن حضرت داده شده و کار به جایی رسیده که وقتی می خواهیم بگوئیم فلانی خود را به ضعف و زبونی زده ، می گوئیم خود را امام زین العابدین بیمار کرده است ، در صورتی که این شهرت فقط بدان جهت است که امام در ایام حادثه عاشورا مریض بوده اند نه اینکه در همه عمر تب لازم داشته و عصا به دست و کمر خم راه می رفته اند .

مرحوم آیتی در سخنرانی [(راه و رسم تبلیغ) (که در انجمن ماهانه دینی ایراد کرد و چاپ شد (جلد ۲ صفحه ۱۶۰) همین موضوع را عنوان کرد و گفت] :

(چندی پیش شخصی در مجله اطلاعات از وضع دولت و کارمندان دولت انتقاد کرده بود که غالباً متصدیان امر یا بی عرضه و نالایقند و یا خائن و ناپاک ، در صورتی که ما نیازمند افرادی هستیم که هم با عرضه باشند و هم پاک . مطلب را به این صورت بیان کرده بود] : (اکثر رجال و مأمورین ما یا شمرند یا امام زین العابدین بیمار ، در صورتی که کشور اکنون بیش از هر موقع دیگر به حضرت عباس نیازمند است ، یعنی افرادی که هم پاک باشند و هم کاربر) . یعنی شمر کاربر بود و ناپاک . امام زین العابدین پاک بود ولی کاربر نبود ، حضرت عباس خوب بود که هم پاک بود و هم کاربر . (۱)

اینکه می گویند عارفا بحقه ، معرفت امام لازم است ، برای اینست که فلسفه امامت ، پیشوایی و نمونه بودن و سرمشق بودن است . امام ، انسان مافوق است نه مافوق انسان ، و به همین دلیل می تواند سرمشق بشود ، اگر مافوق انسان می بود ، به هیچ وجه سرمشق نبود . لهذا به هر نسبت که ما شخصیتها و حادثه ها را جنبه اعجاز آمیز و مافوق انسانی بدهیم ، از مکتب بودن و از رهبر بودن خارج کرده ایم . برای سرمشق شدن و نمونه بودن ، اطلاع صحیح لازم است ، اما اطلاعات غلط و تحریف شده نتیجه معکوس می دهد و به هیچ وجه الهام بخش نیکیها و محرک تاریخ در جهت صحیح نخواهد بود ، بلکه اساساً نیرو نخواهد بود . نتیجه امام زین العابدین بیمار اینست که امروز هر کس بیشتر آه بکشد و بنالد ، مردم او را تقدیس کنند که آقا شبیه امام بیمارند . تا اینجا خطر تحریف معلوم شد .

اکنون ببینیم مقصر کیست ؟ هم خواص یعنی علما مقصرند و هم عوام یعنی غیر علما . اما علما از آن نظر که در دوران شریعت ختمیه آنها هستند که هم باید مانع تحریف و هم رافع و زائل کننده تحریف باشند : اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان يظهر علمه و الا فعليه لعنة الله .

ایضا در حدیث کافی است : و ان لنا فی کل خلف عدولا ینفون عنا تحریف الغالین و انتحال المبطلین .

اولین وظیفه علما اینست که با نقاط ضعف مردم مبارزه کنند نه آنکه از آنها استفاده کنند . مثلا در جریان مجالس عزاداری و وعظ و خطابه ، امروز دو نقطه ضعف در مردم هست ، یکی از اینکه علاقه شدید دارند که در مجالس ، اجتماع و ازدحام زیاد شود ، دیگر اینکه می خواهند از لحاظ گریه ، مجلس بگیرد و شور بپا شود و کربلا شود . اینجا است که يك خطیب ، سر دو راهی قرار می گیرد : ازدحام را زیاد کند و مجلس را کربلا کند ، یا حقایق را بگوید که احيانا نه ازدحام می شود و نه شور و واویلا .

علما باید با عوامل پیدایش تحریفات مبارزه کنند ، جلو تبلیغات دشمنان را بگیرند ، دست دشمنان را کوتاه کنند ، با اسطوره سازی ها مبارزه کنند . مثلا کتاب [(لؤلؤ و مرجان) حاجی نوری يك نوع قیام به وظیفه به نحو شایسته است که این مرد بزرگ کرده است و ما امروز از نتیجه کار این مرد بزرگ استفاده می کنیم . علما باید فضائح و رسوائی دروغگویان را ظاهر کنند .] لهذا می گویند از موارد جواز غیبت ، [(جرح) (راوی حدیث است .)] علما باید متن واقعی احادیث معتبر ، سیمای واقعی شخصیت های بزرگ ، متن واقعی حوادث تاریخی را در اختیار مردم بگذارند و به دروغ بودن دروغها اشاره و تصریح کنند .

۲۹۴ نگاهی به زبان حال های امروز کافی است که بفهمیم چقدر شخصیتها تحریف شده اند . بعضی زبان حال ها است که واقعا آینه شخصیت امام است ، مثل اشعار [(اقبال لاهوری)] و بعضی اشعار بر [(حجة الاسلام تبریزی)] ولی بعضی زبان حال ها است که تحریف شخصیت است ، مثل : افسوس که مادری ندارم . . . ای خاک کربلا تو به من مادری نما . . .

اینها نه تنها زبان حال امام حسین با آن شخصیت عظیم و بی نظیر نیست ، اساسا زبان حال يك مرد پنجاه و هفت ساله نیست که در این سن دنبال آغوش مادر بگردد . این سن ، سنی است که بر عکس ، مادر به فرزند پناه می برد . امام حسین از مادر یاد کرده است اما به صورت حماسه و افتخار : انا ابن علی الطهر من آل هاشم . . . و فاطم امی . . . یأبی الله ذلك لنا و رسوله و حجور طابت و طهرت و نفوس ابیه و انوف حمیه - و امثال اینها .

اما تقصیر عوام و وظیفه آنها اولا يك اصل کلی که حاجی نوری در [(ل...ل... و مرجان)] ذکر کرده اند ذکر کنم و آن اینکه : چیزی که گفتنش حرام است ، (عموما یا غالبا) استماع و شنیدنش نیز حرام است ، مثل غیبت ، تهمت ، سب و دشنام به م...من یا اولیاء حق ، آواز خوانی به باطل و استهزاء .

پس اگر دروغ گفتن در روزه و ذکر مصیبت حرام است ، شنیدن و استماع آن هم حرام است .

ثانیا خداوند در قرآن می فرماید : و اجتنبوا قول الزور (سوره حج ، آیه ۳۰) و الذین لا یشهدون الزور (فرقان ۷۲) ۲۹۵ سماعون للكذب ، سماعون لقوم آخرین (مائده ۴۱) سماعون للكذب اكالون للسحت (مائده ۴۲) و قد نزل علیكم فی الكتاب ان اذا سمعتم آیات الله یكفر بها و یستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انكم اذا مثلهم .

(النساء / ۱۴۰) (۱) به طور کلی عامه مصرف کننده این کالا هستند . اینها اگر این کالاها را که غالباً خودشان می دانند کالای تقلبی است مصرف نکنند ، عرضه کننده ، آنرا عرضه نمی کند . عیب قضیه اینست که عامه حتی مشوق هم هستند .

مردم عوام بجای اینکه به مبارزه تحریفات برخیزند ، از آنها حمایت می کنند ، مثلا می گویند : چه مانعی دارد که عروسی قاسم هم راست باشد ؟ می گوئیم : اولاً که هیچ عقلی قبول نمی کند ، و ثانیا اینچنین چیزی در يك مدرک معتبر یا نیمه معتبر قدیم که مدارك اصلی هستند نقل شود ، آنوقت بحث بشود که آیا مانعی دارد یا مانعی ندارد . فرض اینست که در هیچ جا نقل نشده است .

اگر کسی بگوید : صبح عاشورا اصحاب و اهل بیت اول يك ساعت جفتك چهارکش بازی کردند چه مانعی دارد ؟ ولی آیا چنین کاری کرده اند یا خیر ؟ اینجا باید بحثی درباره رشد اجتماعی بکنیم ، بلکه بهتر است درباره رشد اجتماع بحث شود نه رشد اجتماعی . رشد [- ۱ برای ترجمه آیات فوق رجوع شود به پاورقی صفحه] ۲۷۵ .

۲۹۶ اجتماع نظیر رشد فرد است . رشد چیست ؟ رشد یعنی این که انسان در يك ناحیه از نواحی زندگی مثلا در امر ازدواج (رشد معتبر در ازدواج) ، آنچنان حدی از فکر و عقل را داشته باشد که مصالح خود را در انتخاب همسر و در اداره زندگی خانوادگی درك کند . به عبارت دیگر ارزشهای لازم را در باب ازدواج درك کند که : در زندگی خانوادگی چه چیزهایی لازم است و چه چیزهایی لازم نیست ، چه چیزهایی مهم است و چه چیزهایی مهم نیست ، چه چیزهایی در درجه اول اهمیت است و چه چیزهایی در درجه دوم و سوم ، و به عبارت دیگر سود و زیان و عوامل سود و زیان خود را تشخیص دهد . تنها رشد جسمی و جنسی برای ازدواج که تشکیل يك واحد اجتماعی است کافی نیست .

رشد اقتصادی یعنی اینکه انسان به حدی برسد که مصالح خود را و عوامل لازم را از لحاظ حفظ و نگهداری و بلکه تکثیر و توسعه ثروت درك کند ، اگر

نه هنوز رشید نیست ، و اگر از سنین رشد بگذارد و واجد رشد نباشد ،] (سفیه
[(نامیده می شود ، اما اگر هنوز به آن نرسیده است و کودک است ، ممکن
است رشید نباشد ، ولی البته سفیه خوانده نمی شود . و ابتلوا الیتامی حتی اذا
بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم . (۱) پس رشید ، در
هر ناحیه ای ، کسی است که سود و زیان را در آن موضوع درک می کند و
هم ارزش موضوعات مربوط را درک می کند . تا ارزشها درک نشود ، قدرت
بر حفظ و نگهداری و ۱ - سوره نساء ، آیه] ۶ و کودکان یتیم را بیازماید تا
وقتی به سن بلوغ رسند . پس اگر در آنان رشد (عقلی) یافتید اموالشان را در
اختیارشان قرار دهید] .

۲۹۷ انجام وظیفه در کار نیست . رشید در ازدواج ، پسر یا دختری است که
ارزشهای لازم در تشکیل خانواده را درک کند . پسری که فقط به خاطر ژست
قشنگ فلان دختر یا به خاطر لبهای دالبری او می خواهد ازدواج کند ، یا از
راه رفتنش خوشش آمده و امثال اینها ، رشید نیست ، این را نمی فهمد که
عوامل لازم در سعادت‌مندان بودن ازدواج صدها چیز است که لبهای دالبری به
حساب نمی آید ، ارزشهای عوامل را درک نکرده است . و همچنین کسی که
ارزشهای مربوط به ثروت را درک نمی کند ، راه معامله را نمی داند ، افراد
خادم و خائن را تشخیص نمی دهد ، نمی داند چه کسی را باید به خود نزدیک
کند و از چه کسی باید دوری گزیند ، اینچنین فردی رشید نیست .
اما رشد اجتماعی : بهتر اینست که بجای رشد اجتماعی که صفت فرد است ،
رشد اجتماع را که صفت جامعه رشید است موضوع بحث قرار دهیم که جامعه
نیز گاهی رشید است و گاهی سفیه و حداکثر نابالغ . جامعه ای که خود را به
عنوان یک واحد درک نکند ، ارزش سرمایه های خود را از قبیل شخصیت‌های
تاریخی و حوادث تاریخی نشناسد ، آنچنان جامعه ، رشید نیست .
یکی از آن سرمایه ها شخصیت‌های گذشته است . یکی دیگر آثار هنری ، علمی
، صنعتی ، ادبی گذشته است . یکی هم تاریخ گذشته است ، آنهم گذشته
پرافتخار و آموزنده و سعادتبخش . و جریانهای تاریخی گذشته سندهای اخلاقی
و تربیتی آیندگان است .

آثار هنری و صنعتی در میان یک ملتی پیدا می شود و بعد آنها ارزش اینها را
درک نمی کنند ، آنها را خراب می کنند . چه ۲۹۸ بسیار شده که یک نسخه
نفیس خطی یک کتاب به دست یک بقال افتاده و به عنوان کاغذ چائی از آن
استفاده شده است . بعضی آثار هنری و صنعتی از قبیل محرابها ، کاشی کاری
ها ، نقاشیها به دست افراد ناصالح که افتاده است ملعبه کودکان واقع شده است

از همین قبیل است تاریخ . گاهی بعضی از ملتها فرازهای تاریخی دارند مملو از حماسه , افتخار , آموزندگی , زیبایی , عظمت , الهام بخشی , ولی همان طوری که يك تابلو نفیس نقاشی را به دست کودکان می دهند و آنها با قلم آنرا خراب می کنند , اینها نیز آنقدر افسانه و خرافه از وهم به خود آنها ملحق می کنند که به کلی عظمت , زیبایی , الهام بخشی , حماسه , آموزندگی و افتخار آنرا از میان می برند و نابود می کنند و بجای آنکه الهام بخش عظمت و حماسه و محرك روح سلحشوری باشد , الهام بخش زبونی و بدبختی و تسلیم در مقابل حوادث می گردد .

واقعه تاریخی کربلا از آن نوع حوادث است که در اثر عدم رشد اجتماع , مسخ و معکوس شده است , تمام عظمتها و زیباییهایش فراموش شده , حماسه و شور و افتخاراتش محو شده و بجای آنها زبونی و ضعف و جهالت و نادانی آمده است .

این , نشانه عدم رشد این ملت است و برای حفظ و نگهداری تاریخ با عظمت و پرافتخار خویش .

این از نظر عموم ملت . اما از نظر خصوص طبقه توده و عامه باید بگوئیم که مس... ولایت حفظ و نگهداری تاریخ پرافتخار گذشته اختصاص به علما ندارد , هر فردی باید خود را مس... ول ۲۹۹ بداند . همان طوری که دروغ بستن به این حوادث به صورت دروغ گفتن حرام است , دروغ شنیدن , دروغ مصرف کردن هم حرام است . در قرآن کریم يك جا می فرماید : و اجتنبوا قول الزور (سوره حج , آیه ۳۰) و هم می فرماید : و الذین لا یشهدون الزور و اذا مروا باللغو مروا کراما (فرقان , آیه ۷۲) (۱) در تفسیر [(کشاف) (ذیل آیه اول) , (قول زور) (را قول باطل و کذب معنی می کند , می گوید] : (و جمع الشرك و قول الزور فی قرآن واحد و ذلك ان الشرك من باب الزور لان المشرك زاعم ان الوثن تحق له العبادة , فکأنه قال : فاجتنبوا عبادة الاوثان التي هي رأس الزور) (تا آنجا که می گوید] : (الزور من الزور و الازورار و هو الانحراف) (۲) در تفسیر آیه دوم می گوید] : (یحتمل انهم ینفرون عن مجالس الکذابين و مجالس الخطائین فلا یحضرونها و لا یقربونها تنزها عن مخالطة الشر و أهله , و صیانه لدينهم عما یثلمه , لان مشاهد (۳) الباطل شرکه (۴) فيه . و لذلك قيل فی النظارة الی کل مالم تس... غه الشریعة : هم شركاء فاعلیه فی الاثم , لان حضورهم و نظرهم دلیل الرضا به و سبب وجوده , لان الذی [- ۱ و آنانکه در مجالس باطل شرکت نکنند و چون به کار لغوی گذر کنند با کرامت عبور نمایند] .

[- ۲ و شرك و قول زور در يك ردیف گرد آمده اند چرا که شرك , خود از

باب زور است ، زیرا مشرکین چنین پندارد که بت شایسته پرستش است . و گویا در این آیه فرموده : از پرستش بتها که رأس همه زورهاست بپرهیزید . . . و زور از زور و از ورار گرفته شده که به معنی انحراف است] .
۳ و ۴ - کذا .

۳۰۰ سلط (۱) علی فعله هو استحسان النظارة و رغبتهم فی النظر الیه . و فی مواضع عیسی (ع) : ایاکم و مجالسه الخطائین [(۲) پس آیه اول فقط اجتناب از قول زور را می گوید که هم شامل گفتن است و هم استماع ، و البته گفتن ، اظهر مصداقین است ، ولی آیه دوم رسماً حضور در مجالس باطل را منع می کند خواه حضور برای شنیدن باطل باشد و یا برای دیدن باطل . این آیه در واقع نوعی اعانت به اثم را نهی می کند .
آیه دیگر : و قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفربها و یستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره . (۳) (سوره نساء آیه ۱۴۰) تفسیر صادقی] : (عن الصادق (ع) : و فرض الله علی السمع ان ینتزه عن الاستماع الی ما حرم الله ، و ان یمرض عما لا یحل له مما نهی الله عنه و الا صغاء الی ما اسخط الله ، فقال فی ذلك : و قد نزل علیکم] (. . .) .
(۴) ۱ - کذا .

[۲ - ممکن است معنی آیه این باشد که آنان از مجالس دروغگویان و خطاکاران دوری می کنند و در آنها شرکت نکرده و بدان نزدیک نمی شوند تا از آمیختن با بدی و بدان منزله باشند ، و دینشان را از رخنه محفوظ دارند ، زیرا حضور در باطل به منزله شرکت در آنست ، و به همین دلیل به کسانی که به آنچه شریعت جایز ندانسته می نگرند ، گویند : اینان با کننده های همان کارها در گناه شریکند . زیرا حضور و نظرشان در آنجا دلیل رضایت دادن به آن کار و سبب وجود آنست ، زیرا آنچه انگیزه عمل فاعل آن می شود همان تشویق بینندگان و رغبتشان در دیدن اوست . و در پندهای عیسی (ع) آمده :
از همنشینی با خطاکاران بپرهیزید] .
[۳ - ترجمه در ص ۲۷۵ گذشت] .

[۴ - امام صادق علیه السلام فرمود : خداوند بر گوش واجب نموده که از شنیدن آنچه ۳۰۱ ایضا صافی] : (القمی : آیات الله هم الائمة علیهم السلام] (.) .
ظاهراً مقصود از آیات اعم است از آیات تدوینی و آیات تکوینی الهی ، اعم از شخصیتها مانند ائمه علیهم السلام یا حوادث تاریخی که آیات تکوینی الهی می باشند . تواریخی که مظهر و مجلای روح ایمان است نیز جزء آیات الهی می باشند .

تفسیر صافی ، ذیل آیه : و اذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم

حتى يخوضوا في حديث غيره . . . (انعام / ٦٨) می گوید : العیاشی : عن الباقر علیه السلام فی هذه الاية قال : الکلام فی الله و الجدل فی القرآن . قال : منه القصاص] (١) ایضا] (صافی] (ذیل آیه فوق] : (فی العلل : عن السجاد (ع) : لیس لك ان تقعد مع من شئت لان الله تبارک و تعالی يقول : و اذا رايت الذین يخوضون] (. . . . (٢) خلاصه بحث در وظیفه توده : الف - بحثی اسلامی و اخلاقی درباره اینکه هر چیزی که حرام فرموده پرهیز کند ، و از آنچه برایش حلال نیست و خداوند نهی فرموده و از شنیدن آنچه خدا را به خشم می آورد دوری جوید ، و در این مورد فرموده : و بر شما این دستور فرستاد که]

[- ١ فرمود : مراد ، سخن درباره ذات خدا و کشمکش در مورد قرآن است . و فرمود : و از آنجمله افسانه سرایان هستند] .

[- ٢ فرمود : اختیار با تو نیست که با هر کس خواستی نشست و برخاست کنی ، زیرا خدای تبارک و تعالی می فرماید : و چون دیدی کسانی را که در (مسخره و تکذیب کردن) آیات ما فرو می روند]

٣٠٢ گفتنش حرام است ، شنیدنش نیز حرام است . گوش و زبان نوعی اشتراک در وظیفه دارند زیرا گوش مصرف کننده کالاهای زبان است ، اگر گوش مصرف نکند ، زبان تولید نمی کند ، و اگر اهل گوش مصرف نکنند اکاذیب و مجعولات و غیبتها و دشنامها و کفرها را ، اهل زبان نمی گویند ، همان طوری که چشم و قرائت مصرف کننده آثار قلمها و فیلمها هستند ، اگر اینها مصرف نکنند ، آنها تولید نمی کنند .

ب - آیات قرآن در این زمینه .

ج - بحثی اجتماعی : همان طور که فرد گاهی رشید است و گاهی غیر رشید ، و شرط صحت ازدواج و همچنین جواز تسلیم کردن ثروتش به خودش رشد است ، جامعه نیز چنین است ، گاهی يك اجتماع رشید است و گاهی سفیه . معنی رشد ، درك ارزشها و سرمایه ها و طرز استفاده و بهره برداری از آنها است . رشد در ازدواج اینست که [شخص] بداند سرمایه های لازم برای زندگی خانوادگی چیست ؟ ارزش هر کدام از آنها چیست ؟ مثلا [اینکه] دختر از خانواده های سرشناس باشد ، چقدر برای ازدواج مفید است . همچنین رشد فرد برای در اختیار گرفتن ثروت .

رشد اجتماع اینست که خود اجتماع اولاً خود را به صورت يك واحد درك کند ، ارزشها و سرمایه هائی را که سرمایه عمومی و ملی محسوب می شود بشناسد و سپس در حفظ و نگهداری آنها بکوشد . آن سرمایه ها یا از قبیل شخصیتها است یعنی شخصیتهای تاریخی ، و یا از قبیل آثار علمی ، فلسفی ،

هنری ، ۳۰۳ صنعتی ، ادبی است ، و یا از قبیل تاریخهای پرافتخار است .
جامعه ای که تاریخی مانند تاریخ حسین بن علی دارد مملو از افتخار و حماسه
و عظمت و زیبایی و آموزندگی و الهام بخشی ، و آنرا پر می کند از افسانه
های احمقانه [(روضه الشهداء) (ئی و) [اسرار الشهاده] (ای ، حقا چنین
جامعه ای سفیه است نه رشید . ما امروز باید همان طوری که به حفظ آثار
تاریخی و ملی می خواهیم بکوشیم ، به حفظ تاریخ خودمان بکوشیم .
یادداشت ۱ - تحریف در قرآن و توجیه و تفسیر قرآن - نظیر تفسیر صافی و
علی بن ابراهیم .

۲ - تحریف در شخصیت علی (ع) مثل داستان شیر در کربلا که علی از آب
درآمد ! ۳ - تحریف در تاریخ اسلام : اسلام با ثروت خدیجه و شمشیر علی
پیش رفت ! ۴ - تحریف در شخصیت‌های شقی هم خود نوعی انحراف و مانع
عبرت گرفتن است مثل اینکه غالبا آنها را يك ولد الزنای هفت جوش معرفی
می کنند ، و در نتیجه مردم هرگز از معاویه چهارده قرن پیش عبرت نمی
گیرند . مثلا می گویند شمر هفت پستان داشت مثل سگ . بعضی هم می گویند
اسمش شیخ عبدالله بوده است .

۱ - مطالب این ورقه ها در سلسله یادداشتها به چاپ خواهد رسید] .
۱ - این تحریفات لفظی را چه عاملی به وجود آورده است ؟ به طور کلی
شخصیتهای بزرگ جهان از طرف مردم عوام موضوع افسانه ها قرار می
گیرند .

وقتی که مردم برای بوعلی سینا افسانه می سازند ، وقتی که رستم و سهراب
افسانه ای خلق می کنند . قهرا برای علی بن ابی طالب (ع) و حسین بن علی
(ع) نیز افسانه می سازند نظیر افسانه ضربت علی در خیبر و آسیب بدن و
بال جبرئیل ، و نظیر هفتصد هزار نفر بودن دشمن در کربلا و هفتاد و دو
ساعت بودن روز عاشورا . اینجا است که باید قصه کسی [را] که گفت نیزه
سنان بن انس شصت گز بود و شخصی گفت نیزه شصت گزی در دنیا کسی
ندیده است ، و او گفت آن را خدا از بهشت برایش فرستاده بود ، [به یاد آورد]

عامل دیگر که اختصاصی است ، موضوع گریانیدن بر حسین است که بعدا
درباره تأثیر این عامل سخن خواهیم گفت .

۲ - در [(منتخب) (طریحی و) [اسرار الشهاده] (در بندی ، از يك مرد

اسدی نیز نقل شده که شبها شیری می‌آمد و عاقبت معلوم شد که آن شیر ، علی بن ابی طالب است العیاذ بالله

۱ - امام حسین در سه مرحله شهید شد و سه نوع شهادت داشت : شهادت تن ، شهادت نام ، شهادت هدف .

۱ - سوره مائده ، آیه ۳۳ .

۱- اگر نجات خواهی به زیارت حسین برو تا خداوند را با چشم روشن دیدار کنی . زیرا که آتش دوزخ به جسمی که غبار پای زائران حسینی بر روی آن نشسته ، نمی رسد] .

۱- سوره بقره ، آیه ۷۹ .

۲ - و شاید اگر مانند ما به آیات تحریف متمسک می شد بسیار مناسب بود .
القلوب] (علی الظاهر از آنجا گرفته است . در [(روضة الشهداء)] می گوید
فض ل بن علی علیهما السلام به کمک هاشم شتافت !

۱ - کذا] یعنی مطلب مبهم است] .

۲ - تعبیر به [(طرید و جولان] (در [(روضة الشهداء]) ی کاشفی نیز آمده است .

۱ - دو سه روز قبل از محرم امسال (۱۳۸۹ قمری) به مناسبت اینکه می خواستم در اطراف [(تحریفات در واقعه تاریخی کربلا] (بحث کنیم ، به وسیله تلفن از آقای [علی اکبر] غفاری مدیر م... سسه کتابفروشی صدوق دروغترین کتابهای مقتل را خواستم . نظر هر دو نفر به [(اسرار الشهادة)] بود . آقای غفاری این کتاب را نداشت و قول داد تهیه کند ، اما بعد از دو سه روز تلفن کرد که از هر کتابفروشی خواستم او هم دنبال این کتاب بود زیرا مشتری زیاد دارد و همه اهل منبر هستند ، با این تفاوت که شما برای انتقاد و آنها برای نقل و استفاده می خواهند .

۱- و او را دید که مشغول جان دادن است . خود را به روی بدن او انداخت و می گفتند : تو برادر منی ، تو امید مائی ، تو پناه مائی ، تو پشتیبان مائی (خواننده محترم توجه دارد که استاد شهید در حال بر شمردن تحریفات معنوی حادثه عاشورا می باشند] (.)

۱ - در اینجا انسان به یاد آن افسانه می افتد که يك نفر اغراق گو در بزرگی شهر هرات در يك تاریخی گفت که در آنوقت در هرات بیست و يك هزار احمد يك چشم کله پز بود . نظیر اینها را در باره سرو کاشمر و عدد بنی اسرائیل و متقابلا لشکریان فرعون و غیره گفته اند .
خوردند چنانکه برای شما سوگند می خوردند ، و پندارند که برحقند . آگاه باشید که اینان دروغگویانند] .

۱ - سوره انعام , آیه [. ۲۴ سپس پاسخ آنها جز این نبود که گفتند به الله پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم . بنگر که چگونه بر خود دروغ می بندند و چگونه افتراهایشان از نظرشان گم شده است] .

۲ - سوره حج , آیه [. ۳۰ و از گفتار باطل و دروغ پرهیزید] .

۳ - سوره فرقان , آیه [. ۷۲ و کسانی که شاهد و ناظر کارهای لغو و باطل نمی شوند] .

۴ - سوره نساء , آیه [. ۱۴۰ و حال آنکه در کتاب بر شما این حکم را فرستاده که چون شنیدید به آیات خدا کفر می ورزند و ریشخند می زنند با آنان منشینید تا در سخنی دیگر فرو روند , که شما هم مثل آنان خواهید بود] .

۱ - اصول کافی ج ۱ ص ۵۴ با کمی اختلاف [. هر گاه بدعتها روی داد بر عالم است که علم خویش آشکار کند , و گرنه لعنت خدا بر اوست] .

۱ - اصول کافی ج ۱ ص ۳۲ . و در آن [(ینفون عنه) است] . ما را در هر نسلی عادلانی است که تحریف افراطیان و دروغزنی مبطلان را از ما (از دین) دور می سازند] .

[- ۲ حرف يك چیز طرف و کنار آنست . . . و تحریف يك چیز کج کردن آنست مانند کج کردن و مایل ساختن قلم . و تحریف سخن آنست که آنرا بر یکی از دو طرف احتمال حمل کنی در حالی که امکان هر دو معنی را دارد . خدای عز و جل فرموده : سخن را از جای خود تحریف می کنند]

[- ۳ قفال گفته : تحریف تغییر دادن و عوض کردن است , و ریشه آن از منحرف شدن از چیزی است . خدای متعال فرموده : جز اینکه بخواهد برای جنگ جا عوض کند یا در گروهی جای گیرد] .

[- ۱ و تحریف کج کردن و مایل ساختن چیزی از محل شایسته آنست . گفته می شود : قلم محرف یعنی قلمی که سرش کج شده است . قاضی گفته : تحریف گاه در لفظ است و گاه در معنی . و تحریف را تغییر در لفظ بگیریم بهتر است از تغییر در معنی]

[- ۲ ترجمه سه جمله به ترتیب : ای عمار ! گروه متجاوز تو را می کشند . هیچ حکمی جز برای خدا نیست . چون شناختی هر چه خواهی بکن] .

۱ - تفسیر صافی , مقدمه پنجم [. هر کس قرآن را به رأی و نظر خویش تفسیر کند جایگاه خویش را در آتش فراهم کند] .

۲ - سوره مائده , [. ۱۳ چون پیمان خویش بشکستند آنان را لعنت کردیم و دل‌هایشان را سخت نمودیم . آنان سخن را از جای خود تحریف می کنند و بهره ای را که از آنچه بدان تذکر داده شدند نصیبشان می شد فراموش نمودند] .

۳ - سوره بقره , آیه [. ۷۹ وای بر کسانی که کتاب را با دست خود می نویسند

سپس می گویند این از نزد خداست تا بهره اندکی بخرند . پس وای بر آنان از کاری که کرده اند و وای بر آنان از آنچه به دست می آورند] .

۱ - مطلب مهم اینست که تمام این تحریفها در جهت پائین آوردن است و امام را در سطح يك آدم پست کم فکر , العیاذ بالله کم شعور پائین می آورد , مثل آب خواستن وسط سخنرانی پدر در سن سی و چند سالگی , یا عروسی قاسم .
۱- این فرزند کشنده عرب است . به خدا سوگند جان پدرش در میان دو پهلوی او است] .

[- ۲ اینجا باراند از سواران و قتلگاه عاشقان است] .

۱- آفت دین سه چیز است : دانشمند فاجر , و پیشوای ستمکار , و در عبارت کوشای جاهل] .

۲ - داستان حدیث : اذا عرفت فاعمل ما شئت مثال خوبی است برای اینکه تحریف نتیجه معکوس می دهد] . این داستان در کتاب [(حق و باطل)] (اثر استاد شهید) بخش [(احیای تفکر اسلامی)] نقل شده است] .

۱ - مرحوم شمس واعظ می گفت : چندی پیش در مشهد ما را به منزلی دعوت کردند . ما هم نمی دانستیم , خیال می کردیم رسماً يك مهمانی است . موقع ناهار شد . جمعیت هم زیاد بود . آش آوردند , اما چه آشی ! از لحاظ نیرو مثل ماش سفت که به هر جا دست می زدی , تماش از بشقاب بیرون می جست . به صاحبخانه گفتم : خدا پدرت را بیمارزد این چیست که به خلق خلق الله فرو می کنی ؟ ! گفت آقا ! اختیار دارید , شما چرا همچو حرفی می زنید ؟ ! این آش امام زین العابدین بیمار است . گفتم : پس قطعاً بیماری ایشان از همین آش بوده .

بخش ششم نقدی بر کتاب (حسین وارث آدم)

این کتاب تألیف دکتر علی شریعتی است . در سفری که در ۲۶ - ۳۰ آذر ماه / ۵۱ به مشهد رفتم نسخه ای از آن را انتشارات طوس به من داد و در بین راه و تهران خواندم . آنچه دستگیرم شد از هدف این جزوه که در زیر لفافه بیان شده است و به تعبیر خود جزوه , نویسنده خواسته است [(تمام عقده ها و عقیده های خود را در این جزوه بگوید)] اینست :

۱- این جزوه نوعی توجیه تاریخ است بر اساس مادی مارکسیستی , نوعی روضه مارکسیستی است برای امام حسین که تازگی دارد .

[طبق این جزوه] آغاز تاریخ بشر اشتراکیت و برابری است , سپس نابرابری

و حق و باطل یعنی مالکیت آغاز می گردد و از اینجا جامعه بشر دو بخش می شود آنچنانکه دجله و فرات از يك سرچشمه می جوشند و سپس دو بخش می گردند و از یکدیگر جدا می شوند . دو بخش انسان یعنی دو طبقه : طبقه برخوردار و استثمارگر و طبقه محروم و استثمار شده . طبقه حاکم و برخوردار و استثمارگر سه چهره دارد : سیاست , اقتصاد , مذهب , یا صاحبان زر و صاحبان زور و صاحبان تزویر که کار اولی برده ساختن و کار دومی غارت کردن و کار سومی فریب دادن است . قصر و دکان و معبد , سه شعبه يك بنگاهند . تیغ و طلا و تسبیح يك کار می کنند .

نظام حاکم بر تاریخ همواره همین بوده است و آنچه غیر از این بوده نهضتهایی بوده محکوم , قیامها و انقلابهایی بوده دلسوزانه و مذبحخانه , و چون زیر بنا فاسد بوده , از همه آن نهضتها که به وسیله ابراهیم ها و موسی ها و عیسی ها و محمدها و علی ها و حسین ها صورت گرفته نتیجه معکوس گرفته شده است , آنچه بنا بوده قاتق نان بشر بشود بلای جاننش شده و زنجیر دیگر بر دست و پایش .

آزادی سبطی بی دوام بوده (ص ۲۲) . نوای امام حسین , خاموش اما بانگ گوساله های سامری همیشه بلند است (۲۴) . سرنوشت محتوم همه وارثان آدم اسارت و گرفتاری است (ص ۲۸) . وراثت آزادی و عدالت و بیداری , نهضت محکوم تاریخ است و وراثت بردگی و بیداد و مذهب خواب , نظام حاکم بر تاریخ (ص ۳۹) . امام حسین مظهر شکست آدم است (ص ۴۷) .

در این جزوه سرزمین بین النهرین سمبل تمام زمین و تاریخش نمایشگر تاریخ تمام زمین است . دو نهر دجله و فرات سمبل دو جناح متضاد بشری است که از هم جدا شده و در نزدیکی بغداد به طور دروغین بهم می پیوندند آنچنانکه در دوره خلافت اسلامی , این وحدت دروغین پیدا شد (صفحات ۹ , ۲۹ , ۳۹) و بار دیگر به شکل فجیعتری جنایت برقرار می شود . همه جنایتکاران جهان در هر يك از سه چهره در چهره های سه گانه خلافت اسلامی ظهور و حلول می کنند و بدبختی آغاز می شود که در جهان سابقه ندارد (صفحات ۱۵ , ۲۷ , ۲۸ , ۳۵) . آنچه بدان همه دارند این تنها دارد .

سرنوشت دجله و فرات اینست که در نهایت به دریا بریزند و آرامش یابند . سرنوشت بشریت و پایان تاریخ بشر نیز اشتراکیت و سوسیالیسم است و تنها در آن وقت است که بشر از یلای مالکیت و نظام طبقاتی نجات می یابد وزیر بنا خراب می شود و زیر بنای واقعی عدل و داد واقعی درست می شود .

تلاشهای انقلابیون تاریخ با زیر بنای طبقاتی , دلسوزانه ولی مذبحخانه و بی نتیجه بوده است . فقط با محو طبقات است که جامعه به سعادت واقعی خویش

نائل می گردد (ص ۹) الا بالاشتراکیة تطمئن القلوب .
امام حسین به سوی مرگ می شتابد تنها و بی امید (ص ۲۳) . او مظهر شکست آدم است و تعصبی بی حاصل به خرج می دهد (ص ۴۷) .
در این جزوه به طور کلی کلمه آدم یا انسان ، سمبل انسان سوسیالیست است و توحید جهان ، توجیه توحید و وحدت جامعه است کما اینکه شرك اعتقادی سایه ای است از شرك و ثنویت حیات . با این بیان بار دیگر جنبه مارکسیستی جزوه روشن می شود که وجدان هر کس را مولود و انعکاسی از وضع اجتماعی او می دانند و می توانند مبین نظر دورکهایم باشد نه نظر کارل مارکس .

آنچه در این جزوه به چشم نمی خورد شخصیت امام حسین و آثار نهضت او است . مبنای جزوه بر اینست که در جامعه طبقاتی همه تلاشها بی حاصل است . انقلابیون تاریخ ، وارث آدم یعنی انسان اشتراکی می باشند و قیامشان برای حق بوده و حق یعنی عدالت ، برابری ، یعنی اشتراکیت .
امام حسین این جزوه همان امام حسین مظلوم و محکوم روضه خوانها است که هیچ نقشی در تاریخ ندارد ، با این تفاوت که امام حسین روضه خوانها لااقل سفره گریه ای برای توشه آخرت پهن کرده و امام حسین این جزوه - به وسیله روضه ها و گریه ها ابزاری است در دست جناح حاکم برای بهره کشی طبقه محکوم .

در این جزوه معبد همیشه در کنار قصر و دکان ، و روحانی همواره در کنار حاکم و سرمایه دار [است] ، و البته آنچه در کنار است معبد است - نه خصوص کلیسا و یا دیر و صومعه و یا کنشت و یا بتخانه - که شامل مسجد هم می شود . طبعا تکلیف روحانی هم روشن است .

